



# امام حسین (ع)

کتاب اول - مهر ۱۳۹۶



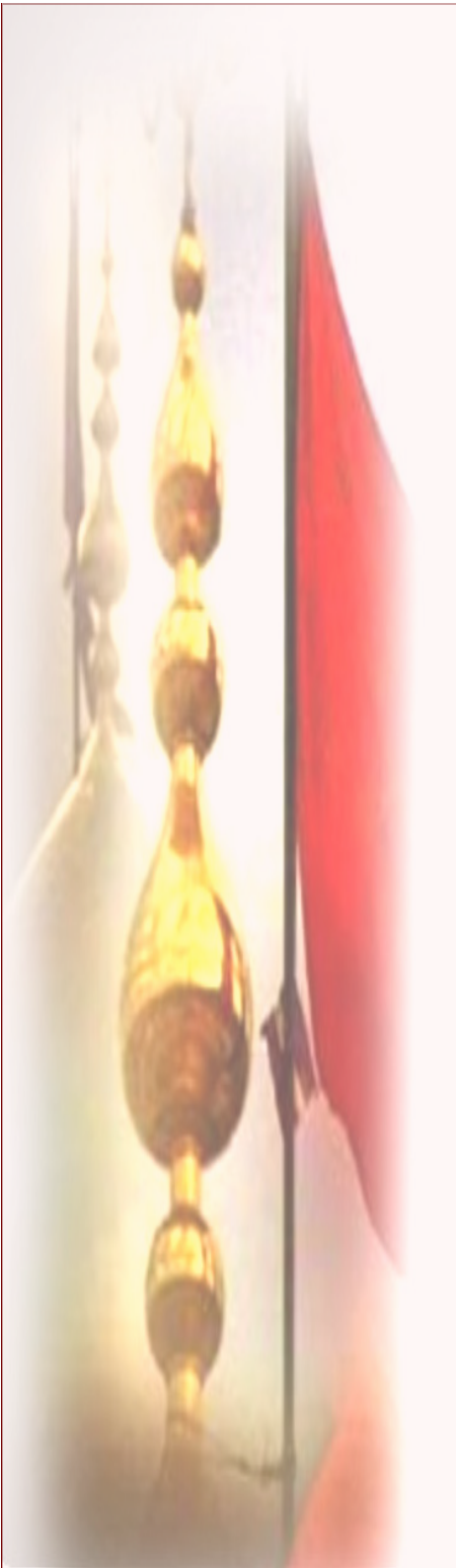
# امام حسین (ع)

کتاب اول

نمبر ۱۳۹۶

امام حسين (ع)

تاريخ انتشار: مهر ۱۳۹۶



## مقدمه



## مقدمه

در میان نسلهائی که پیاپی در می‌گذرند، نسل ما با ویژگی خاصی ممتاز می‌شود. این ویژگی که به واسطه آن، نسلهائی معاصر در یکی از پرشکوه‌ترین فرازهای تاریخ مجسم می‌گردند، همان آغاز پایان بهره‌کشی انسان از انسان است. گرچه زندگی اجتماعی هیچ‌گاه خالی از تحول و تغییر نبوده، لیکن این بار با انقلابی در کلی‌ترین کیفیتها مواجهیم که سرفصل جدیدی در جریان آزادیبخش تکامل می‌گشاید.

به این ترتیب جای شگفتی نیست که عصر ما میعادگاه اشتعال و تعارض تضادهاست. در یک طرف جهانخواران و مرتجعین محتضر، چون افعی زخم‌خورده «باخشمی صدچندان با سبعانه‌ترین کینه‌توزیها و با وقیحانه‌ترین دروغ‌پردازیهها و افترا» روی به مردم محرومی می‌آورند که با سنگ و تف و چوب از آنها استقبال کرده‌اند. جنگلهای آنها را شوره‌زار می‌کنند، کشتزارهای آنها را به صورت قبرستان سلاحهای اهریمنی و آهن‌آلات قراضه درمی‌آورند، به فرهنگ و جمیع ارزشها و نوامیس آنها تجاوز می‌کنند و یک مشت اراذل سفله را بر آنها حاکم می‌نمایند تا مأموریت حفظ صلح و تمدن بخشیشان را به خوبی انجام داده باشند.

در طرف دیگر ستم‌دیده‌ها و گرسنه‌ها قرار گرفته‌اند، آنهایی که خانه‌هایشان را منفجر کرده‌اند، سرزمینشان را به‌زور گرفته‌اند، منابعشان را غارت کرده‌اند و بر سرشان ناپالم ریخته‌اند. با این همه، خلقهای رنج‌دیده پایداری می‌کنند و به یاری فرزندان خلفشان، دائماً علیه

ستمگران درخروشند و در آخرین تحلیل، تمام توطئه‌های فضحیت‌بار را هرچقدر هم که در آنها فکر و تجهیزات اهریمنی به کار رفته باشد، خنثی می‌کنند. امروز دیگر خلق‌های جهان منطبق تاریخ را شناخته و در نتیجه به‌اعتبار وجود خود پی برده‌اند. لیکن بدیهی است که در جهان انسانی، یعنی در چهارچوبهٔ اختیار، هیچ پیشرفتی بدون بذل اراده ممکن نیست. یک انقلابی می‌گوید: «تاریخ بشریت تاریخ رشد مداوم از قلمرو ضرورت به قلمرو آزادی است». از این نظر تاریخ بشریت پیوسته بردوش مردان وارسته از حیوانیت حمل می‌شود و «انسان» در هر تغییری نقش عمده را به‌عهده دارد.

این‌جاست که ویژگی و امتیاز خاص نسل ما رسالت بزرگی نیز همراه می‌آورد و آن ضرورت تعارض انقلابی برای تغییر جهان کهنه به‌نو می‌باشد. البته اندرزهایی چون پاک‌ی، شهامت، ثبات‌قدم و غیره برای تربیت انسانهایی که باید ضرورت تاریخ را با اختیار بردوش خود حمل کنند، بی‌تأثیر نیست. ولی مفاهیم کلی و انتزاعی کمتر می‌توانند چنین آفرینشی را عهده‌دار شوند، به‌ویژه در محیط‌های آلودهٔ جوامع غیرانقلابی کنونی که بالتمام سخن از تولدی دیگر می‌باشد، چنان‌که «استعمارزدایی را جانشین شدن نوعی انسان به‌جای نوع دیگر»<sup>۱</sup> می‌دانند. بنابراین در عرصهٔ تردیدها و ضعفها «تنها نمونه‌های عینی و مسافران مقصد واقعی می‌توانند خالصانه و قاطعانه درس سفر و حرکت بدهند» فقط در این صورت است که شعاع «ممتنع و غیرممکن» بر صفحه «ممکنات» می‌شکند و عاقبت تجلی «ضروری و واجب» محقق می‌شود.

سبب عمدهٔ گردآوری این دفتر نیز همین است، تا چه‌مقدار در آن کس که می‌خواهد جان را در گرو آزادی وطن و اعتبار ایدئولوژی‌ش تقدیم کند، مؤثر افتد.

## پاسخ به یک سؤال

طبعاً آن‌چه قبل از آغاز تحلیل رستاخیز حسینی طرح می‌شود، این است که چرا در این زمان، که به‌حق باید آن را عصر طلایی انقلاب و قهرمانی نامید، از قریب چهارده‌قرن پیش نمونه می‌آوریم؟ مخصوصاً که سبیل‌های معاصر به‌طور کلی خصوصیات غالباً مشابهی با وضعیات کنونی ما دارند.

بدیهی است که جنبش‌های عصر فعلی و کلیهٔ نمونه‌ها و مظاهر آن، به‌ویژه برای قشر



اول، شایسته‌بالاترین تحسین و گرمی‌ترین بزرگداشتند و هرکس در ارزیابی آنها اندک تخفیفی کند یا مغرض است یا ساده‌اندیش. از این رو هرگز نباید در شناسایی و عبرت‌آموزی از آنها، اندک فروگذار نمود.

اما آنچه در این زمینه ما را به بررسی انقلابی که حسین بن علی و یارانش برافروختند می‌کشانند، علل مهمتری دارد؛ عللی که دقت در آنها، این گردآوری را از هرشائبه تعصب و خودبینی مکتبی پاک می‌کند.

او و یارانش به‌گواهی همه صدیق‌ترین و پاکبازترین مسلمانان بودند. ایشان در همه احوال به قرآن و شیوه محمد استناد جستند و از آغاز تا پایان چه آن‌گاه که مقدمات قیام را فراهم می‌کردند و چه در میدان نبرد یا محبس و اسارت هرگز از آن منحرف نشدند. نکته مزبور از جمله نادرترین مواردی است که کلیه علما و مورخین و افراد فرقه‌های گوناگون در آن متفق بوده و هستند. این اتفاق نظر نه تصادفی است و نه قبلاً حساب‌شده، بلکه عظمت (حادثه) است که هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارد و هراپه‌امی را می‌زداید، مانند دیوار بلند که نابینا نیز نادیده نمی‌گذرد.

به‌هرصورت حسین و یارانش کاملاً در مکتب حل شده و ترکیب واحدی را تشکیل داده‌اند؛ ترکیبی که مشکل می‌توان عناصر آن را از هم تفکیک نمود و اکنون دیگر می‌توان از فرد به‌مکتب و از عمل به‌نفس اعتقاد و ایدئولوژی راه برد و در این نقطه است که بررسی رستاخیز حسینی برای ما جامعیت و معنای خاصی پیدا می‌کند و آن را از سایر انقلابات مشخص می‌سازد. می‌خواهیم از مصادیق عینی و حسی به‌مفاهیم و معانی راه پیدا کنیم، آن‌گاه این معانی در یک‌معنی کلی تبلور می‌یابند و آن «معنی وجود» است که «تبیین جهان» نامیده می‌شود.

روشن است که بدون این «تبیین» همه مرزها درهم می‌ریزد و تفاوت ظلمت و نور از میان می‌رود. دیگر میان مست و هوشیار هیچ تمیزی نیست، انسانیت شرافتش را از دست می‌دهد و آنچه به‌جا می‌ماند حیوان دوپای مکاری بیش نیست. آری می‌خواهیم با «تبیینی» آشنا شویم که حسین بن علی و یارانش «مبین» آند. اگر بحث‌های فلسفی پیچیده و بغرنج است و اگر صاحب‌نظر شدن در آن به‌زمینه قبلی و زمان طولانی نیاز دارد، این مردان استوار بهترین دریچه‌یی هستند که می‌توان از آن افق اسلام را نظاره کرد.

البته امروز عصر انقلاب و دوران فداکاری و وفاداری است، چرا که از انسانیت برسر مزار فداپیشش اعاده حیثیت می‌شود. اما درک عظمت و شکوه عمل حسینی تنها وقتی میسر

است که بدانیم انسان معاصر از چه قدر و قیمتی در بارگاه زمانش برخوردار بوده است.<sup>۱</sup> این قدرو قیمت آن چنان است که تازه یک‌هزارسال بعد، نویسنده‌یی در مَعْظَم‌ترین کشور زمان، فرزندان انسان را چنین دیده است :

به برخی حیوانات نر و ماده برمی‌خوریم که در سراسر کشور پراکنده و از تف و تاب خورشید سوخته‌اند. «تو گویی به‌زمین دوخته شده‌اند». پیوسته با عزمی جزم در آن کار می‌کنند و آن‌را زیرورو می‌نمایند. «صدایی مقطع دارند و وقتی که به‌روی دویا می‌ایستند هیکل و صورت آدمی دارند». اینان در حقیقت آدمیانی هستند که شب به‌کلبه خود پناه می‌برند و با آب و نان و ریشه و ساقه گیاه شکم خود را سیرمی‌کنند. «بار دیگران را به‌دوش می‌کشند و برای تأمین معاش آنان شخم و کشت و درو می‌کنند».<sup>۲</sup>

اگر امروز انقلابیون بزرگ براساس تمامی دانش و فرهنگ مترقی کنونی و درک عمیق از واقعیت جهان‌شمول تکامل، پا به‌میدان می‌گذارند و انسان را محترم و باارزش می‌دانند، باید دید رستاخیز حسینی از چه‌رو و با چه‌دیدگی از جهان «انسانیت» را که در قالب آزادگی مجسم می‌گردد، به آن پایه ارجمند داشت؟ این‌جاست که در پس نشیب و فرازهای این حماسه بلند، نظمی عالی نهفته است که درکش هرکس را قرین شگفتی و عجب می‌کند. حاصل آن‌که این نظم ما را ضرورتاً به صحت مضامین مکتبی می‌رساند که تابش «وحی» آن در چنان دورانی چنین مردانی را عرضه ساخت.

از سوی دیگر این گروه اندک آن‌چنان در طول سالیان و قرون در ضمیر افراد کشور ما رسوخ کرده‌اند که ماجرایشان وجدان ملی مردم ما شده است. به‌این ترتیب اهمیت این رستاخیز از اهم مضامین جنبش کنونی ماست و بدیهی است «هیچ جنبش انقلابی اگر ریشه‌هایش را از واقعیت تاریخی بیرون نکشد، نمی‌تواند امید به‌موفقیت داشته باشد».<sup>۳</sup>

البته این واقعیت مانند همه واقعیت‌های بزرگ حیاتی به‌دست‌های اهریمنی تحریف شده و زنگار گرفته است، زنگاری از توطئه مسخ و بالاترین کینه‌توزی مردم فریب، تا آن‌که بسیاری از طرفداران و مداحانش نیز به‌درستی نمی‌دانند از که می‌گویند و چرا می‌گویند؟ تا جایی‌که در تذکار آن به‌گریستن تنها بسنده می‌شود و صرفاً گوینده تسکین می‌یابد. حال آن‌که این «تذکار» برای دردمند شدن است نه التیام، از برای خروش است و فریاد، نه سکون و سکوت!

۱- کسی که تاریخی می‌اندیشد همواره باید اصل تأثیر متقابل زمان را در نظر بگیرد.

۲- لایبرویر، نویسنده برجسته فرانسوی قبل از انقلاب کبیر (۱۶۴۵-۱۶۹۶)

۳- عماراوزگان، انقلابی الجزایری

از این رو دیگر تصویر گردگرفته را بر منبر نمایش دادن معنی ندارد باید این زنگار را بر طرف نمود تا هر خلقی به ویژه خلق مسلمان، صورت وجودیش را در این آینه ببیند و به نقش خود آگاه شود. ولی در این جا این مسأله مطرح است که چطور می توان مسأله حسین(ع) را از وجود این پیرایه ها زدود؟

این زنگارها به طور قطع با خون شسته و بر طرف می شوند. به این لحاظ در این صفحات که نقطه آغازی بیش نیست در هر سطر و در هر کلمه، باید به خاطر داشت که این نه اسطوره سازی است و نه حماسه پردازی. این سرگذشت مردان استواری است که تنها در شب شهادت انقلابی، که از قبل آن را پذیرفته و برایش مهیا شده بودند، «خندیدند». شورش جوانان پرشوری است که از حمله گاه گذشتند و به میدان رسیدند. ماجرای زنان بلندهمتی است که زن انقلابی را زینت سینه تاریخ نمودند.

به هر حال عمل حسینی با هربینشی که نگریسته شود یک رویه و یک حقیقت که در تمامی مظاهر آن مجسم است بیشتر ندارد. چه آن گاه که چون زلزله سرداران دلاور را می لرزاند و چون صاعقه وجود قدرتمند آنان را ذوب کرده از هم می پاشد و چه آن گاه که چشمهایی بسته می شود تا عافیت جوانان! از سر حفظ حیات، شبانه میدان را تهی می کنند. بر طبق این حقیقت، که سهل و ممتنع ترین قضیه وجود انسانی است و در قالب عالی ترین «محاسبات» تجلی می کند، حیات در نقطه بی «معنی» پیدا می کند که، به خاطر تحقق اجتماعی خصلتهای ویژه انسانی، موقتاً ترک می شود<sup>۱</sup>.

حسین بن علی و یارانش به طور عمده به خاطر آزادی و اختیار، که شاخص اصلی صفات انسانی است، جنگیدند<sup>۲</sup>.

اینان جرقه‌یی هستند بردامان زمان، که تا ابدیت از آن حریق برمی خیزد و هرگونه ستمگری را می سوزاند و خاکستر می کند...

۱- قرآن: و لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون (سورة آل عمران، آیه ۱۶۹) «و گمان نکنید کسانی که در راه خدا (راه حق) کشته می شوند مرده اند، بل زندگانی هستند که نزد پروردگارشان روزی داده می شوند».

۲- سوره بقره، آیه ۲۴: ألم تر الى الذين خرجوا من ديارهم و هم الوف حذرالموت فقال لهم الله موتوا ثم احياهم... سوره انفال، آیه ۲۴: اذا دعاكم لما يحيبكم...

۳- ان لم يكن لكم دين و لا تحافون المعاد فكونوا احراراً في دنياكم (امام حسين)





## کتاب اول

سابقه و زمینه ها  
از پیامبر تا امام حسین



## نظم نو

پیش از اسلام عصبیتهای قومی در حادثترین اشکال خود بر همه اقوام عرب حاکم بود و از این رو تضادهای وحشتناک بی‌شماری بین آنها جریان داشت. در شرایطی که شعاع همت هر قبیله به حفظ ویژگیهای قومی اش محدود می‌شد، پیشرفت اجتماعی با کندی بسیار همراه بود.

در عصر جاهلیت و تشتت آرا که سالیان دراز قدمت داشت، پیامبر اکرم بر اساس توحید (وحدت خالق و در نتیجه وحدت هدف) نظم‌نو عرضه کرد. نظم‌نو که بر اساس عدالت اجتماعی معجزه امت واحد یکپارچه را میسر ساخت. گرچه در حوصله این سطور نیست، اما باید یادآوری نمود وقتی در نظام قرآن سخن از عدالت اجتماعی یا مساوات می‌رود هرگز نباید خرافه «فوق طبقات» تداعی شود.<sup>۱</sup>

به عکس با یادآوری دینامیسم قرآن، باید خاطر نشان نمود که کتاب خدا با بینش عینیش، از یکسو ضرورت‌های تاریخی را می‌پذیرد و در خارج از چهارچوبه آنها به‌صورت دستور نمی‌پردازد.<sup>۲</sup> از سوی دیگر از آن‌جا که منافی هرگونه تبحر است، در تکامل نهادهای

---

۱- هم‌چنین اباطیلی از قبیل «اسلام، راه سوم» و «اسلام بین سرمایه‌داری و کمونیسم» که این روزها بسیار منتشر کرده‌اند.

۲- مانند احترام مشروط به مالکیت خصوصی، یا عدم الغای صریح بردگی. ضمناً رجوع شود به مقدمه مطالعات مارکسیستی (جزوه آموزشی ۱۳۴۸ در باره اصول و نظرگاه‌های ایدئولوژیکی مجاهدین نسبت به مارکسیسم و تفاوت با ماتریالیسم).

انسانی و همراه با آن تطبیق دستورات با شرایط جدید پدیده‌ها تأکید دارد. به هر صورت پیامبر شالوده یک اجتماع مرفعی را در تحت لوای حاکمیت اعتقادات اسلامی بنا نهاد. ولی این بدان معنا نیست که خصلت‌های جاهلی به‌ویژه در عناصر تشکیل‌دهنده نظام پیشین در چنین مدت محدودی به کلی ریشه‌کن شده باشد. این امری مطلقاً تدریجی است و به‌پروژه بی‌پایان حل تضادهای درونی انسان مربوط می‌شود.

می‌دانیم که انقلاب نیز به‌طور کلی در مقابل عناصر مزبور هیچ راهی جز تربیت مستمر ایشان ندارد. بسیاری از سران و اشراف گذشته که اکنون «جنبه مغلوب» پیدا کرده‌اند، کم‌وبیش با حفظ ماهیت اصلی خویش، جبراً تسلیم آیین امتیازبرافکن شدند. بنابراین هرآن امکان وجود داشت که با تغییر شرایط، «جنبه مغلوب» غلبه کند و حاکمیت احراز کند. این معنا البته در مورد هرانقلابی صادق است، اما وقتی کار به آئین اسلام و مکتب قرآن میرسد، با قانونمندی‌های متفاوتی روبرو هستیم. زیرا تغییراتی که در اجتماع ایجاد کرد صرفاً ناشی از شرایط عینی، یا جنبش‌های خودبه‌خودی و رشد و سازمان‌یافتگی و رهبری متناسب با زمانه نبود، بلکه پیام و موج و حرکتی از جانب اعلی و خارج از مدار شرایط عینی روز القا می‌شد.

از این رو با در نظر گرفتن این «پدیده خاص» نگهداری و اکمال آن، بسیار مشکلتر از

۱-لنین در کتاب بیماری کودکی کمونیسم (چپ روی) می‌گوید: «نمی‌توان کمونیسم را برپا کرد مگر با مصالح انسانی که سرمایه‌داری به وجود آورده است. مصالح دیگری غیر از آنها موجود نیست. روشنفکر بورژوا را نمی‌توان تبعید کرد و نمی‌توان منهدم نمود "باید بر آنها غلبه نمود". آنها را تغییر شکل داد، "آنها را استحاله کرد" و تجدید تربیت نمود. همان‌طور که باید به‌بهای یک مبارزه ممتد براساس دیکتاتوری پرولتاریا خود پرولترها را تجدید تربیت نمود که آنها نیز به‌طور ناگهانی در اثر یک معجزه، در اثر فیض روح‌القدس یا در اثر تأثیر سحرآسای یک‌شعار، "یک‌قطعنامه"، یک فرمان از پندارهای بورژوایی خودشان رهایی نخواهند یافت. بلکه برعکس، رهایی آنها فقط به‌بهای مبارزه طولانی و دشوار علیه نفوذهای خرده‌بورژوایی انجام خواهد گرفت.

۲- این مبحث بسیار مهم و محتاج توضیحات مفصلی است که در حوصله این گفتار نیست و مربوط به «سنجش متقابل رونبها و زیربناها» می‌شود. این که عامل ذهنی در ادوار مختلف تاریخی چه درجه تأثیری بر انسان دارد، قدر مسلم این است که اکنون تأثیر عامل ذهنی که به‌درجه آگاهی مربوط می‌شود، روز به روز بیشتر می‌شود.

۳- رجوع شود به بحث پدیده خاص، از کتاب راه‌طی‌شده مهندس بازرگان، ص ۱۲: «پدیده خاص: مرور ایام همیشه به نفع دانشمندان و فلاسفه عمل کرده آنچه گفته‌اند در زمان خودشان معمولاً مفهوم و به قدر کافی مقبول واقع گردیده است و بعد از آنها سایرین



انقلابات معمول بوده و هست. این نگرهداری و اکمال طبعاً نقش و مسئولیت رهبری را بسیار مهمتر می‌کند و شاید<sup>۱</sup> به همین دلیل است که شیعه «امامت» را تکمیل دین دانست و آیهٔ «الیوم اکملت لکم دینکم»<sup>۲</sup> را در شأن جانشینی علی از پیامبر در حجهٔ الوداع، دلیل می‌آورد.

به مطالعه بیشتر و فهم و بیان بهتر پرداخته اند و نظریاتشان را اصلاح و گاهی تکمیل و احیاناً تعویض کرده اند.

بطور کلی علوم و افکار بشری سیر صعودی پیموده و می‌پیماید: شاگرد بهتر از استاد در می‌آید و هر دوره عمل دورهٔ گذشته را (جز در دورانه‌های استثنایی خاموشی و انحطاط موقت) تدریجاً و اتصالاً ترمیم و تکمیل می‌نماید.

اما در مورد انبیاء در حیات آنها کمتر کسی به عمق مطالب و حقیقت و مقصد احکامشان پی برده و به مبارزه‌های شدید با آنها پرداخته است و هر چه زمان می‌گذشته و می‌گذرد، پیروان و روحانیون روی میراث انبیاء پرده‌های خرافات کشیده و میکشند. و در احکام و افکار آنها انحرافهای بی‌شمار حاصل میگردد. تا جایی که پس از مدتی به کلی قلب و معکوس می‌گردد. مذاهب به مرور زمان و در دست مردم همیشه سیر نزولی داشته و دچار فرسودگی و فرتوتی گشته و راه فنا را پیش می‌گرفته است. مانند هر سیستم طبیعی که وقتی به حال خود وا گذاشته میشود، لاینقطع بر کهولت (آنتروپی) آن اضافه شده بالاخره به خاموشی و رکود منتهی میگردد. تصفیه و احیا مذاهب نیز روی جریان عادی میسر نبوده است و اگر دوره‌هایی بطور انحصالی و غیر طبیعی جست و خیزهایی دیده شده است، جز با القای یک نیروی خارجی و نفوذ و دمیده شدن روح الهامی که می‌بایستی از سرچشمه قبلی بوده باشد، قابل تصور نیست. کتب مذهبی این نکته تاریخی را به خوبی نشان میدهند که عمل هر پیغمبر تازه ساده کردن عقاید و محو اوهام و برگرداندن افکار و اعمال مردم به صورت خالص و فطری اولیه بوده است. علوم و افکار بشری چون در خور استعداد و مخلوق ذهن و زندگی خود آنها می‌باشد، نسل به نسل و دست به دست تجدید و تکمیل میشود. اما در مذاهب حقه، چون هر مذهبی پس از وضع نتوانسته سیر صعودی احراز کند، بنابراین از نوع محصول و مصنوع افکار بشری نبوده است و چون تجربه و تاریخ نشان میدهد که به دست مردم نه تنها تجدید و تکمیل نگردیده، بلکه شدیداً تحریف و تضعیف شده و میشود، ناچار باید قبول کرد که پیدایش و تکمیل مذاهب حقه، نوع دیگری متمایز از علوم و فلسفه بود و لاقلاً باید آنرا پدیده خاصی تلقی کرد.»

۱- «شاید» گفتیم، به این دلیل که این امر محتاج مطالعه و توضیح بسیار بیشتری است و باید در جای خود بحث شود.

۲- انتهای آیهٔ ۳ سورهٔ مائده: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.** به قول مؤلف کتاب «شیعه در اسلام» حدیث غدیر از احادیث مسلمه میان شیعه و سنی می‌باشد و بیش از صد نفر از صحابی با سندها و عبارات مختلف آنرا نقل نموده‌اند و در کتب عامه و خاصه ضبط شده است. برای تفصیل به کتاب غایه المرام ص ۳۹ و عباقت جلد غدیر و الغدیر مراجعه شود.

## وداع با پیامبر

پیامبر اسلام درحالی که «اهل بیت» و «کتاب خدا»<sup>۱</sup> را که از جاهلیت آلودگی همراه نداشتند، به‌نشانی خود درمیان امتش می‌گذاشت با آنها وداع کرد. با اختتام وحی که دیگر حرکتی از خارج القا<sup>۲</sup> نمی‌شد از این پس طی «راه» تماماً به‌آگاهی و ارادهٔ انسان وابسته می‌شود.

موجودی که به‌تعبیر قرآن پس از ارتحالات گوناگون، به‌مقام جانشینی خدا در زمین (خلیفهٔ‌الله) رسیده و با «اختیار»، «امانت» نگاهدار<sup>۳</sup> الهی شده بود تا اراده و نور خدا به‌دست او «تمام گردد». مسافری که بارها کشتی او را در دریای طوفانی سکان و سکاندار وحی در راه نجات و کمال جهش داده بود، اکنون به‌منزلی رسیده که باید زمام امور را به‌اتکای آگاهی و اراده‌اش شخصاً عهده‌دار شده و پیش براند.

## خلافت

از تاریخ خلافت بیش‌وکم همه مطلعیم. نکتهٔ قابل توجه این که تحلیل حوادث پس از رحلت پیامبر(ص) مبین این حقیقت است که شیوه‌های دقیق و صحیحی برای حل تضادهای موجود به‌کار گرفته نشده است.

ازجمله در زمان خلیفهٔ اول می‌بینیم برخی از طوایف، که اسلام ایشان را از بند شیوخ و امیران فاسد و روابط ظالمانه آسوده کرده بود، دوباره به‌خصلتهای جاهلی عودت کرده و از اطاعت حکومت مرکزی سرپیچی می‌کنند. ابوبکر می‌کوشد تا با لشکرکشی آنها را وادار به‌اطاعت کند. اما این عودتها متوقف نمی‌شود. طبعاً از علل عمدهٔ این سرکشیهای محلی و قبیله‌یی فقدان کار پرحوصلهٔ توضیحی و تربیتی بروی نومسلمانهاست. لیکن چنین می‌نماید که خلیفه برای خاموش ساختن ایشان، با استفاده از خوی سرکشی و جنگاوریشان،

۱- اشاره به حدیث مشهور «تَقْلین» که برطبق آن پیغمبر می‌گوید: من در میان شما دو چیز بارزش به‌امانت می‌گذارم که اگر به‌آنها متمسک شوید هرگز گمراه نخواهید شد: قرآن و اهل‌بیت که تا رسیدن به حوض (کوثر) از هم جدایی ناپذیرند.

این حدیث بیشتر از صدطریق از سی‌وپنج نفر از صحابهٔ پیامبر نقل شده است. رجوع شود به طبقات جلد حدیث ثقلین، غایة‌المرام ص ۲۱۱، نقل از ص ۸ شیعه در اسلام.

۲- منظور این است که دیگر از این‌پس بشر باید راه تکاملیش را به‌پای خود برود و دیگر از وحی به‌منزلهٔ حرکت تکامل‌دهنده‌یی که خارج از وجود انسان القا می‌شد، خبری نیست.

۳- آیهٔ آخر سورهٔ احزاب

ایشان را به‌مرزها گسیل داشت تا همراه با مجاهدان به‌کار فتوحات بپردازند. روشن است که اعزاز پیام‌آورانی که به‌پیام خود آگاه نیستند یا لااقل آگاهی و مسئولیت همه‌جانبه ندارند، در درازمدت چه‌نقاصی می‌آفریند. دیده می‌شود که گاه فرمانده اسلامی، فقط مانند یک‌فاتح که بیشتر به‌غنیمت و افتخار نظر دارد وارد محل می‌شود تا یک‌پیام آور رهایی که آمده است همچنانکه در قرآن تصریح شده بارهای گران و زنجیرها را بردارد (يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ).

و شاید از سر همین توجه به‌خارج - که هرگز ناشی از حل قطعی مسائل داخلی نبوده است - عناصر ضدانقلابی چون معاویه توانستند زمینه‌های قدرتمندی را تدارک ببینند . بی‌جهت نبود که در زمان علی (ع) جهان‌گشایی به‌کلی موقوف شد<sup>۱</sup>.

گرچه به این ترتیب کار مخالفتهای داخلی در زمان خلیفه اول خاتمه یافت، اما بعدها این تضادهای لاینحل مجدداً با قوتی صدچندان سرباز کردند و فتنه‌ها آغاز شد. چنان‌که گوستاو لوبون طی یک قضاوت عجولانه می‌گوید: تا وقتی که این تدبیر (جهان‌گشایی) جریان داشت اسلام در ترقی و تعالی بود، برعکس از روزی که فتوحات کشوری اسلام به‌پایان رسید و دیگر جایی نماند که فتح شود، از همان روز جنگ داخلی شروع شد<sup>۲</sup>.

## حکومت اسلامی

راجع به حکومت اسلامی سخن بسیار رفته است. در مقدمه به اباطیلی اشاره کردیم از قبیل «اسلام، راه سوم» و «اسلام بین سرمایه‌داری و کمونیسم» که این روزها بسیار منتشر کرده‌اند. از سوی دیگر در دوران رشد بورژوازی متجددان گفته‌اند که اصولاً دین را با سیاست کاری نیست. از این‌رو بود که مثلاً در ترکیه پس از پایان خلافت فتودالی، دین و سیاست را به‌یکباره و به‌تقلید از غرب از دومقوله جدا شمردند. سایر کشورهای اسلامی از این موج بیش‌وکم برکنار نماندند، چنان‌که در مصر در سال ۱۹۲۵ یعنی یک‌سال پس از الغای خلافت، علی عبدالرزاق قاضی یکی از محاکم شرع مصر و از درس‌خواندگان دانشگاه الازهر که چندسالی را نیز در دانشگاه آکسفورد انگلستان گذرانده بود، با انتشار کتابی به‌نام

۱- برای درک اهمیت توجه به‌عوامل درونی دربرابر شرایط بیرونی، به‌ضمیمه شماره یک مراجعه شود و این مراجعه بهتر است بعداز مطالعه کتاب حکومت علی (صفحات ۴۲ تا ۵۵) انجام گیرد.

۲- تاریخ تمدن اسلام و عرب، گوستاو لوبون صفحه ۱۷۴

«اسلام و اصول حکومت» (الاسلام و اصول الحکم) فکر لزوم جدایی دین را از سیاست برای نخستین بار در مصر به میان کشید و غلغله‌یی میان علما و روشنفکران انداخت.<sup>۱</sup> عده‌یی نیز کوشیدند اسلام را با سرمایه‌داری یا بهتر بگوییم با پروتستانسیسم، که به زعم بعضی متفکران غرب به‌ویژه «وبر» موجد عمده سرمایه‌داری است، تطبیق دهند. چنان که ماکسیم رودنسون، استاد فرانسوی تلاش دارد نهادهای مترقی سرمایه‌داری را از قرآن استخراج کند.<sup>۲</sup> هم‌چنین جریان دیگری وجود دارد که برطبق آن چندان منافاتی میان اسلام و سوسیالیسم موجود نیست. از جمله در نوشته‌های مصطفی السباعی، رهبر پیشین اخوان المسلمین سوریه، دلایلی ارائه می‌شود تا «مطابقت» کامل شریعت و عرف اسلامی را با سوسیالیسم ثابت کند.<sup>۳</sup>

البته در این گفتار جای قلم‌فرسایی درباره حکومت اسلامی نیست. چرا که ابتدا در هر موردی از این موارد، ضرورتاً باید به‌دینامیسم قرآن (که کتابی همیشگی است) و تطبیق فعال و خلاق و واقع‌گرایانه با شرایط توجه شود که در رویکرد شیعه، وظیفه آگاه‌ترین و متقی‌ترین مسلمانان (در باب اجتهاد) است.<sup>۴</sup>

لیکن باید متذکر شد که به‌ندرت متفکران نامبرده تحلیلی همه‌جانبه از موضوع مورد بحث خود ارائه داده‌اند و همین امر علت دلایل و برداشتهای متضاد ایشان است. باب اجتهاد، چنان که در صفحات گذشته یادآور شدیم، می‌رساند که کتاب خدا از یکسو ضرورت‌های تاریخی و مرحله‌ای را می‌پذیرد و از سوی دیگر در اکمال نهادهای اجتماعی

۱- نقل از «درباره ارتباط میان دین و تحولات اجتماعی»، دکتر حمید عنایت توجه کنید که جدایی دین از سیاست با جدایی دین از دولت دو مقوله کاملاً متفاوت است. جدایی دین از سیاست به معنی سیاست‌عاری از مکتب و مرام و ایدئولوژی است که پراگماتیسم سرمایه‌داری را تداعی می‌کند. در حالی که جدایی دین از دولت به این معنی است که نباید ساختار دولت را منحصر و مقید به یک دین یا ایدئولوژی بخصوص نمود.

۲- کتاب اسلام و سرمایه‌داری

۳- نقل از همان مقاله دکتر حمید عنایت

۴- در باب اجتهاد، قبل از هر چیز باید به سؤالات بنیادین پاسخ گفت از قبیل اینکه آیا اسلام یک دین طبقاتی است یا نیست؟ با مراحل تکامل تاریخی و صورت‌بندیهای مختلف اقتصادی-اجتماعی چگونه برخورد می‌کند؟ به جانب نفی استثمار و جامعه‌ای یگانه و عاری از طبقات جهت‌گیری می‌کند یا مثلاً در قید برده‌داری و فئودالیسم و سرمایه‌داری محبوس می‌ماند؟ آیا برآستی آنچه شیعیان علی در نفی تاریخی اقتصاد پولی در اوج رشد علمی و فنی می‌گویند و اینکه سرانجام زمین تمام گنجینه‌های خود را به روی فرزند انسان باز می‌گشاید، صحت دارد یا ندارد؟

به‌جانب بنیادهای ایدئولوژیک تأکید خاص دارد. مثلاً در قبول مشروط مالکیت خصوصی و ارث، قشرهای تهیدست را در ثروت و تولید اجتماع سهیم می‌کند و موجبات تشویق پیشه‌وری را فراهم می‌سازد، ولی با قوانینی از قبیل خمس<sup>۱</sup> و زکات<sup>۲</sup>، تحریم ربا، مد ذرائع<sup>۳</sup>، مصالح مرسله<sup>۴</sup> و انفال<sup>۵</sup> و نهادهایی از قبیل وقف<sup>۶</sup> با قاطعیت تام در مقابل مالکیت‌های بزرگ و دستگاه تولید و فقط سود، موضع می‌گیرد. چنین می‌نماید که اسلام برای تحقق بنیادهای اعتقادی - که در صدر آن ایجاد جامعه‌ی قرار دارد که صرفاً تقوا ضابطه برتری شمرده شود (یعنی جامعه بی‌طبقه) - به‌انتظار آن تغییرات کمی است که ضرورتاً پس از تجمع آنها جهش مطلوب رخ خواهد داد<sup>۷</sup>. بی‌جهت نیست که شیعه مواظبت و رهبری این تغییرات را (که امر فوق‌العاده دقیقی است) در بهترین نحوه خود در عهده علی می‌دانست، که با پیامبر بیش از همه محشور بود و در کتاب خدا «اجتهاد» کامل داشت.

با پذیرش دینامیسم قرآن و درک بنیادهای اعتقادی آن، مجوزی برای انطباق این مکتب با فئودالیسم و سرمایه‌داری و یا انفصال این ایدئولوژی از سیاست نخواهیم یافت. خصوصاً باید یادآور شویم که این ایدئولوژی حاکمیتی را دارای صبغه اسلامی می‌داند که سرشار از احترام به آزادی و اختیار وجود انسانی است. به همین دلیل با نسخه‌های دموکراسی که استعمارگران غربی برای کشورهای جهان سوم می‌پیچند، سنخیت ندارد<sup>۸</sup>.

- ۱- یعنی پرداخت ۲۰ درصد سود سالیانه هر فرد به بیت‌المال
- ۲- پرداخت ۲/۵ درصد ثروت در هر سال
- ۳- برطبق این قانون، مقدمه هرامر حرامی حرام است و حکومت می‌تواند از هر چه که به زیان عمومی منجر می‌شود جلوگیری کند (لاضرر و لااضرار فی الاسلام).
- ۴- برطبق این قانون، حکومت اسلامی می‌تواند هر قدر از اموال اغنیا را که صلاح بداند تا حد مصادره تصاحب کند.
- ۵- که به‌طور خلاصه عمومی بودن مالکیت منابع و معادن... را می‌رساند. رجوع شود به کتاب انفال تألیف آقای علی غفوری
- ۶- بررسی مسأله وقف در کشورهای اسلامی فوق‌العاده جالب است. کافی است اشاره کنیم که در اواخر قرن ۱۹ به‌عنوان مثال سه‌چهارم زمینهای مزروعی ترکیه، یک‌دوم الجزایر و یک‌سوم تونس و یک‌چهارم زمینهای مزروعی ایران وقف عام بوده است. وقف از خصائص ویژه حقوق اسلامی است.
- ۷- اشاره به این اصل که ناگزیر بعد از تغییرات کمی، تغییرات کیفی و بالنتیجه جهش صورت می‌گیرد. برای بهتر فهمیدن دینامیسم قرآن به مقدمه مطالعات مارکسیستی رجوع کنید. این اصل در همه پدیده‌های طبیعی و رویدادهای اجتماعی صادق است.
- ۸- از جمله برای توجیه کودتای ۲۸ مرداد یا آنچه بر سر پاتریس لومومبا آوردند.

نسخه‌های استعماری دمکراسی در کشورهای جهان سوم خرافه‌ای بیش نیست. تا آنجا که به قرآن و اسلام مربوط می‌شود، گروه صاحب تقوا که خصوصیت ویژه‌اش اهلیت (آگاه‌ترین بودن) نسبت به اوضاع و احوال اجتماعی است، قدرت و رهبری را به‌دست می‌گیرد و جامعه را به‌جانب بنیادهای قرآنی سوق می‌دهد.<sup>۱</sup>

این گروه به‌لحاظ رفتار و زندگی فرزندان وفادار طبقه رنجبر و محروم هستند.<sup>۲</sup> علی و یارانی چون سلمان، ابوذر، عمار، مقداد، مالک و... بهترین نمودار رهبری مذکورند.

## جاهلیت و اشرافیت جدید

اطرافیان نزدیک پیامبر که در راه اسلام متحمل زحمات بسیار شده بودند تشکیل قشر صحابه را داده و در نزد مردم دارای یک‌نوع برتری طبیعی بودند. لیکن در زمان حیات پیامبر اینان هیچ‌گونه امتیاز مادی نسبت به‌دیگران نداشتند. پس از رحلت پیامبر برخی از صحابه، در کشمکش بین ایدئولوژی اسلامی و بقایای ناخالصیهای عصر جاهلیت، مغلوب نیروهای کهنه شدند و از همین جا نطفه بسی مصیبت‌ها بسته شد. آنها آزمندانه به‌صورت طفیلی‌هایی درآمدند که هنرشان میراث‌خواری قهرمانیهای گذشته بود. خلاصه اینکه بی‌سروصدا برتری طلبی و اشرافیتی به‌وجود آمد که اساس آن نزدیکی با پیغمبر بود و از این رهگذر و از آن‌جا که در قرآن نام مهاجرین بیش از انصار ذکر شده(!) حکومت خاص قریش، و مشورت حق انصار گردید.<sup>۳</sup>

اهمیت این انحرفات وقتی روشن می‌شود که ببینیم در دوران حکومت بنی‌امیه، صحبت از برتری عرب بردیگر اقوام است زیرا غیر از این که بعضی از مهاجرین و نزدیکان پیغمبر به‌سبب این که با پیامبر نزدیک بودند، خود را برانصار و دیگران برتر می‌شمردند و اعراب نیز بدین علت که پیامبر از میان ایشان مبعوث شده امتیاز خاصی نسبت به غیرعرب (عجم) برای خود قائل بودند و این ریشه برتری جوییهای عرب بر غیر عرب بود.

۱- به تصریح قرآن، برداشتن غل و زنجیرها و برقراری گام به گام عدل (هر کس به اندازه کارش) و قسط (هر کس به اندازه نیازش).

۲- درک عمیق این مفاهیم، و پرهیز از توجیه‌کاری و شبیه‌سازیهای غیر منطقی، بدون داشتن بینشی صحیح و تفکری همه‌جانبه از قرآن و دانش مبارزه انقلابی ممکن نیست.

۳- شرح تفصیلی این مطالب در اغلب کتب تاریخی صدراسلام موجود است. رجوع کنید به الفتنة الکبری، تالیف طه‌حسین، ترجمه احمد آرام

## شورا

عمر، خلیفه دوم، با قدرت تمام حکومت می‌کرد. سختگیری وی، به‌ویژه در مورد کارگزاران و فرماندارانش، مشهور است. هم در آغاز کار و هم به‌هنگام عزل کارگزارانش، از دارایی آنها صورت می‌گرفت و اگر در پایان تفاوتی کرده بود مازاد را قسمت می‌کرد و بخشی از آن را به‌بیت‌المال بازمی‌گرداند. وی احکام و حدود را به‌شدت و حتی در مورد خانواده‌اش بلااستثنا اجرا می‌کرد. ولی مشی اقتصادی عمر چنان بود که ثروتمندی و مال‌اندوزی نیز به‌نحوی در آن مجاز بود. چنان‌که عمر خود در اواخر عمرش گفته بود: اگر در آغاز کار چنان بینا بودم که در پایان آن هستم، زیادی مال توانگران را می‌گرفتم و به‌مستندان می‌دادم.<sup>۱</sup> در این مورد ویل دورانت می‌گوید:

«...عمر فاتحان را از خرید زمین کشاورزی منع کرده بود و می‌خواست در خارج عربستان به‌حال سپاهیگری بمانند و دولت معاش آنان را فراهم کند تا ارزش جنگی خود را حفظ کنند. ولی دستورات وی پس از مرگش فراموش شد. در ایام حیاتش نیز این امر، به‌واسطه گشاده‌دستی وی، بی‌اثر ماند. وی چهارپنجم غنائم را میان سپاهیان تقسیم می‌کرد و یک‌پنجم را به‌خزانه مسلمان می‌سپرد. اقلیتی از مردان صاحب کفایت قسمت اعظم این ثروت روزافزون را به‌چنگ آوردند. اشراف قریش در مکه و مدینه قصرهای مجلل بنیاد کردند، زیبر در شهرهای مختلف خانه‌ها داشت و هم او هزاراسب و ده‌هزار برده داشت. عبدالرحمن عوف هزارشتر و ده‌هزار برده و چهل‌هزار دینار نقد (معادل ۱۹۱۲۰۰۰ دلار) داشت. عمر تحمل قوم خود را به‌دیدۀ تأسف می‌نگریست...»<sup>۲</sup>

باتوجه به‌آن‌چه بطور بسیار مختصر و فشرده تحت عنوان حکومت اسلامی در مورد مسائل اقتصادی اسلام اشاره شد، جالب است نظر حضرت علی‌را راجع به‌تقسیم اموال در زمان عمر نیز ملاحظه کنیم. در این مورد طه‌حسین می‌گوید:

«...برای علی(ع) آن بود که طبق سنت دیرین عمل شود (سنت رسول خدا).<sup>۳</sup>  
...علی(ع) می‌گفت عایداتی را که به‌خزانه می‌رسد قسمت کن، چندان که وقتی سال به‌سراید درهمی یا دیناری در خزانه نماند و همه آن به‌مستحقان داده شود. اما عثمان گفت این اموال فراوان است و اگر ضبط نشود می‌ترسم سررشته کار از دست

۱- الفتنۃ الکبری، صفحه ۱۷

۲- تاریخ ویل دورانت، جلد ۴ صفحه ۶۰

۳- جمله داخل پرانتز از ماست.

برود. سرانجام عمر به این نتیجه رسید که باید دفاتری ترتیب دهد و مقرری هر کس را طبق آن بپردازد و مازاد آن را نگهدارد...»<sup>۱</sup>

توضیح این که رسول خدا برپایه مساوات عمل می‌کرد و لذا علی در برابر نظر عثمان معتقد بود که باید به همان شیوه که مال اندوزی را مجاز نمی‌دانست عمل شود.

نکته دیگری که در بررسی دوران عمر حائز اهمیت است، عدم عزل و تغییر فرمانداری چون معاویه و عمروعاص است. گرچه ایشان از عمر بسیار حساب می‌بردند، لیکن این مانع نبود که در ورای رویه‌کاری و ظاهرسازی وسیع خود، به آن چه می‌خواهند بپردازند. ابن‌خلدون با لحن دفاع‌آمیز، زندگی اشرافی و پرزرق‌وبرق معاویه را چنین توجیه می‌کند:

«و چون معاویه هنگام آمدن عمر به‌شام با ابهت و شکوه و لباس پادشاهی و سپاهیان گران و بسیج فراوان با عمر بن خطاب (رض) ملاقات کرد، عمر این وضع را ناپسند شمرد و گفت: ای معاویه آیا به‌روش کسرایان (خسروان) گراییده‌ای؟ معاویه گفت: ای امیرالمؤمنین من در مرز می‌باشم و با دشمنان روبه‌رو هستم و ما را در برابر مباحات ایشان به‌آرایش جنگ و جهاز نیازمندی است، عمر خاموش شد و او را تخطئه نکرد، زیرا استدلال او به یکی از مقاصد دین بود. اگر منظور ترک پادشاهی از اساس می‌بود، به‌چنین پاسخی درباره پیروی از کسرایان (خسروان) و اتخاذ روش ایشان قانع نمی‌شد بلکه به کلی او را به‌خروج از آن روش می‌انگیخت. منظور عمر از «کسرویت» اعمال ناستوده‌یی بوده است که ایرانیان در کشورداری به‌کار می‌بستند، از قبیل ارتکاب باطل و ستمگری و جفاکاری و پیمودن راه‌های آن (ستمگری) و غفلت از خدا و معاویه پاسخ داد که مقصود از این جاه‌وجلال، کسرویت ایران و امور باطل ایشان نیست، بلکه نیت و قصد او در راه خداست و از این‌رو عمر خاموش شد...»<sup>۲</sup>

هم چنین طه‌حسین در ارتباط با صلح حدیبیه می‌نویسد:

«در روز حدیبیه وقتی کفار قریش به پیغمبر پیشنهاد کردند که زیارت نکرده از مکه خارج شود و پیامبر با اصحاب مشورت کرد ولی آنها با پذیرفتن درخواست قریش موافق نبودند و پیغمبر اصرار می‌کرد و این اصرار بر بعضی از اصحاب گران آمد، چندان که عمر گفت تحمل خواری کنیم؟ در این‌جا بود که آثار غضب در چهره پیغمبر پدیدار گشت و گفت من

۱- الفتنه الکبری جلد ۱ صفحه ۱۷، حتماً به خطبه شمشیه مراجعه شود.

۲- مقدمه ابن‌خلدون صفحه ۳۸۹



پیغمبر خدا و بنده او هستم و مسلمانان دانستند این کار نباید از راه مشورت و رایزنی حل شود، بلکه به موجب وحی است که از آسمان آمده، سپس توبه کردند و تسلیم رأی پیامبر شدند و خداوند انا فتحنا لک فتحاً مبیناً ... را در این مورد نازل کرد»<sup>۱</sup>

به‌رحال خلیفه دوم در پایان کار خود شورایی مرکب از شش نفر را مأمور انتخاب خلیفه جدید از میان خود کرد. این عده عبارت بودند از: عبدالرحمن عوف، سعد بن ابی وقاص، زبیر بن عوام، طلحه بن عبدالله، عثمان بن عفان و علی ابن ابیطالب. بی‌مناسبت نیست با اعضای شورا بیشتر آشنا شویم:

۱- عبدالرحمن<sup>۲</sup> - وی در زمان جاهلیت بازرگان ورزیده‌یی بود. پس از اسلام نیز تجارتمندی وسیع داشت. در به‌کار انداختن سرمایه و کسب سود بسیار ماهر بود. درباره خودش گفته است: سنجی را بر نمی‌دارم مگر آن که می‌دانم طلا و نقره‌یی در زیر آن است. او از ثروتمندان به نام مدینه بود. پیامبر از جمله به‌او گفته بود: تو توانگری و جز زانو کشان به‌بهشت راه نمی‌یابی، پس به‌خدا وام بده تا دوپای ترا بگشاید<sup>۳</sup>. عبدالرحمن میراث فراوانی به‌جا گذاشت، از آن جمله: هزار شتر، سه‌هزار گوسفند، یکصد اسب و املاک مزروعی بسیار، هشتاد و یک هریک از زنانش بین ۸۰ تا ۱۰۰ هزار درهم می‌شد. عمر گاه از او وام می‌گرفت. عبدالرحمن شیدای خوشگذرانی و زندگی اشرافی بود. او تلویحاً در مقام ریاست شورا قرار گرفته بود، بدین معنا که بر طبق وصیت عمر، در صورت تساوی آراء، نظر وی حجت شمرده می‌شد.

عبدالرحمن از آغاز از خلافت صرف‌نظر کرد تا میان داوطلبان داوری کند. به‌راستی او در مقابل مسئولیتهای حکومت شغل تجارت را ترجیح می‌داد. ضمناً عثمان داماد وی و رشته خویشاوندی میان ایشان محکم بود.

۲- سعد بن ابی وقاص - میراثی برابر ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار درهم به‌جای گذاشت. وی فاتح ایران است و زنان بسیار داشت. در ایام فتنه عثمان (اوائل خلافت علی) در جواب مردمی که مشتاق دانستن موضعگیری او بودند، گفت: مرا شمشیر گویایی دهید که بگوید این مؤمن است و این کافر.

۱- الفتنه الکبری، جلد اول، صفحه ۲۴

۲- کلیه مطالب این قسمت تلخیص از دکتر طه حسین است.

۳- اصل خبر از طبقات ابن سعد است. بر طبق این خبر، پیامبر (ص) به عبدالرحمن فرمان می‌دهد تا همه مال خود را در راه خدا بدهد. لیکن بعداً فرمان خود را به‌قسمی تعدیل می‌کند (شاید این توصیه از نوع همان ضرورت‌های تاریخی باشد که قبلاً به‌آنها اشاره شد).

و با تمسک به این جمله چندپهلوی، حق را هم چنان از نظر عموم مخفی نگهداشت  
 ۳- زبیر- تنها ۴۰ میلیون درهم برای ورثه‌اش پول به‌جای گذاشت. علاوه بر غلات و  
 زمینهای فراوان، یازده‌خانه نیز در مدینه داشت. گرچه از نامزدان خلافت بود، ولی کار را  
 به‌عهده عبدالرحمن واگذار کرد. رابطه‌اش با عثمان بسیار صمیمانه بود، به‌طوری که عثمان  
 پس از خلافت ۶۰۰ هزار درهم به‌او بخشید. زبیر امانتهای مردم را صرفاً به‌صورت وام  
 می‌پذیرفت تا بتواند با آن تجارت کند.

۴- طلحه - بعد از اسلام نیز مانند گذشته تجارت می‌کرد. گویا زندگی در تجارت خلاصه  
 می‌شد. عثمان مقادیر بی‌حسابی به‌او می‌بخشد. چنان که یک‌بار درازای ۵۰ هزار درهم که از او  
 وام گرفته بود ۲۰۰ هزار درهم به‌او پس داد و گفت این مزد جوانمردی تو است.

۵- عثمان - از تجار معتبر مکه بود. در جنگ بدر به‌مناسبت نگهداری از همسرش رقیه  
 دختر پیامبر که بیمار بود- شرکت نکرد.

۶- علی - زندگی وی روشن‌تر از آن است که نیازی به توضیح داشته باشد. فقط باید  
 گفت که چیزی از مال دنیا نداشت. لباسش خشن و وصله‌دار، غذایش بسیار ساده و غالباً  
 نان خشک بود. در عوض، کمتر خانواده بزرگ و صاحب‌امتیازی بود که علی در جنگهای  
 بین اسلام و کفار، یک‌تن از آنها را نکشته باشد.

نتیجه شوری با این ترکیب مشخص است. قدر مسلم این که علی وجه تشابهی با  
 نمایندگان بزرگ‌مالکی و اشراف و تجار بزرگ نداشت و طبعاً نمی‌باید انتخاب می‌شد.  
 همان علی که بعدها به‌محض احراز قدرت صریحاً اعلام کرد که حقوقی را که ناشی از  
 کار و استحقاق خودی نباشد، ولو به‌کابین زنان هم رفته باشد، به‌جای خود برمی‌گرداند.  
 همان علی که بعدها فرمانداری را که با اشراف به‌ولیمه‌یی نشسته بود، ملامتها کرد...<sup>۳</sup>  
 همان علی که عمل به‌کتاب خدا و سنت پیامبر را پذیرفت و لیکن روش شیخین را رد کرد.<sup>۴</sup>

۱- این توضیحات از دکتر طه حسین است که دانشمند اهل تسنن است و لذا از هر گونه شائبه  
 تعصب آمیز و خودبینی مذهبی عاری است.

۲- خطبه ۱۵ نهج البلاغه فیض الاسلام، صفحه ۵۷

۳- نامه ۴۵ نهج البلاغه فیض الاسلام، صفحه ۹۵۷

۴- شرط پیشنهادی عبدالرحمن برای کسی که می‌خواهد خلیفه شود: عمل به‌کتاب خدا و  
 سنت پیغمبر و روش شیخین بود.

## عثمان

خلافت عثمان دوران انتقال ثروت و دسترنج عامه مردم به اقلیت ممتازی بود که سران اموی در رأس آن قرار داشتند. دوران وی در حاتم بخشیهای بی جهت، گماردن خویشان بر مناصب مهم، توجه به تجملات، زراندوزی و راحت طلبی و... خلاصه می شود. در سایه این خطامشی، طبیعی است که چگونه تضادهای طبقاتی سرباز می کنند. از این نحوه رفتار نمونه های بسیار در دست است که ذیلاً یکی دومی را اشاره می کنیم.

۱- عثمان، ولید بن عقبه را به ولایت کوفه فرستاد. در این موقع تصدی بیت المال به عهده عبدالله بن مسعود بود. این شخص کسی بود که در راه اسلام مجاهدتها کرده و مورد اعتماد مردم بود. ولید به هنگام ولایت خود مقداری پول از بیت المال وام گرفت، مدت وام سپری شد، ابن مسعود وام را طلبید، ولید نمی پرداخت و او هم به شدت اصرار می کرد. از این رو ولید در طی نامه یی به عثمان، از دست ابن مسعود شکایت کرد. عثمان به ابن مسعود پیام فرستاد که تو فقط خزانه دار هستی و به هیچ وجه حق نداری ولید را برای وامی که گرفته بیازاری. ابن مسعود در مقام یک مأمور انقلابی، که سراسر مسئولیت است و هیچ گونه معذوریتی نمی شناسد، برآشفته و از کار خود استعفا کرد و از آن پس در هر موقعیتی علیه عثمان تبلیغ می کرد و می گفت که او از روش قرآن و محمد عدول کرده است. ولید به عثمان نوشت که ابن مسعود به تو دشنام می دهد. عثمان پاسخ داد که او را به مدینه بفرست. هنگام ورود ابن مسعود به مدینه، از طرف مردم از او استقبال باشکوهی شد. این استقبال نشانه خشم و مخالفت مردم نسبت به عثمان بود. عثمان تا او را دید از او به نام "جانورکی زشت" یاد کرد و دستور داد تا او را از مسجد بیرون کردند و چنان بر زمین کوبیدند که پهلویش شکست. علی به شدت به سرزنش عثمان برخاست و ابن مسعود را به خانه خود برد. عثمان مقرری او را برید و اجازه خروج از مدینه را به او نداد. پس از مرگش، نه عثمان بلکه عمار یاسر، صحابی بزرگ رسول اکرم بر او نماز خواند.

۲- ابوذر و عثمان - ابوذر روزی با کمال تعجب دید که عثمان به مروان بن حکم مال فراوان داد و به برادر او سعید هزار درهم و به یزید بن ثابت انصاری صد هزار درهم از بیت المال مسلمین بخشید. ابوذر از این روش عثمان برآشفته و پیوسته می گفت: زراندوزان را بشارت دهید و این آیه را مرتب می خواند: الذین یکنزون الذهب و الفضة و لاینفقونها فی سبیل الله

۱- موضعگیری علی بعداً بحث خواهد شد.

فبشرهم بعذاب الیم! مروان که از این انتقادهای ابوذر ناراحت شده بود، به عثمان شکایت برده و عثمان شخصی را برای خاموش کردن ابوذر فرستاد. لیکن ابوذر، بهرغم تهدیدهای مخالفین، به عیب‌گویی و انتقاد و دشمنی با مال‌اندوزی ادامه داد تا آن‌که روزی ابوذر و کعب‌الاحبار و عده‌یی دیگر نزد عثمان بودند<sup>۱</sup>، ابوذر به عثمان می‌گفت که خلیفه نمی‌تواند از بیت‌المال وام بگیرد به حساب آن‌که اگر روزی توانایی داشت وام خود را بپردازد. کعب‌الاحبار مخالفت کرده و گفت: امیر می‌تواند از بیت‌المال مسلمین برای خود وام بگیرد. ابوذر برآشفت و گفت ای پسر یهودی تو دین ما را به ما می‌آموزی؟<sup>۲</sup> عثمان به طرفداری از کعب‌الاحبار به ابوذر تاخته، به او دشنام داد و سپس او را به شام تبعید کرد. معاویه او را در شام نگاه‌داشت زیرا او هم‌چنان به اعتراضات و مبارزات خود ادامه می‌داد و به معاویه حمله می‌کرد که چرا می‌گوید: بیت‌المال مال خداست (این یکی از حیل‌های عوام‌فریبانه معاویه بود). ابوذر می‌گفت خیر، این مال، مال مردم است و به آنها تعلق دارد و اعتراض می‌کرد که معاویه چرا کاخی به این عظمت برای خود ساخته. او می‌گفت ای معاویه اگر این کاخ را با پول مردم ساخته‌ای به آنها خیانت کرده‌ای و اگر با پول خود بنا کرده‌ای اسراف روا داشته‌ای. مردم به‌دور ابوذر جمع شده و سخنانش را تصدیق می‌کردند. معاویه از ترس شورش و اوجگیری نارضایتیهای مردم، از او به عثمان شکایت کرد. عثمان دستور داد که او را برشته بی‌پالانی بنشان و به مدینه بفرست. معاویه چنین کرد. ابوذر به مدینه وارد شد و به مجلس عثمان آمد<sup>۳</sup>. زجرها و شکنجه‌ها چنان در این پیرمرد لاغراندام اثر کرده بود که نمی‌توانست برپای خود بایستند. عثمان هم اجازه نشستن به‌وی نداد. در همان حال که به‌عصا تکیه داده بود دید که در برابر عثمان پولهای انباشته‌یی است که اطرافیان وی مانند لاشخور چشم به آن دوخته‌اند.

ابوذر: این چه مالی است؟

عثمان: صد هزار درهم است که از بعضی نواحی رسیده، می‌خواهم به همین قدر به آن

۱- برای اطلاع بیشتر از مبارزات ابوذر با خلافتکاری حکومت عثمان، صفحات ۱۸۷ تا ۱۹۷، اسلام و مالکیت نوشته آقای طالقانی مطالعه شود.

۲- کعب‌الاحبار قبلاً یهودی بوده و زمان عثمان اسلام آورد. وی همان شخصی است که به حدیث‌سازی در جوار حکومت عثمان و معاویه سرگرم بود.

۳- نظر ابوذر بهترین شاهد دینامیسم قرآن است که قبلاً بحث آن گذشت. براین اساس است که مال‌اندوزی مطلقاً حرام و راه ایجاد ثروت‌های بزرگ سد می‌شود. نهیب ابوذر به کعب‌الاحبار از این نظر است، چرا که کعب فرضاً هم که در رأی خود صادق بود نمی‌توانست به ابوذر بیاموزد.

۴- این قسمت مستقیماً از کتاب اسلام و مالکیت صفحه ۱۹۰ نقل شده است.

افزوده شود تا ببینم چه باید کرد.

ابوذر: صد هزار درهم بیشتر است یا چهار دینار؟  
عثمان: معلوم است صد هزار درهم.

ابوذر: عثمان آیا به خاطر نمی‌آوری که من و تو شب‌هنگام به رسول خدا وارد شدیم، چنان آن حضرت را افسرده و اندوهناک دیدیم که به ما توجهی نکرد؟ چون صبحگاه به محضرش رسیدیم او را خوشحال یافتیم؟ از اندوه شب و خوشحالی روز از آن حضرت سؤال کردیم، فرمود چهار دینار فیء<sup>۵</sup> مسلمانان باقی مانده بود که تقسیمش نکرده بودم، بیم آن داشتم که مرگم فرارسد و آن نزد من باشد. اکنون آن را تقسیم کردم (در راهی که استحقاق داشت به مصرف رساندم) و آسوده‌خاطر شدم. عثمان به سوی کعب‌الاحبار که در کنارش نشسته بود متوجه شد و گفت ای اباسحق تو چه می‌گویی درباره کسی که زکات مال خود را داده آیا دیگر برعهده او چیزی است؟ کعب گفت: خیر اگر چنین کسی خستی از طلا و خستی از نقره برای خود روی هم نهد بر او چیزی واجب نیست. ابوذر بی‌درنگ با عصای خود به سر کعب کوفت و گفت ای زاده زن یهودی کافر، تو چه حق داری که در احکام مسلمانان اظهار نظر کنی؟<sup>۶</sup> سخن خداوند عزوجل از تو راست‌تر است که گفت: والذین یکنزون الذهب و الفضة و لاینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم. عثمان که از شدت خشم افروخته شده بود، گفت ای اباذر تو پیر و خرافاتی شده‌ای و خرد از سرت رفته، اگر صحابه رسول خدا نبودی بی‌درنگ ترا می‌کشتم.

ابوذر: دروغ گفתי ای عثمان! وای بر تو! حبیب رسول خدا به من خبر داد و گفت: ای اباذر ترا نه می‌فریبند و نه می‌کشند.<sup>۷</sup> اما ای عثمان، خردم آن قدر به جای و باقی است که حدیثی از رسول خدا به یادم بیاورم. این حدیث درباره تو و قوم تو است.

عثمان: درباره من و قوم من از رسول خدا چه شنیده‌ای؟

ابوذر: آری شنیدم که می‌گفت: چون خاندان ابی‌العاص به سی نفر می‌رسند مال خدا را میان خود دست به دست می‌گردانند و دین خدا را وسیله خیانت و فساد و بندگان خدا را به بندگی و خدمتگزاری خود می‌گیرند، با مردان شایسته، جنگ آغاز می‌کنند و از تبهکاران حزب می‌سازند.<sup>۸</sup>

۵- منظور از «فیء» نوعی از اموال عمومی است که خود بخشی از انفال (یا ثروتهای عمومی) به‌شمار می‌رود. مراجعه شود به صفحه ۹۰ کتاب انفال...

۶- این است نمونه‌یی از شهادت انقلابی مردان راه‌حق

۷- گویا خبری باشد که پیغمبر درباره آینده ابوذر به او داده است.

۸- اذ بلغ آل ابی‌العاص ثلاثین رجلاً صیروا مال الله دولا و دین الله دخلاً و عباد الله خولاً و الصالحین حرباً و الفاسقین حزبا

عثمان: ای گروه اصحاب محمد آیا هیچیک از شما این حدیث را از رسول خدا شنیده است؟

اطرافیان عثمان: خیر، ما این حدیث را از رسول خدا نشنیدیم.  
 عثمان می‌خواست از این حرف دستاویزی بسازد و ابوذر را به جرم دروغ بستن به پیامبر بکشد و برای این که محکم کاری بیشتر کرده باشد، گفت: علی را بخوانید، بدین منظور که اگر علی نیز گفت که نشنیده‌ام، کار ابوذر را یکسره کند. علی آمد.  
 عثمان: ای ابالحسن بشنو چه می‌گوید این پیر دروغ‌پرداز.  
 علی: ای عثمان، دروغ‌پرداز نگو، من خود از رسول خدا شنیدم که می‌گفت: آسمان سبز سایه نیفکنده و زمین تیره دربرنگرفته صاحب‌لهجه‌یی را راستگوتر از ابوذر...

صحابیانی که در مجلس حاضر بودند گفتند علی‌راست می‌گوید، ما این سخن را از رسول خدا شنیدیم. سپس ابوذر خطاب به عثمان گفت: که چرا دست خود را به مال مسلمانان گشوده‌ای و چرا فرزندان طلقاء (آزادشدگان) را ولایت دادی؟ آخر الامر عثمان که از کارهای ابوذر به خشم آمده بود به او گفت: تو را به حق رسول الله سوگند می‌دهم که آن چه از تو می‌پرسم به راستی جواب گویی. او گفت: اگر به حق رسول الله هم سوگند ندهی به راستی جواب می‌گویم. عثمان گفت از سرزمینها کجا را بیشتر دوست می‌داری و از کجا بیشتر بیزاری؟

ابوذر گفت: حرم خدا را بیشتر از هر جای دیگر دوست دارم و از ربذه، که دوران بت‌پرستی خود را در آن جا گذرانده‌ام، بیزارم. عثمان او را به ربذه تبعید کرد. عمار یاسر چون از عقاید ابوذر دفاع می‌کرد، او نیز مورد خشم عثمان قرار گرفت و بدین جهت خواست که عمار را نیز تبعید کند. علی برآشف و عثمان را ملامت کرد، عثمان نیز برآمده و به علی گفت تو هم بهتر از عمار نیستی و سزاوار تبعیدی. خلاصه آن که ابوذر با سیاست اجتماعی و اقتصادی عثمان مخالف بود و او را منحرف از راه اسلام می‌دانست. او نمی‌خواست که توانگر چندان ثروتمند شود که طلا و نقره ذخیره کند و کار مستمندان بدان جا بکشد که به حداقل هزینه زندگی درمانند. او نمی‌توانست بپذیرد که خلیفه، مال مسلمانان را به ناحق به توانگران بدهد تا ثروت آنان را ببفزاید و فقر فقرا را روزافزون کند. او می‌گفت امام (یعنی رهبر اجتماع) مال را باید در مصارف عمومی صرف کند و حق ندارد پول را به کسانی بدهد که بدان نیازمند نیستند.

۳- عمار نیز که پدر و مادرش در زیر شکنجه‌های قریش جان داده بودند (به علت ایمان آوردن به اسلام)، مبارزه سختی را علیه عثمان شروع کرده بود. او مردم را علیه عثمان

برمی‌انگیخت و مردم نیز از این‌که عثمان گوهری را به حساب خود از بیت‌المال برداشته و زیور یکی از زنان خود کرده است، برمی‌آشفتمند...  
اینها و صدها حوادث دیگر موجب شد که رفته‌رفته نطفه‌های مبارزه علیه عثمان در شهرهای مهم اسلامی منعقد گردد. مبارزه‌ی مخفیانه در مدینه به‌وجود آمد که اخبار آن زبان‌به‌زبان می‌گشت، ولی گردانندگان آن معلوم نبودند. همهٔ مردم می‌گفتند که عثمان مسجد پیامبر را بزرگ می‌کند، ولی نیت او را رها کرده زیر پا می‌گذارد.<sup>۱</sup>

## فتوحات خارجی - تشدید تضادهای داخلی

هنگام مرگ عمر هنوز کار فتح ایران پایان نیافته بود. یزدگرد با بقایای نیروهای خود مقاومت می‌کرد. سپاه کسری با آن‌همه شوکت، به‌علت فقر آرمانش، بیش‌از دوماه تاب مقاومت نیاورد. همان سپاهی که با زنجیر به‌میدان فرستاده می‌شد.<sup>۲</sup>  
درحقیقت این ایدئولوژی اسلام بود که قلب ایرانیها را تسخیر کرد و سپاه اسلام چیزی جز پیام‌آور این ایدئولوژی نبود. افسانهٔ عظمت رژیم سلطنتی شاه شاهان پاک دروغ از آب درآمد. آرمان انقلابی عربهای پابره‌نه را به‌صورت درهم‌شکنندگان حکومت اشرافی هفت‌فامیلی درآورد. کاخها بر سر کاخ‌نشینان ویران گردید و همه برابر شدند.<sup>۳</sup>

- ۱- در این زمان عثمان به‌تعمیر و وسیع کردن مسجد پیامبر مشغول بود.
- ۲- به‌نظر شما چرا علی مثل ابوذر و عمار یاسر خیلی صریح انتقاد نمی‌کرد و شورش او علیه عثمان به‌شیوهٔ ابوذر نبود؟
- ۳- سپاهیان شاهنشاه مکرراً در ذات‌السلاسل، به‌جنگ فرستاده شدند و آن زنجیری بود که عده‌ی را بدان می‌بستند. گرچه سرداران شاهنشاه این را از شیوه‌های مؤثر شاهنشاهی می‌دانستند، لیکن تعجب در این است که به‌رغم آشکار شدن تأثیرات منفی آن، بازهم این شیوه ادامه یافت. در این مورد پاراگراف زیر از کتاب تاریخ ایران بعد از اسلام، شایان توجه است:  
«یک‌عیب بزرگ در کار هر رمز (فرمانده لشکر) بود، به‌اضافهٔ عیوب دیگر که اوضاع آشفته ایران بود و آن عیب ظلم و تکبر و سختگیری و قساوت شخصی هر رمز نسبت‌به ملت عرب و سایر رعایا بود که اعراب مجاور اتباع ایران از او سخت نگران و دارای کینه بودند و به‌اضاحلال سپاه ایران می‌کوشیدند. خصوصاً بعد از اطلاع بر عدالت اسلام و مسالمت سردار آنها و نظم لشکر عرب که از تعدی پرهیز داشتند و به‌هیچ‌چیز رعایا طمع نمی‌کردند».  
- همان کتاب صفحهٔ ۳۴: «هر رمز اوضاع را به‌شاهنشاه نوشت. آنها ذات‌السلاسل را پیش کشیدند و نظیر آن‌هم جنگ نخواستند».
- ۴- معروف است که خسرو انوشیروان تقاضای پینه‌دوزی را، که درازای تقدیم دسترنج تمام عمرش اجازه می‌خواست تا فرزندش مانند فرزندان اشراف بتواند درس بخواند و علم بیاموزد،

این نیروی دگرگون‌کننده که از درون شعار لاله‌الله سرچشمه می‌گرفت، جوشش‌کنان هرگونه بت و محتوای طبقاتی آن را برای هموار کردن جادهٔ توحید و تحقق صفات توحید درهم کوبید.

به‌هرصورت، در زمان عثمان مابقی کار ایران تمام و «ارمنیه» نیز فتح شد. دامنهٔ اقتدار دولت اسلامی تا مغرب‌زمین گسترش یافت، آفریقا به‌تصرف درآمد و آندلس مورد حمله قرار گرفت. اما درحالی که قلمرو حکومت اسلام این‌چنین از طول و عرض گسترده می‌شد و شعار انقلابی قلیهای خلیفهای اسیر دورترین نقاط جهان آن روز را فتح می‌کرد، از درون با یک‌سلسله حرکات ضدانقلابی مواجه بود که با بحثهای گذشته دیگر ضرورتی به توضیح آن نیست.

عناصر ضدانقلابی به‌سهولت می‌توانستند اشخاصی را که با الگو قرار دادن ابوذر برای جهاد و مبارزه با عناصر ضدانقلابی و ضداسلامی داخلی به‌پاخاسته بودند، متهم به مخالفت با جهاد کرده و روانهٔ مرزها نمایند تا بدین‌وسیله هم از شر مزاحمت آنها آسوده شوند و موقعیت خود را تثبیت کنند یا به‌زعم منطق سالوسانه‌شان، سعادت و شهادت را نصیب آنها گردانند.

در این زمان است که معاویه، فرماندار شام، با همکاری «عبدالله بن ابی‌سرح»، فرماندار مصر، دست به‌کاری زد که در روزگار عمر نتوانسته بود. توضیح آن که در زمان عمر، معاویه چندین بار کوشید تا از مرزهای دمشق به‌قلمرو روم نفوذ کرده و جنگ دریایی آغاز نماید. ولی عمر هرگز این اجازه را به‌او نداد تا بدون موافقت و صلاحدید حکومت مرکزی دست به‌جهانگشایی بزند. انگیزه‌های معاویه نسبت به این کار و وسیع‌تر کردن قلمرو حکومتش، استفاده از ثروت سرشار رومیها و مهمتر از همه، نام‌آوری و هموار کردن زمینهٔ حکومت آینده خود، به‌عنوان یک‌سردار مجاهد و باسابقهٔ اسلام بود. پس از مرگ عمر در زمان عثمان او توانست آرزوهای جاه‌طلبانهٔ خویش را تحقق بخشد. او به‌جنگ دریایی با رومیها پرداخت و قبرس را فتح کرد. به این ترتیب در زمان عثمان «مرکزیت» حکومت از هم گسیخت و کارگزاران او بدون توجه به مصالح کلی مملکت، خودسرانه و به‌طمع غنائم جنگی و ارضای هوا و هوسهای شخصی و کسب اشتها تحت نام اسلام دست به‌جنگ توسعه طلبانه و تجاوزکارانه می‌زدند.

نپذیرفت. چه، آن‌را لکهٔ ننگی بر دامان نظم طبقاتی شاهنشاهی می‌انگاشت. وی شاهنشاهی است که به کثرت عدل و داد مشهور است!



## سیاست اقتصادی عثمان مهمترین عامل در هم‌ریختگی و انحراف

جهانگشایی ممتد و عنان‌گسیخته، غنائم مادی و انسانی (بندگان) بسیاری به‌ارمغان می‌آورد.<sup>۱</sup> تجمع این شکست‌خوردگان محروم همراه با توزیع غیرعادلانهٔ ثروت، در قلب حکومت اسلامی خطر بالقوه‌یی را به‌وجود می‌آورد. شهرهایی چون کوفه به‌صورت مرکز تجمع چنین آوارگانی درآمد. بسیاری از اهالی آن‌جا غربا و اسیرانی بودند که فاتحان جنگ آنها را در میان خود قسمت کرده و بدان‌جا روانه ساخته بودند. ظهور این طبقه و گسترش سریع آنها، تضادهای طبقاتی شدیدی را در کوفه به‌وجود آورد، به‌حدی که کارگزار عثمان (سعید) خطر این برخوردها را برای عثمان نوشت. عاقبت عثمان برای حل این تضادها راهی برگزید که مضمون آن چنین بود: سهم کسانی را که در خارج از شهرهای عربی مالکند با هر کسی که بخواهد با زمینهای داخلی کشور معاوضه می‌کنیم.

دربارهٔ چنین دستورالعملی گویا این‌طور استدلال شده باشد که با یک‌کاسه کردن مالکیت‌های کوچک، قشرهای ثابت و وابستهٔ زمین ایجاد گردد تا به این ترتیب از مناقشات مربوطه و هم‌چنین تحریکاتی که پیوسته برای تبدیل به یک‌شورش انجام می‌شد جلوگیری گردد.

برای توضیح این مطلب بهتر است رشتهٔ صحبت را به‌دست دکتر طه‌حسین بدیهیم. وی در صفحهٔ ۱۰۱ جلد ۱، فتنهٔ الکبری می‌گوید:

برای روشن شدن حقیقت باید توضیح داد که عده‌یی از بزرگان صحابه، سرمایهٔ فراوانی از نقد و جنس در حجاز داشتند. پس از آن‌که عثمان چنین تصمیمی گرفت، آنها به‌سرعت این اموال را فروختند و از پول آن زمینهای خارج را خریدند. زیرا می‌دانستند که آن اراضی، خاکی مستعدتر دارد و محصول آن از حجاز بیشتر است و بهتر به‌دست می‌آید. طلحه بن عبدالله کوشید تا همهٔ سهام خیبر را از کسانی که در فتح آن با پیغمبر بودند و مالک آن شدند از خود آنها یا ورثهٔ ایشان خریداری کند. چون عثمان این در را گشود، طلحه سهامی را که در خیبر مالک بود با کسانی از حجازیان که در فتح عراق شرکت داشتند و مالک اراضی آن‌جا بودند معاوضه کرد. سپس بامال بسیاری که در اختیار داشت، سهم دیگران را نیز از سرزمین عراق خرید و از خود عثمان نیز زمینی را که در عراق داشت با زمینی از آن خویش در حجاز مبادله نمود و دیگران نیز مانند طلحه چنین معاملاتی کردند و هرکس که می‌خواست از حجاز به سرزمینهای ملکی خود در خارج برود آن را فروخت و به‌جای آن از اراضی بلاد عربی خریداری کرد...

۱- عربها و افراد غیربومی که ره آورد جنگ محسوب می‌شدند.

این پیشامد دونتیجه به دنبال داشت:

یکی آن که مالکیت‌های بزرگ در عراق و شهرهای دیگر به وجود آورد. زیرا کسانی که از این پیشنهاد استفاده می‌کردند سرمایه‌داران بزرگ مانند طلحه و زبیر و مروان بن حکم بودند که می‌توانستند سهام خرده‌مالکها را از ایشان بخرند و در نتیجه بازار خرید و فروش و وام و مبادله، در این سال رواجی به‌سزا داشت.<sup>۱</sup>

اجرای این طرح تنها به حجاز و عراق منحصر نشد، بلکه در شهرهای عربی و در تمام نقاطی که مسلمانان فتح کرده بودند جریان یافت و اقطاعات وسیع و اراضی پهناوری به وجود آمد که کارگران از بنده و آزاد در آنها به کار مشغول شدند و به دنبال آن طبقه ملاکی به وجود آمد که اشرافیت آن مولود مال فراوان و ثروت سرشار و بسیاری اتباع بود.

نتیجه دوم که به دنبال این تصمیم بود، آن که خریداران اراضی ممالک عربی و به‌خصوص زمینهای حجاز ناچار شدند برای برداشت محصول بندگان بسیاری به کار گیرند. دیری نگذشت که حجاز به‌صورت زیباترین، پر نعمت‌ترین، پردرآمدترین و پرمحصول‌ترین سرزمینها گردید و آن چه را که این ثروتمندی از تنعم و تن‌آسایی به دنبال دارد به‌همراه خود آورد. در مدت کوتاهی در مکه و مدینه و طائف از سرزمین حجاز طبقه‌یی از اشراف به‌وجود آمد که فارغ‌البال زیسته و دست به‌کاری نمی‌زدند، بلکه دسترنج بردگان را خورده و وقت خویش را به بطالت و عیاشی و تن‌آسایی صرف می‌کردند. به دنبال این تحول، تمدن (!؟) به حجاز و شهرهای دیگر عربی وارد شد و خوشگذرانی و بطالت و آن چه را که به دنبال دارد از آوازخوانی، رقص و شعری که به‌جای تجسم حقیقت و خاطره نشاط‌انگیز- تصویری از بطالت و لاقیدی و حرص بر لذت و فراغت را می‌نمایند رواج یافت.

دوش به‌دوش این طبقه، بنگانی به‌سر می‌بردند که رشته حیات صاحبان خود را در دست داشتند و چرخ زندگانی ایشان باهمه هوسرانی و بطالت و هواپرستی که در آن بود به‌دست آنان می‌گردید و باز دوش به‌دوش این اربابان بنده، یا بنگانی که آقایی می‌کردند، طبقه‌یی دیگر از عربهای بیابان‌نشین محروم به‌سر می‌بردند که در حجاز زمینی نداشتند تا با زمینهای عراق معاوضه کنند و در عراق زمینی را مالک نبودند تا آن‌را با زمینهای حجاز مبادله نمایند.<sup>۲</sup>

۱- تأکید روی عبارات روشن‌گر در همه‌جا از ماست.

۲- راه‌حلی که از ذهن نماینده بزرگ مالکان و صاحبان زر و زور بجوشد، ولو خلیفه اسلام باشد، همین است. علی تحت مراقبت شدید، ابوذر در ربه، عمار پهلو شکسته، اکنون روزگار

همین اشرافیت جدید با نفوذ روزافزونی در عثمان می‌کوشید تا فرمانداری شهرها را به‌دست آورده یا با حاکمیت بر سربازان مرزها بر میزان غنائم و ثروت خود بیفزاید. کشمکش طبقات بالا گرفت و از آن‌جا که هجوم بزرگ مالکان و صاحبان سرمایه به سرزمینهای عراق بیش از بلاد دیگر بود، این برخوردها در آن‌جا و به‌ویژه در کوفه و بصره بیش از نقاط دیگر مشهود بود. به‌حدی که وقتی سعید، کارگزار عثمان، در محفلی گفت:

اراضی عراق تیول قریش است، ولولہ‌یی در کوفه ایجاد شد و دامنه آن به زدوخوردهای تندی کشید. توده‌های محروم که شعار برابری اسلام در گوششان صدا می‌کرد برآشفتمند که این چه حرفی است: اراضی عراق را خداوند روزی همه ما کرده است چرا باید قریش از دیگر مسلمانان سهم بیشتری داشته باشد. چون دامنه برخوردها بالا گرفت، براساس دستور عثمان، والی کوفه عده‌یی از افراد مورد احترام طبقات پایین را که خطرناک تشخیص داده بود به‌شام تبعید کرد و این تبعید خود موجب برافروخته شدن بیشتر آتش مخالفت مردم گردید، تا آن‌جا که وقتی حاکم کوفه از مسافرت به مرکز بازمی‌گشت عده‌یی از مردم کوفه، به‌ریاست مالک اشتر، از ورود او به‌شهر مانع شدند و حاکم را وادار کردند که از مراجعت به کوفه منصرف شود.

در این دوران تعصبات قبیلہ‌یی دوباره پیدا شد و هر قبیلہ‌یی فقط به منافع و امتیازات خود می‌اندیشید. در میان این قبایل، قریش و از میان قریش به‌خصوص امویان رقیب بلامنازع میدان بودند. آنها توانسته بودند زمام هر چهار ولایت مهم حکومت اسلامی یعنی شام، بصره، کوفه و مصر را خود به‌دست گیرند.

## شورش

نقش ابوذر، عمار یاسر، مالک اشتر، ابن مسعود و... که همگی از طرفداران علی بودند، به‌عنوان عامل ذهنی برای قیام و انقلاب، دیگر جایی برای سکون و سکوت باقی نگذاشت. رفته‌رفته دامنه نارضایتی مردم از عثمان و کارگزاران جبارش بالا گرفت تا مردم جمع شده و علی را از طرف خود برای اتمام حجت به‌نزد عثمان فرستادند.

خلاصه سخنان علی به عثمان چنین است: تو کور نیستی تا ترا بینا کنند. تو نادان نیستی تا ترا دانا سازند. راه، روشن و آشکار و حدود دین، معلوم و معین است. عثمان! بهترین بندگان نزد خدا امام عادل است که خود رستگار باشد و مردم را رستگار سازد.

---

کعب‌الاحبار است تا اصول قرآن را تفسیر و پیاده کند!

بدترین مردم نزد خدا پیشوای ستمکاری است که گمراه باشد و مردم بد و گمراه شوند. من از پیامبر شنیدم که می‌گفت روز قیامت پیشوای ستمکار را می‌آورند نه یآوری دارد نه عذر خواهی. من ترا از خدا و سطوت و کيفر او می‌ترسانم. عذاب خدا سخت و دردناک است. من می‌ترسم تو نخست پیشوای این امت باشی که کشته می‌شوی<sup>۱</sup>.

جواب عثمان به‌علی بسیار جالب است و خلاصه آن چنین است: آن چه را که گفتی به‌خوبی دانستم. اما تو اگر به‌جای من بودی هرگز من سرزنش نمی‌کردم و بر تو عیب نمی‌گرفتم و ترا درمقابل مخالفان تنها نمی‌گذاشتم و نمی‌گفتم که چرا صلّه رحم کردی (بخشش به‌اقوام) و چرا بیچاره‌یی را توانگر ساختی و چرا به‌فلان و بهمان حکومت بخشیدی. چرا این ایراد را به‌عمر نمی‌گرفتی؟ علی جواب داد: اگر مردم به‌عمر از دست کارگزارانش شکایت می‌کردند، او آنها را به‌شدیدترین وجهی تنبیه می‌کرد و حال آن که تو ناتوان شده‌ای و اسیر تمایلات اقوام خود هستی. عثمان جواب داد: آنها خویشان تو هم هستند.

علی: ولی دیگران مقدمند.

عثمان: عمر سراسر خلافت خود معاویه را حکومت داد، من هم او را حکومت دادم. علی: آن اندازه که معاویه از عمر می‌ترسید غلام عمر از عمر نمی‌ترسید. معاویه کارها را بی‌صلاحدید تو ولی به‌نام تو حل و فصل می‌کند<sup>۲</sup>.

عثمان از این که در این موقعیت حساس علی او را تنها در چنگ مخالفانش می‌گذارد بسیار آزرده شد. او پس از شنیدن سخنان مردم توسط علی، بر بالای منبر رفته و طی خطابه‌یی تهدیدآمیز به‌مردم اخطار کرد:

آفت این امت و بلای این نعمت طعنه‌زنان و عیب‌جویان هستند<sup>۳</sup>. اگر من نتوانم زیادی مال بیت‌المال را مطابق میل خودم خرج کنم پس برای چه پیشوا شده‌ام؟ شما چرا در زمان عمر که این همه سختگیر بود لب فروبستید ولی چون من نرمی را پیش گرفتم بر من می‌شورید؟...

سپس مردم را ترسانده، می‌گوید: به‌خدا هم اطرافیان من بیشترند و هم یاران من

۱- جملهٔ اخیر به‌خوبی می‌رساند که تا چه حد علی هوشیار بوده است.

۲- شیعه در اسلام صفحهٔ ۳: خلیفهٔ سوم در عهد خلافت خود حکومت شام را که در رأس آن یکی از خویشاوندان اموی او، معاویه قرار داشت بیش از پیش تقویت می‌کرد و در حقیقت سنگینی خلافت در شام متمرکز بود و تشکیلات در مدینه که دارالخلافه بود جز صورتی دربر نداشت... (تاریخ طبری صفحهٔ ۳۷۷)

۳- در سایر سخنان عثمان نیز نوک تیز حملات متوجه علی و یاران اوست و تلویحاً مدعی است که ایشان به‌واسطهٔ حرص حکومت کردن، این فتنه را برافراشته‌اند.

نزدیکترند و هم سپاه فراوان تر دارم که همگی گوش به فرمان من هستند...  
 به دنبال این خطابه، مردم ناراضی فهمیدند که مشکلات آنها جز با عزل عثمان از مقام خلافت سامان نخواهد پذیرفت و به همین دلیل موج جنبش مردم علیه عثمان و عمال حاکمش شدت فوق العاده یافت. تا آن جا که عثمان وقتی عرصه را چنین تنگ دید مبادرت به اتخاذ ژستها و مانورهای مکارانه و تظاهر به تسلیم کرد. برفراز منبر خطابه‌یی خواند که در طی آن از مردم مصر ثنا گفت و از کارهای غلط خود توبه کرده، از خدا برای گناهانش آمرزش خواست و آن گاه گریست. او در این خطبه به مردم وعده داد: که شما نمایندگان خود را نزد من بفرستید و من به تمام شکایاتتان رسیدگی خواهم کرد. متعاقب این دوخطبه، مردم مدتی آرام شدند و منتظر نتیجه ماندند. ولی پس از مدتی انتظار دیدند عثمان نه حاکمی را عزل کرد و نه مشکلی را برطرف نمود. از این رو خشمشان بیش از پیش دامن گرفت. توده‌های ناراضی مصر و کوفه و بصره و مدینه پیمان قیام بستند و از شهرهای خود به سوی مدینه مقر حکومت حرکت کردند. عثمان از حرکت آنها اطلاع یافت و کوشید که علی را برای ختم غائله نزد آنها بفرستد، ولی علی نپذیرفت.<sup>۱</sup> انقلابیون به مدینه رسیده و منزل عثمان را محاصره کرده و به او پیام دادند که از خلافت استعفا کند. ولی عثمان مایل نبود جامه‌یی را که خدا به تن او پوشانده است، بیرون آورد!

پس از مدتی محاصره کنندگان اطلاع یافتند که عثمان به فرمانداران خود نوشته است نیرو بفرستند و شورشیان را از مدینه بیرون کنند. آنها به محض آگاهی از این خبر، بر شدت محاصره خود افزودند. عثمان پیوسته آنها را به خویشتنداری و متانت موعظه می کرد. روزی به آنها گفت: ای متجاسران بترسید. همه مردم مدینه می دانند که پیغمبر شما را ملعون خوانده است، پس با کردار نیک گناهان خود را بشوید و... مخالفین با وی گفتند که اگر خویشان خود را رها نکنی ترا می کشیم یا زنجیر برگردنت می افکنیم و بر شتری تندرو سوار کرده از مدینه بیرون می کنیم. عثمان در جواب آنها گفت: زشت باشید و زشت باد آن چه می خواهید. مردم شروع به سنگ پرانی به سوی او کردند و آب را به رویش بستند.<sup>۲</sup> رفته رفته شدت محاصره به مراحل باریکی رسید. دیگر اجازه نمی دادند که عثمان از خانه خارج شده و به مسجد برود. عثمان از فراز بام خدمات خود را به اسلام و مسلمانان یادآوری کرده و آنها را از فتنه و آشوب بیم می داد و آیاتی را از قرآن و احادیثی از پیغمبر، دال بر ذم فتنه برای

۱- الفتنه الکبری، صفحه ۲۷۷، جلد ۱

البته قبل از این بارها علی برله عثمان پادرمیانی کرده بود، تا شاید او را به صواب بازگرداند.  
 ۲- اما علی آب مصرفی روزانه خانواده عثمان را برای آنها می فرستاد.

مردم می‌خواند. محاصره‌کنندگان او را بین مرگ و استعفا از حکومت مخیر گردانیدند. ولی او چون به استعفا تن در نداد، لذا بر خانه او هجوم برده و وی را کشتند. به جاست که یادآور شویم عثمان قبل از مرگ خود، آخرین تیر را نیز در کمان سخن نهاده خطاب به اطرافیان خود و مردم خشمگین گفت اگر نگویید عثمان برای خود مقامی ادعا می‌کند برای شما جریان عجیبی را نقل می‌کنم: دیشب پیامبرو ابی‌بکر و عمر را در خواب دیدم و مرا گفتند عثمان! نزد ما امشب افطار کن و سپس ادامه داد که شورشیان برای چه مرا می‌کشند؟ ولی همه اینها بر اثر آگاهی مردم نقش بر آب شد.

رئوس نظریات انقلابیون را می‌توان چنین خلاصه کرد: نگاهداری خلافت اسلامی از تباهیهای حکومت فردی. مصرف بیت‌المال در جهت مصالح عموم و بیت‌المال مال مسلمانان است نه خلیفه.

## حکومت علی(ع) - رهبر اسلامی

پس از عثمان انبوه مردم به جانب علی‌روان شده و از او دعوت به کار کردند. وی نیز چنان که خود می‌گوید: بر اساس خواست حاضرین، و ضرورت وجود یابوری برای خلقها و این که خدا از دانایان پیمان گرفته است تا بر سیری ظالم و گرسنگی مظلوم راضی نشوند "و ما اخذ الله علی العلماء ان لایقاروا علی کظة ظالم و لاسغب مظلوم" مسئولیت جدید را عهده‌دار می‌شود. راستی جز این از علی انتظاری نیست. هم او که ۲۵ سال برحق خود، به خاطر حفظ مکتب صبر نمود و به رغم پیشنهادهاتی از جانب ابوسفیان که همان ابتدا حاضر شده بود (البته به نیت از هم پاشیدن نهضت) قوایی در اختیارش بگذارد تا با آن به احقاق حق بپردازد، شیوه شکیبایی انقلابی را برگزید. همان شکیبایی که بعدها رنج آن را چنین توصیف کرد: "در کار خود اندیشه می‌کردم... (سرانجام) دیدم صبر کردن خردمندی است، پس صبر کردم در حالی که چشمانم را خاشاک و گلویم را استخوان گرفته بود...".<sup>۳</sup> هم

۱- مراجعه شود به متن صفحه ۴۳ نهج البلاغه ترجمه فیض الاسلام

۲- مراجعه شود به متن صفحه ۴۸ نهج البلاغه ترجمه فیض الاسلام

۳- مراجعه شود به متن صفحه ۴۷ نهج البلاغه (خطبه ۳)، ترجمه فیض الاسلام. هرگز نباید این صبر علی(ع) را با مصالحه در اصول اشتباه کرد. در این مورد پاراگراف زیر از کتابی که یک انقلابی در مورد شیوه مبارزات درون‌حزبی نوشته، قابل توجه است: ... بر طبق این قانون که اصول حزبی باید تابع اصول کلی و جزء تابع کل باشد، باید تصمیم بگیریم که در مورد چه مسائل اصولی نباید ایستادگی کرد و باید امتیازات موقتی داد و

اوست که به خاطر دو کلمه «روش شیخین»<sup>۱</sup> حکومت را پس زده و هم اوست که در تمام این مدت در نهایت جوانمردی از هیچ دلسوزی و راهنمایی صادقانه و صدیقانه دریغ نکرد. دکتر طه حسین در این مورد می گوید:

این نکته را تأکید می کنم که علی با این دو خلیفه بیعت کرد و خالصانه با ایشان دوستی ورزید و در هر کجا که به مشورت او نیازمند بودند رأی خود را به آنها گفت.<sup>۲</sup> البته این شیوه علی هم چون بسیاری روشهای دقیق انقلابی قضاوتهای کثیری را علیه خود برمی انگیخت، چنان که خود می گوید: اگر سخنی بگویم می گویند برای حرص به امارت و پادشاهی است و اگر خاموش نشسته دم برنیاورم می گویند از مرگ و کشته شدن می ترسد. هیئات...<sup>۳</sup> اما همت و تحمل انقلابی او بالاتر از آن بود که قضاوت دیگران وی را از راهی که ضامن بقای مکتبش می دانست، باز دارد.

اما تمام این گذشته پرافتخار با همه شکوه جاودانه اش مانع از این نشد تا دشمنان سوگند خورده خلعها و غاصبان حقوق محرومین «پیراهن عثمان» را بر قامت او نبرند، و چه پیراهن خون آلود پردرآمدی که از آن «قبا»های بسیار به بسیاری رسید! و این علی است، وارث سالها کجروی و ازهم پاشیدگی، که اکنون باید تاروپود این گونه قباها را از هم دریده و از نو برای جامعه، برحسب اندازه های قرآنی جامه یی نو بدوزد...

بدیهی است که تشریح حوادث دوران حکومت علی محتاج به کتابهای جداگانه یی است و لذا ما در این سطور به رئوس کلی جریان اکتفا می کنیم:

در جبهه داخلی از همان ابتدا صریحاً اعلام نمود که گذشته را از آینده جدا نمی داند

در مورد چه مسائلی باید ایستادگی نمود و امتیازی نداد. برای این که همدردی و اتحاد را در داخل حزب برقرار نگهداریم باید در بعضی مواقع در مورد اختلاف نظرهای اصولی که بالنسبه اهمیت و ضرورت زیادی ندارد با سایر افراد در داخل حزب مصالحه موقتی بکنیم. عجالتاً این که مسائل اصولی را نباید مطرح کنیم، سر آنها نباید مصرانه استدلال نماییم، در عوض باید اصرار خودمان را روی مسائل ضروری که در حال حاضر نتایج بزرگ دارد متمرکز کنیم. البته معنای این حرف به هیچ وجه مصالحه در مورد اصول و اتخاذ راه وسط نیست، بلکه مصالحه یی است در مورد یک عمل واقع و تسلیمی در برابر تصمیم اکثریت...

۱- راستی در پس این دو کلمه چه چیز نهفته بود که این قدر نگفتن آن برای علی اهمیت داشت.

۲- کتاب الفتنة الكبرى، صفحه ۱۶۰

۳- مراجعه شود به صفحه ۵۷ نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام. سعدابن ابی وقاص نیز به حضرت نسبت حرص داشتن به خلافت را داده است.

و تمام امتیازاتی را که به ناحق احراز شده باشد بازخواهد ستاند. راجع به زمینهایی هم که در زمان... عثمان حاتم‌بخشی شده بود به خدا سوگند خورد که «اگر بخشیده عثمان را بیایم به مالک آن بازگردانم، اگرچه از آن زنها شوهر رفته و کنیزان خریده باشند»<sup>۱</sup>. چرا که در منطق علی، الحق‌القدیم لایبطله شیئی (حق قدیم را هیچ چیز از بین نمی‌برد و هرگز مشمول مرور زمان و این‌گونه توجیهاات نمی‌گردد) و در این دیدگاه عدالت که استواری کارها به جهت آن است، یعنی اعطای کل ذیحق حقه (رسانیدن هر حق به صاحبش)<sup>۲</sup>. چنان‌که قبلاً نیز اشاره شد از زمان عمر امتیازاتی در تقسیم بیت‌المال رسم شده بود که در نهایت به اوضاع زمان عثمان کشید. اما علی به‌رغم خواست همه کسانی که سالها در تبعیض زندگی کرده و امتیازات متجاوزانه خود را چون حق طبیعی‌شان می‌پنداشتند، سوگند خورد که: اگر بیت‌المال مال شخص من هم بود آن را بالسویه تقسیم می‌کردم، پس چگونه می‌شود حال آن‌که مال خداست<sup>۳</sup>.

بدیهی است که چنین طرز عملی چگونه تمامی استعمارگران و انگلهای وجود اجتماعی را که تجاوز و سلب حقوق دیگران پیوسته دستور روزشان است علیه علی بسیج می‌کرد، به‌ویژه که دشمن در خارج آن هم به قدرتمندی و کینه‌توزی و حیل‌گری معاویه پایگاه خارجی مطمئنی برای ایشان باشد و از همین‌جا بود که بالاخره جنگ جمل برخاست. در کتاب شیعه در اسلام (ص ۱۷) آمده است که سبب این جنگ غائله اختلاف طبقاتی ناشی از تقسیم نامتساوی بیت‌المال بود. علی بیت‌المال را بالسویه قسمت می‌کرد (مروج الذهب ج ۲، ص ۳۶۳ نهج‌البلاغه خطبه ۱۲۲، یعقوبی جلد ۲ ص ۱۶۸، ابن‌ابی‌الحدید جلد ۱ ص ۱۸۰). از این‌رو مخالفانش برآشفتنند و بنای تمرد گذاشتند. خونخواهی خلیفه سوم نیز بر عوامل این جنگ خونین افزوده شد (یعقوبی جلد ۲، ابن‌ابی‌الفداء جلد ۱ ص ۱۷۲ و مروج‌الذهب جلد ۲ ص ۲۶۶). حال آن‌که هنگام محاصره و قتل خلیفه سوم در مدینه از او دفاع نکرده بودند (تاریخ یعقوبی، جلد ۲، ص ۱۵۲) و مردم را علیه خلیفه برمی‌شوراندند. به‌هر حال «جمل» با پیروزی کامل علی به پایان رسید و او در این جنگ است که ضمن سپردن پرچم به فرزندش، راز پیروزی را چنین می‌آموزد: کوهها بجنیند و تو مجنب (در برابر شداثت) «دندان به‌روی دندان بنه» کاسه سرت را به‌خدا عاریه ده و پایت را چون میخ در زمین بکوب...<sup>۴</sup>

۱- مراجعه شود به صفحه ۶۶ نهج‌البلاغه، ترجمه فیض‌الاسلام

۲- بحث عدالت، ۲۰ گفتار مطهری، نقل از نهج‌البلاغه

۳- خطبه ۱۲۶، صفحه ۳۹۰، نقل از نهج‌البلاغه، ترجمه فیض‌الاسلام

۴- کلام ۱۱، صفحه ۶۲ نهج‌البلاغه، ترجمه فیض‌الاسلام



اما «جمل» به بسیاری فهماند که باید هوای سازش با علی را از سر به در کرده و برای خود فکری دیگر کنند و از این جا نیروهای بالقوه زیادی علیه وی شکل گرفت. گذشته از تحریکات مغرضانه، با در نظر گرفتن سطح پایین آگاهی مردم آن روزگار و کندی ارتباطات (برای دریافت پیام علی) باید به خاطر داشته باشیم که در نظر آنها پیروزی جمل چندان مسرت بار نبود. چه، هر چه باشد طلحه و زبیر دوتن صحابه مشهور پیامبر بودند که در منقبت آنها بسی چیزها از پیامبر رسیده بود. علی الظاهر هم ایشان زشتی فاحشی نکرده بودند و صرفاً خون عثمان را می خواستند، ولی اکنون بدست لشکر علی کشته شده اند، خصوصاً که آدم صاف و ساده‌یی چون ابوموسی اشعری که برای بسیاری سمبل مسلمانی است (و متأسفانه جامعه مذهبی ما مملو از این نوع مسلمانان است)، اصولاً جنگ میان دو گروه مسلمان را حرام می داند و بدتر از همه آن که علی به هیچ وجه غارت و غنیمت گرفتن را در این جنگ مجاز ندانسته و از آن شدیداً جلوگیری می کرد. بی جهت نیست که می بینیم علی به رغم پیروزیهای مهم، هرگز چنان که باید از اوضاع جبهه داخلی خود راضی نیست و پیوسته آنانی را که توانایی و استعداد کوشش و جهاد در راه به سامان شدن اوضاع را دارند، ولی بدان بر نمی خیزند، ملامت می کند!

۱- پاراگراف زیر از تفسیر نهج البلاغه آقای طالقانی قابل توجه است (نقل از صفحه ۸۲ تفسیر): «امیرالمؤمنین (ع) پس از واقعه جمل از مردم بصره افسرده و دل‌تنگ بود. چون بی سبب و عذری با آن حضرت به دشمنی برخاستند و از هرجایی زودتر تبلیغات و دعوت طلحه و زبیر و همدستان آنها را پذیرفتند و نام ام‌المؤمنین عقلشان را ربود و عواطفشان را به جوش آورد. در اطراف شتری که عایشه بر آن نشسته بود تا آخرین حد فداکاری نمودند، به خصوص در قبیله‌یی نامدار در بصره، به نام «ازد» و «بنی ضبه» با شور و حماسه چون دیوار آهن گرد هودج را داشتند. امیرالمؤمنین نگریست که از هرسو لشکر بصره شکست برمی دارند و پراکنده می شوند. از جانب دیگر به اطراف هودج برمی گردند و تا هودج بالای این دریای متلاطم در موج و خروش است عواطف مردم نادان در جوش است. این بود که در میان لشکر ایستاد و با صدایی چون رعد بانگ زد و همه را متوجه هودج نمود و فرمود بکوشید شتر را پی کنید که خود شیطانی است. شتر را پی کنید والا عرب از میان می رود. پس از این فرمان، خود شمشیر را روی شانه گذارد با قدمهای محکم و سریع متوجه ناحیه شتر گردید. لشکریان علی (ع) از هرسو برگشته دنبال آن حضرت پیش می رفتند تا خود را به انبوه مردمی رسانند که اطراف شتر بودند، در آن ناحیه غبار عظیمی برخاست. دستها و سرها چون برگ خزان که باد تند در خلال آن بوزد به هرسو پراکنده می شد، چشمه‌های خون از هر طرف جاری بود، در اطراف شتر از جنازه هفده هزار کشته تنها برآمده شتر در میان تلهای جنازه و قلعه آهنین لشکر بصره چون رب النوع جنگ و کشتار، قدمهایش میان لجنزار خون ثابت بود. گردنش را که دارای

این گرایش در میان این دسته اهمیت تاریخی دارد و از آن جا که در نهایت، خود نقش تعیین کننده‌ی را در جریان نهضت ایفا نموده و سبب می‌شود علی چنان که باید در درگیریهایش به پیروزی برسد، مهم و شایان توجه است.<sup>۱</sup> ما در بررسی دوران امام به آن اشاره خواهیم کرد.

در جبهه‌ی خارجی معاویه، فرماندار شام، گرفتاری عمده‌ی علی بود. او که در زمان ابی‌بکر و عمر حکومت دمشق را به عهده داشت، در دوران عثمان حکومت فلسطین و حمص را به دست آورده، بر سراسر شامات مسلط شد. چهارسپاه زیر فرمان داشت که او را فوق‌العاده نیرومند می‌نمود. معاویه از دیرباز مقدمات خلافت! خود را فراهم می‌کرد و از این رو پس‌زدن عثمان را خوش داشت و از همه‌ی جریانات به نفع خود بهره‌برداری می‌کرد<sup>۲</sup> و اکنون با دنیایی از دروغ و تبلیغات مزورانه و به‌اتکای سپاهیان تحمیق‌شده‌ی که غالباً به‌خاطر دین! آنها را تشجیع کرده و بانوهای از درهم و دینار که پیشاپیش از محرومین به‌غارت برده و برای پر کردن دهانها و خرید وجدانها آماده کرده بود، به‌صورت دشمن شماره‌یک علی پایه‌میدان می‌نهاد.

و از این جا بود که جنگ صفین برخاست و بیش از صد هزار خون ناحق ریخته شد. صفین صحنه‌ی دیگری از فداکاری فرزندان خلف اسلام است. عمار که در غالب نبردهای اسلام شرکت جسته، اکنون در سنین کهولت سرتاپا جوشش است و فریاد: چنان شدید خواهیم نواخت که خواب از سرتان بپرد و دوستان یکدیگر را فراموش کنند ... و علی

موهای زیاد سرخ‌رنگ بود به‌هرجانب می‌گرداند و با چشمان آرام به اطراف نگران بود. این آرامی و وقار که به‌نظر اطرافیان شتر فرمان برداری و ثبات بود، عزم فداکاری را جازم‌تر می‌کردند و در خاطر خود حق را در محمل آن شتر و سرنشینش می‌دیدند. امیرالمؤمنین پی‌درپی فرمان پیشروی می‌داد تا خود را نزدیک شتر رساندند. چند نفر مردان زنده، خیل آسا خود را به شتر رسانده دست و پایش را پی کردند، شتر بانگی زده بر زمین غلتید. طرفدارانش پراکنده شدند...»

۱- آیا علی (ع) با آن همه آگاهی نمی‌توانست این گرایش را چاره کند؟  
 ۲- در پاورقی صفحه ۱۸ شیعه در اسلام چنین آمده است: هنگامی که عثمان در محاصره شورشیان بود، به‌وسيله نامیه‌ی از معاویه استمداد کرد. معاویه ۱۲ لشکر مجهز تهیه کرده به‌سوی مدینه حرکت داد. ولی دستور داد در حدود شام توقف نمایند و خودش نزد عثمان آمده آمادگی لشکر را گزارش داد. عثمان گفت: تو عمداً لشکر را در آن‌جا متوقف کردی تا من کشته شوم سپس خونخواهی مرا بهانه کرده قیام کنی (تاریخ یعقوبی، جلد ۲، صفحه ۱۵۲، مروج الذهب جلد ۳ صفحه ۲۵)

است که فرمان می‌دهد «پی‌درپی حمله کنید»، درون آن سربرده را بزیند که آن‌جا شیطان پنهان است (معاویه)، جنگیدن با او و همراهانش را قصد کنید تا حقیقت بر شما روشن شود.<sup>۱</sup> به‌راستی در این فرمان چه مفاهیمی نهفته است؟<sup>۲</sup> در صفین است که عاقبت عمار قهرمان و والا شهید می‌شود. شهادت عمار در سنین کهولت پس از عمری مبارزه طولانی و فروزان<sup>۳</sup> حاوی پیام لرزانده‌یی است که برطبق آن مسئولیت انقلابی، چون عظمت روحش، نامحدود و بی‌انتهاست.

در یکی از صحنه‌های همین صفین است که علی آن‌چه را که درباره «حیات انسانی» که از دیرباز عنوان بحث‌های فلسفی بوده، از قرآن آموخته و چنین خلاصه می‌کند: «فالموت فی حیاتکم مقهورین والحیات فی موتکم قاهرین»<sup>۴</sup>.

به‌هرحال درست در یک قدمی پیروزی سپاه علی، دشمن که در قلمرو تعارض نیروهای نظامی نقصی در حریف نمی‌دید، تاکتیک خود را عوض کرده و قرآن را بر سر نیزه‌ها نموده و درست در آستانه شکست، به‌شیوه ابدی تمام متجاوزین فرومایه، ندای صلح و برادری درداد. لیکن علی به‌پیروی از قرآن که در تضاد شکل و محتوا پیوسته صورت و شکل را مردود می‌داند (فی‌المثل مسجد ضرار)، فرمان داد تا بی‌هیچ سستی قرآن را که اکنون علیه «قرآن» اعمال شده و دیگر ورق‌نوشته‌هایی بیش نبودند سرنگون سازند.<sup>۵</sup>

این امتحانی بود از عمق و آگاهی آنها که به‌حزب خدا پیوسته و همدوش علی می‌جنگند تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد. و به‌راستی در صراط کمال جای خالی «ابهام هدف» را هرگز قوای مادی پر نخواهد کرد و از دشمن نیز هرگز آن انتظار نیست که از کمترین نقطه ضعف چشم ببوشد و با تمامی درندگی مزورانه‌اش بر آن نتازد، به این ترتیب جریان تاریخی خوارج شکل گرفت و همه آنها که در بند «صورت و خارج» بودند در آن جای گرفتند و این جریان از شکست قطعی معاویه جلوگیری کرد.

حکمت در آغاز این ماجرا بود، شرح حکمت در همه تواریخ موجود است و در این‌جا جز به‌اختصار<sup>۶</sup> درباره رؤس کلی آن نمی‌توان اشاره کرد. به‌قول دکتر طه‌حسین «چیزی

۱- کلام ۶۵ صفحه ۱۵۸ نهج‌البلاغه ترجمه فیض الاسلام

۲- به‌نظر شما عباراتی که تأکید شده چه مفاهیمی دارند؟

۳- سن عمار به‌هنگام شهادت بیش از ۹۰ سال بوده است (طبقات ابن‌سعد، جلد ۶، صفحه ۱۴)

۴- صفحه ۱۳۸ نهج‌البلاغه، کلام ۵۱. جمله فوق را تفسیر کنید.

۵- مانند امروز که کوبنده‌ترین و برنده‌ترین حربه علیه اسلام را از خود اسلام ساخته‌اند.

۶- جا دارد به‌آنان که به‌اجتهاد در شیعه فخر می‌فرشند، درحالی که بویی از اهمیت مسأله

جز فریب نبود که با آن نه از فتنه بلکه از شکست می‌خواستند جلوگیری کنند». وی می‌افزاید: «گمان بیشتر آن است که برخی از سران لشکر علی‌دلهاشان با او صاف نبود و نیت پاک نداشتند، اینان مردم دنیا بودند نه مردان دین، و در ته‌دل حسرت روزهای خوش روزگار عثمان را می‌خوردند که پادشها و تیولهای فراوان به‌ایشان می‌رسید. من از این گروه تنها اشعث بن قیس کندی را نام می‌برم... من دور نمی‌دانم که اشعث بن قیس که مکار و عیار عراق بود با عمرو عاص مکار و عیار شام روبه‌رو شده و با هم این تدبیر را کرده باشند... و گمان بیشتر در نزد من آن است که سازش پنهانی از این اندازه هم گذشته و به‌جای خطرناکتر از اول رسیده باشد که همان انتخاب دو داور باشد. ناچار سببی داشته است که اشعث و پیروان او از مردمان یمن، آن اندازه اصرار می‌کردند تا علی ابوموسی‌اشعری را به‌داوری برگزیند و او را آزاد نگذاشتند تا داوری را که به‌او اعتماد و اطمینان داشته باشد انتخاب کند...»<sup>۱</sup>

خلاصه به‌اصرار و تهدید اشعث و یاران کثیرش، چه خواستاران رفاه و زر خریدان معاویه<sup>۲</sup> یا کوتاه‌فکران قشریگرا، داوری ابوموسی با کراهت تمام از جانب علی پذیرفته شد

نبرده‌اند تا بفهمند اجتهاد و استنباط فروع از اصول یعنی چه، اشاره شود. باید تصریح نمود که اقوی و احوط گفتن با اجتهاد زمین تا آسمان فرق دارد. به‌راستی فتاویی که حق را از ناحق جدا کند جز از طریق فراگیری اصول محکم اسلام و شرکت فعالانه در عمل هرگز امکان ندارد. بدون توجه به اصل فوق، اجتهاد جز حاشیه‌گویی و بذله‌نویسی مذهبی ثمره‌ی نخواهد داد. چنین اجتهادی به‌تسلیم در برابر نقطه‌ضعف و احساسات آنی توده‌ها می‌انجامد، نه رهبری آنها به‌سمت آینده‌ی درخشان. برای روشن شدن این مطلب حتماً به‌نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۴۲۴ صفحه ۱۲۸۷ مراجعه کنید. حضرت علی در این خطبه می‌گوید: «اولیای خدا کسانی هستند که به‌باطن دنیا بنگرند» هنگامی که مردم به‌ظاهر (نمودهای خارجی و ظاهری) دنیا می‌نگرند و به‌آینده می‌پردازند (درازمدت و طرح و برنامه‌ی مناسب با آن) هنگامی که مردم به‌حال و امروز مشغولند... ایشان دشمن آنند که مردم به‌آن تسلیم (تمایلات خودبه‌خودی و روبه‌فساد و غیر تکاملی)... به‌سبب ایشان کتاب (قرآن و اصول معین جهان) دانسته شد (و در عمل قابل پیاده کردن است)... به‌ایشان کتاب برجای ماند (اصول کلی، افراد حامل و رساننده و تفسیرکننده و پیاده‌کننده می‌خواهد) و با آن کتاب، آنها برپا ماندند... اینان بالاتر از امید خود (طی کردن مسیر انقلابی و پرشور راه کمال که در مبارزه‌ی مستمر علیه موانع راه توده‌ها و اثبات حق و حقیقت در جهان خلاصه می‌شود) آمیدی و ترسی بالاتر از ترسشان (کوتاهی در انجام مسئولیت و رسالت و لغزیدن به‌دامان ضدتکاملی و خیانت به‌آرمان خلقها) نمی‌بینند ۱-الفتنة الكبرى، فصل ۲۲، جلد ۲

۲- این راحت‌طلبی و تن‌دادن به‌فداکاریهای لازمه را که در صفحات گذشته نیز بدان اشاره

و خود علی بعداً در این مورد گفت:

«من شما را از حکومت حکمین نهی کردم، پس شما امتناع کرده مخالفت نمودید، مانند مخالفین پیمان شکن تا این که به میل شما رفتار کردم». به ویژه این که آنها صریحاً به علی گفتند: «اگر دعوت ایشان را اجابت نکنی ترا تسلیم آنها می‌نماییم». این تهدید نشانه قدرتمندی ایشان است و روشن می‌سازد که چنان چه علی نمی‌پذیرفت و می‌گذاشت تا شکاف داخلی عمیق تر شود، بی‌تردید جریان به نفع دشمن تمام شده و نیز بسیاری از مسائل از بیخ‌وبن لوٹ می‌شد.

موافقت علی با داوری، به رغم رأی خود و سرداران شجاع پرهیزگاری چون مالک اشتر، با ضرورت‌های تاریخی که برحسب آن رهبری هرگز نباید به فاصلهٔ بعید در جلو گام بردارد تطبیق می‌کند. چنین می‌نماید که حتی برای تربیت آنان در حادثه و عمل، همگامی موقت با ایشان را نیز صلاح دانسته است. چنان که خود می‌گوید: «بهترین مردم در این زمان (و شرایط) گروه میانه‌اند (نه راستها و نه چپها هیچ‌یک صحیح حرکت نمی‌کنند). از سواد اعظم (اکثريت) ما پیروی کنید، زیرا دست خدا بر سر این جماعت است (موضعگیری اینهاست که جهت تاریخ را معین می‌کند) و برحذر باشید از مخالفت و جدایی (تکروی) زیرا تنها و یکسو شده از مردم دچار شیطان (کجروی) است»<sup>۲</sup>

بدیهی است که گام برداشتن با اکثریت از نظر علی تا آن جا مجاز است که ضامن بقای جنبش باشد، در غیر این صورت این همگامی جز ناشی از سستی و بی‌ارادگی نیست. جالب این جاست که پس از روشن شدن نیرنگ دشمن، بسیاری از همانها که برداوری اصرار داشتند و خود ضرورت را ایجاد کرده بودند «اکنون علی را ملامت می‌کردند» که چون خلق را در کار خالق حکم ساختی اکنون به کفر و خطای خویش اقرار و پس از آن توبه کن تا از تو اطاعت و پیروی نماییم!<sup>۱</sup> منظور ایشان از کار خالق همان شعار و برداشت قشری‌گرایانه از **لا حَکْمَ إِلَّا لِلَّهِ** بود که علی آن را کلمهٔ حقی که از آن باطل اراده شده، می‌دانست

شد، نباید دست کم گرفت. چنان که وقتی علی مردم را به رفتن شام می‌خواند به قول دکتر طه حسین «سرانشان از حیلہ‌گر دروغ‌زن گرفته تا راستگوی ایشان بهانه آوردند و پای پیش نهاده و به وی گفتند: پیکانها تمام شده و شمشیرها شکسته و نیزه‌ها را کندی گرفته، ما را به شهرمان بازگردان تا کمی بیاساییم و سازوبرگ نو کنیم و آن گاه با تو به سوی دشمن رهسپار گردیم».

۱- صفحه ۱۱۹ نهج البلاغه، خطبة ۳۶

۲- نقل از نهج البلاغه، صفحه ۳۹۲، خطبة ۱۲۷، توضیحات داخل پراوتر از ماست.

۳- نقل از صفحه ۱۱۹ نهج البلاغه، خطبة ۳۶

و آنچه علی ایشان را پند می‌داد که «نافرمانی اندرزگوی مهربان آزموده» ناکامی به بار آورد و پشیمانی به دنبال دارد و من آنچه را باید دربارهٔ این دومرد و داوری به شما گفتیم و نیک اندیشیدم و اندیشهٔ خود را آشکار ساختم، ولی شما چیزی جز آنچه که می‌خواستید نپذیرفتید...<sup>۱</sup> چندان فایده نداشت.

«خارجی‌گری» و بنا به اصطلاحات متداول کنونی «انجماد راست» که حتی در سالهای اخیر نیز دنیای اسلام خالی از آن نیست، آغاز شده و به «سکتاریسم راست مذهبی» کشید، کفارهٔ پشت کردن به دینامیسم قرآن پس از رحلت پیامبر است که بخاطر سطح بسیارنازل فرهنگ کلی باید ضرورتاً با محک ابتلا، مانند تمام نقایص دیگر خود را بروز می‌داد. بنابراین بدیهی است که حالیه رفع آن در کوتاه‌مدت به‌وسائلی عادی از جمله موعظه امکانپذیر نیست به‌ویژه که فرقه مربوطه آرام نگرفته و به‌تحریک معاویه نیز شورش می‌کردند.<sup>۲</sup> تا آن‌که بالاخره در «نهروان» علی با ایشان مصاف داده و غائله را ختم نمود. گرچه در این نبرد نیز علی دشمنان بسیاری برای خود آفرید، لیکن پیروزمندانه مشئوم‌ترین لکه‌یی که به‌دامان مکتب نشست و می‌رفت تا محتوای انقلابی آیین را در قالبهای مبتذل و پوچ زاهدآبانه مسخ کند، پاک کرد.

عاقبت علی به‌دست یکتن از این گروه شهید شد و با فریاد «رستگاری» به‌وادای جاویدان «پرورگار کعبه‌اش» پیوست (فرت و رب الکعبه).

بشریت در طول تاریخ پرفراز و نشیب رهبران بزرگی به‌خود دیده است، اما در این میان علی به‌واسطهٔ تجمع عالیترین فضیلت‌های انسانی در او، از هرجهت یگانه می‌نماید. در ستایش این فضیلتها گفتار بسیار است. لیکن در ورای همهٔ آنها، رایحهٔ این پیام قرآنی که از سراسر وجود علی استشمام می‌شود معنای ویژه‌یی دارد. به‌موجب این پیام که «قدر انسان» را بازتاب و گویا میکند، فرزند انسان بر ستمگری و ظلمات و تقدیر کور که ترجمان جبر و جاهلیت است، محققاً پیروز می‌شود.

۱- نقل از صفحهٔ ۱۱۶ نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۳۵. ضمناً حتماً به‌خطبهٔ صفحهٔ ۱۴۷ که بسیار مهم است نیز مراجعه شود.

۲- مروج‌الذهب، جلد ۲، صفحهٔ ۴۱۵ می‌نویسد: در بلاد اسلامی به‌آشوبگری پرداخته، هرجا از طرفداران علی می‌یافتند، می‌کشتند. حتی شکم زنان آبستن را پاره کرده جنینها را بیرون آورده سر می‌بردند.

## ادامه جنبش در عصر تحریف

اشاره کردیم که درک عمیق جنبش حسینی، آن چنان که درخور دعوت به عمل انقلابی باشد، ضرورتاً بررسی زمینه‌های تاریخی - که چنین نقطه کمالی را میسر ساخته - لازم می‌کند. روشن است که مقدمات چنین کمالی به‌طور عمده در فاصله شهادت علی(ع) و حکومت یزید فراهم آمده‌اند. یعنی دورانی که خلافت کوتاه حسن بن علی(ع) و سلطنت دراز معاویه موضوع آن است. به‌ویژه این بررسی برای ما از آن نظر حائز اهمیت است که با یکی از بزرگترین (و شاید صرفاً بزرگترین) تحریفات تاریخ اسلام که به‌حق می‌توان آن را نمونه کامل و به‌اصطلاح کلاسیک «عصر تحریف» دانست روبه‌رو می‌شویم.

خواهیم دید که چگونه کار پیگیر رهبرانی که خطامشی واحدی را تعقیب کرده و «بی‌درنگ یک‌شکل فعالیت را جانشین شکل دیگر» کرده‌اند، با پرده‌های ستر جهالت‌هایی که که توانایی درک جریان رشد وظایف رهبری را ندارند مواجه شده و درنهایت به تحریف شخصیت یکی از فداکارترین و منزّه‌ترین راهبرانی می‌کشد که حفظ و ادامه جنبش را بر تشویقات چپ‌نمایانه، مرجح می‌دارد. آری سخن از حسن بن علی است که آماج رگبار ناجوانمردانه‌ترین پیکانهای زهرآلودی است که بسیاری از آن را، دوستان! در کمان گذاشته‌اند.

البته از دشمن و شیوه‌های ددمنشانه‌اش جای شکوه نیست. «هم امروز هم» ناجوانمردی بین‌المللی، به‌اتکای ماشین عظیم مطبوعاتی و اطلاعاتی خود، تا آن‌جا که درعهده دارد می‌کوشد تا رهبران جنبش‌های میهنی و انقلابی و ضد استعماری و نهضت‌های ضدامپریالیسم را به‌انواع اتهامات از خلق‌هایشان منفرد سازد.<sup>۱</sup> لیکن دوستانی که به‌علت کمبود دانش و بینش عمیق مذهبی «سیاسی و اجتماعی» میدان استفاده وسیع را برای دشمنی که می‌داند چه می‌خواهد به‌بار می‌آورند، «مسئولند». مثلاً این دوستان جملگی متفقند که صلح امام حسن به‌خاطر «مصلحت اسلام» بود، ولی از آن‌جا که غالباً در تفسیر این معنی و تطبیق آن با احوال سیاسی زمان و عمل امام عاجزند، درنهایت به‌سراشیب مصلحت‌پردازیهای دشمن می‌لغزند.

به دلایل فوق، تحلیل کوتاهی از شیوه کار امام ضروری است.

حسن بن علی در رمضان سال سوم هجری به دنیا آمد. وی تا هفت‌سالگی از سرپرستی

---

۱- در این مورد نمونه‌های بسیاری در دست است. از جمله دزدنامیدن لومومبا یا نسبت دادن بیماریهای روحی به‌دکتر مصدق. یا خرافاتی و قضا و قدری بودن میرزا کوچک‌خان و غیره!

مستقیم پیامبر برخوردار بود. از این برخورداری و نتایج آن اخبار فراوانی رسیده است<sup>۱</sup> که خلاصهٔ تمامی آنها، رسانندهٔ تأثیر عمیق پیامبر بروجود وی از اوان کودکی است. از جمله پیامبر به او گفته است «اخلاق و خلقت تو همانند من است».

حسن با پدرش در جنگهای بصره و صفین و نهروان همراه بود<sup>۲</sup> و بی شک دستاوردهای فراوانی از این فراز و نشیبهای تاریخ اسلام به همراه داشت. پس از شهادت علی و به خاک سپردن آن حضرت، پیشوا حسن بن علی، در شرایطی بسیار سخت و تیره و تار، مسئولیتی به غایت پیچیده و دشوار را بر عهده گرفت.

طبعاً حضرت حسن که بیشتر عمر خود را در دوران انقلابات و دائماً در کنار پدرش گذرانده بود، به اشکالات و پیچیدگی امور به خوبی واقف بوده است. در آن زمان نوعی ابهام تاریخی وجود داشت که دستگاههای دروغ‌سازی و فریبکاری اموی هر زمان آن را آشفته‌تر می‌کرد تا در ظلمات این تاریکی، تفاوت دشمن و دوست را پنهان کند. تا تمیزها و تشخیص‌ها را از کار بیندازد. همان ابهام که سعدابن ابی‌وقاص، فاتح بزرگ ایران و عضو شورای انتصابی عمر، آن‌چنان در آن ذله و گم شد که قدرت موضعگیری از او سلب گشته و تقاضای شمشیر گویا کرده بود.

اکنون کشته شدن طلحه و زبیر «دویار صمیمی پیامبر» در جنگ با علی و قرآن زیر پا ریختن «صفین» با آن همه تردیدزاییهایش<sup>۳</sup>، و آن‌گاه مسأله‌یی به اهمیت مسألهٔ خوارج نیز بر این ابهامات افزود و کلاف پیچیده‌یی از سردرگمی‌ها ایجاد کرده بود. در چنین وضعیتی دشمنی چون معاویه، با انواع حيله‌گریها و تحریکات داخلی، رودررو قرار گرفته است. این است که امام حسن در اولین خطبهٔ پس از بیعت، بعد از تشریح وضعیت، مردم را به مرکزیت دعوت نموده و ضمن جلب اعتماد، اشاره می‌کند:

۱- به شرح مذکور در کتاب. شیعه و زمامداران خودسر، صفحهٔ ۸۳. این احادیث و امثال آن در «مسند احمد» و «ذخائر العقبی» و کتاب «الایانه» از ابن‌بطوطه و «الحلیه» از ابونعیم و «الاصابه» و «النجاوی» و «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» و «المناب» و «العقد الفرید» و تاریخ «خطیب‌البعدادی» و «مروج الذهب» و «بحار الانوار» و غیر آن موجود است.

۲- الفتنة الكبرى، دکتر طه حسین، جلد ۲، صفحهٔ ۱۹۴

۳- در تردیدزایی صفین همین بس که شهید فداکاری چون حزیمه بن ثابت انصاری که با علی همراه بود، نمی‌جنگید تا آن‌که عمار شهید شد و بر حسب خبری که از رسول خدا رسیده بود دانست که معاویه برخلاف حق است و آن‌گاه جنگید تا کشته شد. پیغمبر اکرم فرموده بود عمار به دست کافران شهید خواهد گشت.



ماییم یکی از «تقلین»<sup>۱</sup> که پیغمبر در میان امت نهاد و از دنیا رفت. ماییم در پی آینده (مکمل) قرآن که در آن تفصیل هر چیزی هست (اصول کلی که باید توسط پیشوای واجد شرایط در عمل پیاده شود) که نه از پیش رود و نه از پشت سر (با اتکای عمیق به آن می‌توان هر مسأله‌یی را بدون افراط و تفریط و برحسب شرایط زمان حل کرد). باطل در آن راه ندارد و بنابراین در تفسیر قرآن بر ما اعتماد باید کرد که در تأویل آن راه فتن (راه حيله و غیرصحيح) نسپریم، بلکه از روی یقین و اطمینان باشیم<sup>۲</sup>.

آن‌گاه امام بر آیه ۸۳ سوره نساء استناد جسته و آن را تفسیر می‌کند:  
 هنگامی که امری مربوط به امن یا خوف (مسأله اساسی مربوط به امنیت و تهدیدات) مطرح باشد آن را شایع و پراکنده می‌کنند (این طرف و آن طرف گفته‌های بی‌فایده، که مسأله را از کادر تخصصی خارج می‌کند و بازار شایعه را رونق می‌دهد) حال آن که باید آن را به پیامبر و فرماندهی فرماندهانشان ارجاع دهند تا آنان که اهل استنباط و صاحب‌نظر (شناخت درست از نادرست) هستند، آن را دریابند، و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، جز اندکی، همگی شیطان را پیروی می‌کردید<sup>۳</sup>.

## درگیری با معاویه

از ابتدای کار، امام حسن دشمنی چون معاویه در مقابل دارد که به انواع نیرنگ‌های سیاسی متمسک می‌شود. قبل از این، ما معاویه را شناخته و به نقش وی مخصوصاً عوام‌فریبی و مهارت رذیلانه‌اش در واژگون جلوه‌دادن شخصیت علی پی برده‌ایم. او که از همان زمان

۱- حدیث ثقلین که قبلاً به آن اشاره شد.

۲- نقل ترجمه خطبه از کتاب «بامداد روشن» علی‌اکبر برقی، صفحه ۶۵. برای درک بهتر معانی، جملات بین پرانتز در این‌جا و صفحات آینده افزوده شده است. در این‌جا برای توضیح کاملتر از زبان خود حضرت به خطبه شفشقیه مراجعه کنید.

۳- شأن نزول آیه یکی از جنگ‌هاست که مسأله‌یی پیش می‌آید و بعضیها که دانش سیاسی نداشته و به‌امر نبرد آگاه نبودند، بی‌جهت خود را با مسأله مشغول کرده و آن را می‌پراکنند، به‌طوری که کلاً عمل آنها در مسیر منافع دشمن بود و لذا پراکندن آن بیهوده بود. در صورتی که باید در مسیر حل مسأله آن را جمع‌بندی نمود. حال این که باید دقیقاً مرکزیت و انضباط را رعایت کرده و از صاحبان استنباط رایزنی می‌کردند. تکیه آیه نیز بر روی همین صاحبان استنباط است که منظور همان اهل جمع‌بندی است. در این مورد به خطبه ۱۷ نهج البلاغه (صفحه ۷۱) که در مورد کسانی است که بدون صلاحیت لازم در میان مردم حکمرایی می‌کنند، حتماً مراجعه کنید.

عثمان به دلایل مسلم تاریخی در هوای حکومت بود، اکنون که علی نیز از دنیا رفته است، بهترین فرصت را یافته و لذا با مجموعه‌یی از نقشه‌های حساب‌شده و به‌اتکای حزب اموی که از پیش در صدد امحای آیین نو و احیای نظام منحط گذشته بودند، به عمل می‌پردازد. معاویه در اولین قدم در صدد منفرد کردن حضرت حسن و همراه با آن، یارگیری<sup>۱</sup> برای خودش برآمد. ابتدا بر یکی از داهیان معروف عرب، «زیادبن‌ابیه»، که مردی «زیرک و کاردان و متهور و جسور»<sup>۲</sup> و فرماندار علی در فارس بود و نیز توسط خلیفه جدید در مقامش ابقا شده بود، انگشت گذاشت. به این معنی که اول نامه‌یی سراپا تحقیر برایش نوشته و او را به خدمت خود خواند و تهدیدها کرد و چون «زیاد» مرعوب نشد، این بار از در تطمیع وارد شد و او را به پدر خود نسبت داد و برادر خود نامید و به‌انحای طرق او را فریفت و خلاصه به‌شام آورد.<sup>۳</sup>

از این پس نیز معاویه هم‌چنان در ربودن سران لشکر و سرداران نامی و عمال نامور و کارآزموده امام حسن بکوشید و «حکم‌کندی» را که امام حسن با چهارهزار کس به «انبار» فرستاده بود با پانصد هزار درهم بفریفت و به معاویه پیوست. پس از آن امام حسن مردی از قبیله بنی‌مراد را به «انبار» فرستاد و معاویه او را نیز با پانصد هزار درهم به‌سوی خود کشانید. عبیدالله‌بن‌عباس را که سرکرده سپاه امام حسن بود، با هزارهزار درهم فریب داد و (او) شبانه به معاویه پیوست و نیز جاسوسانی به قلمرو امام گسیل داشت.<sup>۴</sup>

اما امام حسن، پس از آگاهی بر اعمال معاویه، طی نامه‌یی به او اعلان جنگ داد و نوشت:

۱- تاریخ اسلام دکتر فیاض، صفحه ۱۷۶

...فعلاً برای معاویه موضوع مهم پیدا کردن اشخاص بود. از عثمانیها و حزب طرفدار قریش که توانایی اداره کشور و حفظ منافع او را داشته باشند. عمروعاص را که پس از مدتی رنجیدگی، دوباره به‌درگاه معاویه آمده بود به حکومت مصر فرستاد و مغیره بن شعبه را به کوفه...

... (بالاخره) «زیاد» نزد معاویه آمد و به حزب او پیوست و معاویه از فرط علاقه‌یی که به جلب او داشت، او را رسماً برادر خود قرار داد و به این ترتیب که...

۲- بامداد روشن، صفحه ۶۸

۳- در شام خواهر معاویه که جویریہ نام داشت «زیاد» را دیدن کرد و نقاب از چهره برانداخت و گفت برادر منی و پدرم ابوسفیان مرا از آن خبر داد! بامداد روشن (این نقشه‌یی بود برای نسبت دادن «زیاد» به پدر معاویه و جلب او)

۴- بامداد روشن، صفحه ۷۴

در انتظار باش تا به خواست خدا به جنگ تو بیرون شتابم...  
و سپس به تهیه مقدمات جنگ پرداخت.

### یادآوری درباره هدف امام حسن از خلافت

قبل از آن که به تعقیب جریاناتی که رخ داده است بپردازیم، ضروری است به رسم مورخین ساده‌اندیشی که تاریخ را به حد واقعه‌نگاری تنزل داده‌اند، اندکی تأمل کرده و ببینیم طرفهای اصلی این مبارزه چه‌غایتی را دنبال می‌کنند؟ بدون توجه به غایات، درک وضعیت اشیا تقریباً محال است. همین جاست که آن‌گونه مورخین، در سنجش یک شکست یا پیروزی معیاری جز کمیات ندارند و این خود سرآغاز تفسیر مکانیکی وجود است. ناگفته پیداست که یک‌طرف این دعوا صرفاً تشنه قدرت و مقام و منسوبات آن است و در نظام ارزشهای او هیچ‌چیز جز اینها اعتبار ندارد. قبله‌گاه او حیوانیتی است که بی‌نهایت‌طلبی انسان به آن افزوده شده و در ورای هر مرزی وسعتش داده است. از این‌رو سبانه و با یک‌جهان‌پلیدی و اهریمنی در ارضای تمایلات پستش می‌کوشد تا در پایان بگوید: «ما در نعمت دنیا غلت زدیم».<sup>۱</sup>

اما طرف دیگر، افقهای دیگر دارد. او پویای اثبات انسانیتی است که از نفی مظاهر حیوانی به دست می‌آید و توانایی و قدرت را که در قالب مسئولیت می‌پذیرد، صرفاً برای این تغییر عظیم می‌خواهد: «تغییر انسان از کهنه به نو»، تغییری که «اتمام نور خدایی» را در تموج آن دیده است. به این ترتیب دیگر جای سؤال نیست که چرا او روش دشمن را علیه دشمن به کار نگرفت؟ قطعاً او وجود خویش را در رسالتی باور داشت که منافی چنین طرز عملی بود. بعدها نیز در برابر گروهی که به خاطر واگذاری حکومت به حریف براو خرده می‌گرفتند، تصریح کرد که «من از او (معاویه) نه حزم (سیاستم) کمتر بود نه سطوتم...» به راستی باید میان سادگی و انقلابیگری تفاوت گذاشت. اگرچه در این میان نوعی شباهت احساس شود. تفاوتی که غالباً در این‌گونه موارد فراموش می‌شود. گاه راجع به‌علی نیز چنین سوءتفاهم جانگدازی وجود دارد.<sup>۲</sup>

۱- نقل از معاویه

۲- هم‌چنان که جای سؤال نیست که چرا جنبشهای انقلابی کنونی، از بارها ازدست دادن شهری که گشوده‌اند، پروا ندارند

۳- نمونه زیر در این مورد بیشتر توضیح می‌دهد (نقل از جلد ۲، صفحه ۱۶۲، الفتنه الکبری):  
یک‌بار علی (ع) از «زیاد» هنگامی که پیش یا پس از معزولی ابن‌عباس جانشین وی در بصره بود،

## تحریف - افشاگری

در پرتو مطالب فوق و به‌ویژه توجه به‌هدف امام حسن از کسب قدرت، باید به یک جریان افشاگری و کار توضیحی مداوم از جانب وی در برابر سیلی پیگیر از تحریفات و اکاذیب

خواست که هر چه مال در نزد اوست به کوفه فرستد. «زیاد» به فرستاده‌ی علی (ع) گفت: کردان مقداری از خراج را نپرداخته‌اند و او با آنها مدارا می‌کند و از آن فرستاده خواهش کرد که این مطلب را به علی (ع) نگوید. چه، ممکن است علی (ع) او را به سهل‌انگاری متهم سازد. آن فرستاده چون امین بود، علی (ع) را بر آن چه شنید آگاه کرد و علی (ع) به «زیاد» چنین نوشت: فرستاده‌ی من داستان کردان را و این که نخواست به‌بودی من از آن آگاه شوم به‌من بازگفت، من چنین دانستم که تو این داستان را به‌او نگفته‌ای مگر برای آن که به‌من بازگوید. من به‌خداوند عزوجل سوگند راستین یاد می‌کنم که اگر بدانم بر مال مسلمانان کم یا زیاد خیانت کرده‌ای چنان بر تو سخت بگیرم که آبرویت برود و پشتت زیر بار خم شود. والسلام

کمترین چیزی که از این نامه می‌توان دریافت این است که علی آن اندازه ساده نبود که برخی از دشمنانش گمان دارند و چنان که بعضی از زیاده‌روان در حق وی می‌پندارند گول نمی‌خورده. علی مانند دیگر زیرکان و داهیان عرب، دوراندیش و برکارها بینا بوده و می‌توانسته است به‌عمق نفوس نفوذ کند، ولی همیشه روشنی و راستی و روبه‌رو شدن با امور را از راه اندیشه‌ی مستقیم برمی‌گزید و برای نگاهداری دین خویش همان‌گونه که خوی مردان کریم است از مکر و کید و دهاء دامن فرومی‌چید (بدیهی است که منظور «مکر و کید و دهاء» استراتژیک است). ضمناً به‌عنوان مثال می‌توان از همان مباحثه‌ی علی با عثمان نام برد که چگونه در موضع خاصی، علی از عمر در برابر او به‌دفاع برخاست و بر جنبه‌ی مثبت او تأکید کرد. حال این که شاید عثمان با توجه به‌اختلاف نظر علی با عمر می‌خواست علی را در بحث منکوب کند. اما علی بسی هوشیارتر بود.

ای کاش تمام مورخین چنین انصافی داشتند، ولی گاه دیده می‌شود که برخی از اینان درعین تایید جهان‌بینی برتر علی (ع)، دچار اشتباهاتی بزرگ می‌شوند. چنانکه «فیلیپ حتی»، مورخ نامی عرب، می‌گوید (تاریخ عرب صفحه ۲۳۵)، ترجمه‌ی پاینده، نوشته‌ی فیلیپ حتی: علی نشان داد که نفوذ وی به‌هنگام مرگ از زندگی بیشتر است و به‌عنوان قدیس شهید قدرتی را که در زندگی از کف داده بود، در مرگ به‌دست آورد. با آن که علی صفاتی چون مراقبت و دوراندیشی و پیش‌بینی و تدبیر را که درخور پیشوا و سیاستمدار است کمتر به‌کار می‌برد. معذالک از همه‌ی صفاتی که درخور یک عرب اصیل و یک‌مرد کامل است بهره‌ور بود.

اظهار نظر «حتی» این جمله‌ی معروف را به‌یاد می‌آورد که می‌گوید: در دنیایی که این‌همه چیز در آن هست، آدم بلندنظر یا ساده‌لوح است یا ابله!

علی خود به‌خوبی زیربنای این تدبیر و زیرکی کاذبی را که مورخ مزبور در او ندیده، در یکی از سخنانش روشن می‌کند (کلام ۹۱ نهج‌البلاغه صفحه ۶۴۸ ترجمه‌ی فیض‌الاسلام).

معاویه اشاره کرد.

همان معاویه که به فرمانداران خود نوشت: ۱۰۰. احادیث مدح عثمان همه شهرها را گرفته و موقعی که این بخشنامه به شما می‌رسد دستور دهید که مردم درباره فضائل یاران پیغمبر و زمامداران سخن بگویند، دقت کنید که هرروایتی که درباره فضیلت علی نقل شده است شما مانند آن را درباره خلفا جعل نمایید، زیرا این کار برای من بهتر و چشم مرا روشن می‌کند و خوشحال‌تر می‌گردم.<sup>۱</sup>

قضیه لعن و نفرین علی بر سر منابر که تا زمان عمر بن عبدالعزیز نیز ادامه داشت و به فرمان معاویه آغاز شده بود و شهره عام و خاص است.<sup>۲</sup>

به هر صورت امام حسن طی نامه‌های افشاگرانه مکرری دشمن را انداز می‌دهد و به راه صواب می‌خواند و مکرراً یادآور می‌شود که قصدش از جنگ احراز مقام و عنوان نیست: من از خداوند درخواست دارم که در دنیای ناپایدار به من چیزی ندهد که در آخرت موجب نقصان صوابم گردد.<sup>۳</sup>

جوابهای معاویه نیز از هرنظر جالب و تاریخی بود و نمونه کلاسیک مردم‌فریبی و پنهان شدن در پس حرفهای کلی است. همان کلی‌بافی که حرفهای بزرگ را بیشتر مبتدل می‌کند تا انکار. چرا که به آن چه که این مفاهیم در آن مصداق می‌یابند بی‌توجه است. سرآغاز یکی از نامه‌های وی چنین است:

اما بعد، نامه تو فرارسید و آن چه را که درباره محمد(ص) فرستاده خدا از فضیلت نوشتی بدانستم. محمد(ص) در فضیلت بر تمام اولین و آخرین از کهنه و نو و کوچک و بزرگ پیش است. سوگند به خدای که محمد(ص) تبلیغ رسالت نمود و ادای نصیحت کرد و مردم را راهنمایی نمود تا آن گاه که خداوند مردم را از مهلکه برهانید و کوردلان را نور بصیرت بخشید و از نادانی و گمراهی بیرون برد و راه به ایشان نمود. خداوند او را جزای نیکو دهد، بهتر از پاداش هر پیغمبری از امتش و رحمت‌های خدا بر او باد در روزی که متولد گردید و روزی که به رسالت برانگیخته و روزی که از دنیا برفت و روزی که زنده و مبعوث گردد.<sup>۴</sup>

هم‌چنین در نامه دیگری به حال مردم اشک تمساح ریخته و خطاب به امام حسن می‌گوید:

۱- شیعه و زمامداران خودسر. صفحه ۱۰۱

۲- همان‌جا، صفحه ۱۲۹ به بعد

۳- نامه به معاویه، صفحه ۸۳ بامداد روشن

۴- بامداد روشن، صفحه ۸۸

حال من و تو در این روز حال ابوبکر است پس از وفات پیغمبرهرگاه می دانستم که تو رعیت را بهتر از من اداره مینمایی و بر این امت از من محافظه کارتری و سیاست تو از من بهتر و بر گرد آوردن اموال و مکروکید با دشمنان از من تواناتری، ترا اجابت می کردم و تسلیم می شدم<sup>۱</sup> و البته ترا شایسته آن می دیدم. لیکن می دانم که من از تو بیشتر ولایت کرده ام و نسبت به این امت تجربتم بیشتر است و دستم از تو فزونتر، بنابراین روا باشد که تو با من بیعت کنی و دعوت مرا اجابت نمایی. اکنون در قید اطاعت من در آی...<sup>۲</sup>

البته معاویه پس از به دست گرفتن امور، با کشتارهای جمعی و فردی و مرگهای ناشی از مسمومیت و خفقان و اختناق، به خوبی نشان داد که بهتر اداره می کند!

مثال زیر نمونه‌یی از رعیت‌داری اوست:

...زیاد (حاکم معاویه در بصره و کوفه) در حکومت، سیاست سخت و خشنی را که معاویه می خواست پیش گرفت و در بصره و کوفه نافرمانان و مخالفان حکومت را به شدت تعقیب می کرد. در کوفه مردم را به چهاردسته قسمت کرد و برای هر قسمت رئیسی از خود آنها انتخاب کرد و او را مسئول خلافت‌کاری آن قسمت قرار داد و به قول خودش بی گناه را به جرم گناهکار مؤاخذه می کرد...

در دوره «زیاد» چندین هزار نفر در بصره و کوفه محکوم به قتل شدند و در نتیجه امنیت و آرامش عجیبی پیدا شد که حتی در راههای بیابان کسی جرأت راهزنی نداشت<sup>۳</sup>. آن چه متأسفانه در مورد معاویه و حکامش نمی دانیم، این است که روزی چندبار مردم محروم را به پاس این امنیت و ثبات به شکرگزاری می خواندند!

فوقاً یادآور شدیم که حیوانیت در سرشت بی نهایت طلب انسان به چه فجایعی منتهی می شود. ملاحظه می گردد در این قاموس، سد کردن آزادی انسان که در حقیقت بازستاندن انسانیت اوست، به وقیحانه ترین و بی شرمانه ترین و رذیلانه ترین صورت «امنیت» نام می گیرد و می بینیم که دامنه این بی شرمی چه نامحدود است.

معاویه اموال رنجبران و محرومان را می خورد و هدر می کرد و آن گاه برای ساکت کردن محرومان به قرآن - که همه چیز را از آن خدا می داند - استناد می جست و می گفت

۱- هدف و منظور از این شبیه سازی بسیار روشن است.

۲- بامداد روشن، صفحه ۹۰

۳- تاریخ اسلام، صفحه ۱۷۷، و لابد بعضی از روحانی‌نماها در آن روز از خدا می خواستند که این آرامش را از آنها نگیرد!

المال مال الله<sup>۱</sup> یا آزادمردان بزرگواری چون مالک اشتر را با عسل مسموم می‌کرد و آن‌گاه به استناد مضامین قرآنی می‌گفت ان‌لله جنوداً من عسل. ملاحظه کنید که چگونه ساحت اصیل‌ترین حقایق هستی را به کثافت خود آلوده می‌کند.<sup>۲</sup>

## جنگ

پس از چندی که امام حسن دشمن را در موضع خود پرمساجت یافت، اتمام حجت کرده، آن‌گاه مردم را در مسجد گردآورد و طی خطابه‌یی که با آیه «لن تنالوا البر حتی تنفقوا مماتحبون» آغاز می‌شد، ایشان را به جهاد فراخواند. از این دعوت چنان‌که باید استقبال نشد و تنها تلاش پرشور یاران صدیق بود که سبب شد گروه‌هایی به‌نخيله که میعادگاه امام بود بیابند.

امام خود نیز، پس از آن‌که عده‌یی را مأمور کوچاندن مردم کوفه کرد و به‌نخيله رفت، در آن‌جا به‌تنظیم امور پرداخت و سپس در دیر عبدالرحمن فرود آمد. در این محل بقیه سپاهیان نیز به‌هم پیوستند که جمعاً چهل‌هزار نفر می‌شدند. امام «مقدمه‌یی» به‌تعداد دوازده‌هزار نفر به‌فرماندهی عبیدالله بن عباس را به‌پیش فرستاد. ضمناً برحسب شناخت کلی که از اوضاع داشت، قیس بن سعد و سعید بن قیس را نیز با او فرستاد تا در صورت ضرورت یکی جانشین دیگری شود تا بدین‌وسيله کنترل و مرکزیت مستحکم و دقیقی اعمال گردد. از آن‌سو معاویه که غالب حکام و فرمانداران را با لشکریانشان به‌کمک خود خوانده بود به جنگ آمد.<sup>۳</sup>

در اولین روز تفوق نسبی از آن لشکر عبیدالله بود. چنان‌که قبلاً اشاره شد، آخر الامر تحت تأثیر وسوسه‌های معاویه خود را به یک‌میلیون درهم فروخت و شبانه به‌او پیوست.

---

۱- این مورد و مورد بعدی را اکثر کتب معتبر ذکر کرده‌اند. از جمله مورد اول در دائرةالمعارف فرید وجدی موجود است.

۲- اکنون با در نظر گرفتن چنین تحریفاتی، معلوم می‌شود چرا مسأله جبر و اختیار در قرآن در زمان خود پیغمبر مسأله‌یی نبوده و بعدها چنان ابهاماتی در مورد آن ایجاد شد که به‌دسته‌بندی اشاعره و معتزله انجامید و آن قدر وقت و انرژی را به‌آتش کشید و هنوز هم چه کتابهای قطور و بی‌معنایی که در این مورد نوشته نمی‌شود.

۳- به این منظور معاویه نامه‌یی به‌همه حکام نوشت که ابتدای آن چنین بود: همانا خداوند مردی از بندگانش را برانگیخت که ناگهان بر تارک علی شمشیر فرو کوفت و او را بکشت و اصحابش را متفرق و پراکنده کرد.

به راستی عبیدالله انقلابی موقتی بود که با ترک اردویش، باردیگر این حقیقت را اثبات نمود که: کمی کارکردن مشکل نیست، مشکل آن است که انسان در تمام طول عمر خود کار نیک کند، از کارهای نکوهیده و مذموم بپرهیزد، در جهت منافع توده‌های وسیع مردم و جوانان و انقلاب عمل کند و سالهای متمادی لاینقطع سخت مبارزه کند. این واقعاً کار بسیار مشکلی است!

معاویه در نامه‌اش با بی‌شرمی تمام ادعا کرده بود که حسن صلح کرده است. علاوه بر این شواهد متعدد دیگری نیز در دست است که نفوذ حساب‌شده قبلی معاویه را... بر سراسر سپاه امام می‌رساند، به طوری که انضباط وسیعاً تقلیل یافته و گاه ارتباطات و کنترل کاملاً قطع می‌شود تا میدان برای تحریکات دشمن آماده باشد. چنانکه بسر ابن‌ارطاط که با بیست‌هزارتن در برابر قیس، فرمانده جدید، ایستاده شدیداً تقلا می‌کند انگیزه‌ها را بگیرد. وی ضمن سخنانش می‌گوید:

ای سپاه عراق برای چه می‌جنگید؟ اینک عبیدالله بن عباس، امیر شما، با معاویه دست بیعت داد، و این پیشوای شما حسن که با معاویه صلح کرد، چون است که شما خود را به کشتن می‌دهید!

بنابراین حال سپاه عراق معلوم است. سپاهی که فرماندهش مرتکب چنان خیانتی عظیم شده است. با این همه، قیس استوار و پولادین نومید نشد و از پاشیدگی جلو گرفت و در نبرد مجددی که اتفاق افتاد موفق شد سپاه شام را عقب بنشانند. این بار نیز معاویه به شیوه معمول در صدد فریفتن قیس و شکست دادن حریف از درون خود برآمد. لیکن قیس که طبعاً نقاط امتحان زندگی را در مکتب قرآن شناخته و خود را برای آن آماده کرده بود، فقط یک جمله جواب نوشت. «لا والله لاتلقانی ابداً الا بینی و بینک الرحم» (نه به خدا سوگند هرگز مرا نخواهی دید مگر آن که میان من و تو نیزه باشد!)

ولی معاویه که گویی شیطان مجسم است، مگر به سادگی کنار می‌رود؟ از این پس نامه‌های سراپا تحقیر و تهدید فرستاد و از «عقوبت و شکنجه و کشتن» دم زد! اما هیبهات نمی‌دانست که منطق آزادگان و پویندگان راه حق درست از نقطه‌ی آغاز می‌شود که منطق جباران به انتها می‌رسد؛ «آری منطق جباران در ورای حفظ حیات هیچ افقی ندارد». سیمای قیس بن سعد بن عباده در هاله‌ی از «خلوص» یعنی همان زرهی فرورفته است که هیچ ناوک شیطانی بر آن کارگر نیست. «فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک



منهم المخلصین».<sup>۱</sup>

اما افسوس که ماندگان قیس در آن روزگار اندک و بسیاری از سرکردگان، مزدوری و خیانت را ترجیح داده بودند. اکنون دور دنیاپرستان و فرصت‌طلبان بود که چون باد را به‌جانب معاویه می‌دیدند به‌خوش‌خدمتی کوشیدند. دشمن نیز همین را می‌خواست. مضافاً این که معاویه بی هیچ شرم و حیایی دخترش را با ۲۰۰ هزار درهم، در طبق هرکس قرار داد که امام حسن را بکشد.<sup>۲</sup> ضمناً تمام اعیان و اشراف و رؤسای قبایل مخاطبان نامه‌های معاویه بودند.

امام که از این همه توطئه بی‌اطلاع نبود، جوشن و زره می‌پوشید و با محافظ نماز می‌گذارد، یک‌بار هم او را ترور کردند که کارگر نیفتاد. مسأله شگفت‌آوری که در این میان رواج بسیار داشت و قریباً به‌علل آن اشاره خواهیم کرد رویه‌کاری (فرمالیسم) وسیعی بود که دامن بسیاری از آنها را که امر جنگ باید به‌آنها سامان گیرد، فراگرفته بود. به‌ظاهر آماده و وفادار بودند، اما با او لین ابتلا ماهیت دیگری نشان می‌دادند و ایمان خود را از دست داده و متزلزل می‌شدند.

به‌هرحال امام مصممانه در پی جنگ بود، لذا باردیگر برای آزمایشی دیگر «مدائن» را میعادگاه کرد و دعوت به‌تشکل و جهاد نمود. در آن‌جا طی خطبه بلیغی شرایط روز را تشریح کرد و حيله‌های دشمن مکاری که خود را پرچم‌کش دین جلوه می‌داد یک‌به‌یک افشا کرد و خاطر نشان ساخت که: با کدام پیشوا پس از من می‌جنگید، با آن کس که کافر و ستمکار است و به‌خدا و پیغمبر هرگز ایمان نیاورده است؟ او و بنی‌امیه جز از ترس شمشیر، اسلام نیاوردند.<sup>۳</sup>

بین راه در «ساباط» نیز امام همه را گرد آورده و بر آن شد تا افکار مسموم را شستشو دهد و خود و هدفش را بشناساند تا تردیدها برطرف شود و دلها را به‌رسالتی که صاحبانشان دارند مطمئن گرداند. همان اطمینانی که معاویه آن‌را بازمی‌ستاند. به‌ویژه تأکید نمود که این جنگی است عادلانه و نه تجاوزکارانه و به‌خاطر عنوان و مقام، بلکه نبرد حق و باطل است و افزود به‌خدا سوگند امید و آرزوی من آن است که به‌سپاسگزاری خداوند روز کنم و از هرکس به‌نصیحت و موعظت خلق بیشتر بکوشم و در سینه‌ام کینه هیچ مسلمانی

۱- قرآن، آیه ۸۲ و ۸۳، سوره «ص»، مکالمه شیطان و خدا: پس به عزت توسوگند که همه‌شان را می‌فرییم، مگر بندگان از ترا که مخلص باشند (صرفاً به‌خاطر تو گام بردارند).

۲- بامداد روشن، صفحه ۱۲۶

۳- بامداد روشن، صفحه ۱۲۸

نیست... و بدانید که من در کار شما از خودتان بهتر نظر کنم (مصالح شما را بهتر تشخیص می‌دهم) بنابراین فرمان مرا مخالفت نکنید و راهم را برنگردانید...  
لیکن شرایط عینی در این زمان، بسیار بغرنج‌تر و نیز نارس‌تر<sup>۱</sup> از آن بود که با انوار چنین کلماتی «پخته» و بارور شود.

خوارج که پیوسته اسیر دگماتیسم و قشریگری بودند، برداشتهای دیگری از خطبه امام حسن کرده و گفتند «این مرد به خدا کافر شده». عناصر دیگری نیز انتشار دادند که لشکر امام حسن از معاویه شکست خورده و قیس کشته شده است.

در این میان بداندیشان دشمن و عمال او که فرصت مناسبی یافته بودند، برخیمه امام حمله برده و آن را غارت کردند، حتی کسی به نام عبدالرحمن بن عبدالله ردای او را از تنش کشیده و برد. شاید اگر فداکاری عده‌یی مجاهدان واقعی نبود، معاویه توانسته بود در این لحظات بحرانی، مهمترین سد راه مطامعش را از پیش پای برداشته و مسأله را لوٹ کند. مگر نه که می‌گفتند امام به دست لشکر خود کشته شد!

با این حال، امام راه مدائن پیش گرفت. ولی هنوز از ساباط بیرون نرفته بود که مردی به نام «حراج بن سنان» از کمینگاه بسته و گفت «الله اکبر» ای حسن پدرت مشرک شد و تو نیز مشرک شده‌ای<sup>۲</sup> و با خنجری که در دست داشت به امام زد. سپس امام را بر روی تختی گذاشته به مدائن بردند.

در مدائن نیز ضمن خطبه‌یی تاریخی، می‌گوید: به خدا سوگند که ما از جنگ کردن با لشکر شام روی برتافتیم، لیکن در میدان کارزار و رزم با دشمن می‌بایست با نیروی صبر و شکیب و سلامت روان گام برداریم<sup>۳</sup> و شکوه می‌کند از آنها که هنوز بر کشتگان صفین و نهروان گریه می‌کنند. «آن کس که بگرید و به کار جنگ برنخیزد، شکست خورده را ماند...» و باز هم می‌خواهد تا اگر به حیات اخروی دل داده‌اند در راه خدا جانبازی کنند...

## شرایط عینی

قبل از این، در مواردی چند به عدم استقبال از جهاد یا رویه‌کاری وسیعی که وجود

۱- شاید ذکر کلمه «نارس» سبب تعجب باشد، ولی با توجه به شرایط عینی و شرایط ذهنی، ناپختگی شرایط واقعیتهای انکارناپذیر است.

۲- منتخب‌التواریخ، صفحه ۱۶۴

۳- این همان اصلی است که برطبق آن، امروز هم در جریان مبارزه باید عقل را از پس عقده‌ها نجات داد. رجوع شود به مقاله وحدت بین فرد و مسئولیت.

داشت اشاره کردیم. این عدم استقبال که برخی مورخین را به لعن و نفرین توده محروم و ناآگاه کشانده و در تاریخ به صورت بی‌وفایی اهل کوفه چه نسبت به حضرت علی یا حسن یا حسین بیان شده درخور بحث جداگانه و مفصلی است تا روشن شود چگونه وقتی که انقلابی از مسیر اصلی خود منحرف می‌شود، انقلابیون نسل جدید باید از نو و در مدار دیگر و بالاتری آغاز کنند.

وقتی که انقلاب از مسیر خود منحرف می‌شود با طبقه یا قشرهای جدیدی روبرو هستیم که مستقیم یا غیرمستقیم از وضع موجود سود می‌برند و در آن منفعت دارند. در آن زمان حتی کسانی که بقول خودشان از فتنه دوری جستند و وارد جنگ و جبهه‌گیری روشن و آشکار نشدند، در واقع در حاشیه و در مدار دشمن به سر می‌بردند و هریک به نحوی از آن ارتزاق می‌کردند. این وضعیت که معلول بلافصل کشورگشایی و غنیمت، بزرگ مالکی و سود و ثروت و بهره‌کشان در آن زمان بود، در کتاب «فتنه بزرگ» با ادراک و زبان خاص نویسنده، چنین تصویر شده است:

«مغیره بن شعبه که طایف را برای گوشه‌گیری انتخاب کرده بود از این عافیتی که در عزلت نصیب وی شده دلتنگ بود و مرغ دلش در هوای کارگزاری پرمی‌زد و شاید هیچ چیز او را بیش از این ناراحت نمی‌کرد که می‌دید عمروعاص کامیاب شده و وی مانند اسب لگام‌بسته‌یی چاره‌یی جز آن ندارد که برجای خود بایستد و لگام خویش را بخاید. ابوهربیره در مدینه می‌زیست و هیچ ناخوش نداشت که از طرف معاویه گاهگاهی پولی به‌وی برسد.»

«مردم حرمین (مکه و مدینه) پس از آن همه جنگها و پیشامدها که دیده بودند، جنگ را دوست نداشتند و در آرامش به‌سر می‌بردند و خبری که به‌ایشان می‌رسید از هر جا که بود می‌پذیرفتند و با کسی که حکومت و بیعت در دست او بود تبعیت می‌کردند.»

«همه چیز دلالت بر آن داشت که تسلط دین بر مردم آن نیرویی را که در روزگار عمر داشت ندارد و نیروی مال و شمشیر برجان و دل مردم کارگر افتاده و جای دین را گرفته است...»

پس باید بی‌درنگ گفت: نخستین عاملی از اوضاع و احوال موجود که مقتضی شکست سیاسی علی‌بن‌ابیطالب بود، این بود که تسلط دین بر مسلمانان جدید کم شد و چیرگی دنیا بر جان مردم جای آن را گرفته بود.<sup>۱</sup>

«روحیه اعراب در آغاز کار به‌کندی تغییر می‌کرد، ولی هرچه ماندن ایشان در این کشورهای جدید بیشتر می‌شد، این تغییر حالت سریعتر می‌گشت. تمدنی می‌دیدند که آنها

۱- کتاب الفتنه الکبری، جلد ۱۲، صفحه ۱۷۶

را خیره می‌کرد، به تجملاتی برمی‌خوردند که در دیدگان کار جادو داشت و با زندگی نرمی روبه‌رو می‌شدند که هرگز به خاطرشان نمی‌گذشت، بسیاری از آنان به این‌گونه زندگی دل باختند و آگاه و ناآگاه چیزهایی از آن‌را گرفتند و همه اینها در نظری که اعراب به جهان داشتند و ارزشی که برای آرمانهای زندگی قائل بودند تأثیر می‌کرد»<sup>۱</sup>.

«آن‌چه در آغاز بیش از همه اعراب را خیره کرد، شکوه دستگاه ملکداری بود که آن‌را از کشور ایران برانداخته و از بلاد روم تکه‌هایی از آن بریده بودند. هوشیاران و آزمندان ایشان آن‌چه را می‌دیدند، با آن‌چه در پشت سر خود در مدینه یا دیگر جاهای بلاد عرب و بیابان آن برجای گذاشته بودند، می‌سنجیدند. در این سنجش چیزهای نو در سر ایشان بزرگ می‌نمود و چیزهای کهن کوچک. ولی ایشان شرم داشتند که اندیشه خود را آشکار کنند»<sup>۲</sup>.

«آرزوها در دلشان موج می‌زد و دلهاشان در هوای چیزهای تازه بود و چون به کسانی در پشت‌سر که از پیرمردان اصحاب پیغمبر بودند می‌نگریستند درعین آن‌که آنها را بزرگ می‌داشتند، دلشان برایشان می‌سوخت. از آن‌رو آنان را بزرگ می‌شمردند که در دین پیشینه دارند و پایگاهشان نزد پیغمبر بزرگ بود، و از آن‌رو دلشان برایشان می‌سوخت که آن‌را نماینده نسل کهنه می‌دانستند که روزگارش سپری شده است و یا نزدیک به سپری شدن می‌باشد. کسانی از ایشان که به مدینه بازمی‌گشتند خود را به زحمت برروش عمر می‌آراستند و حيله می‌کردند تا خلیفه برحقیقت حال آنان آگاه نشود. هنگامی که با او روبه‌رو می‌شدند چنان می‌نمودند که به زندگی سخت و درست خو گرفته‌اند تا از ایشان خشنود شود و نسبت به آنان آسوده‌خاطر بماند.

ولی چون با خود خلوت می‌کردند به زندگانی نرم و شیرینی که به آن خو گرفته بودند می‌پرداختند. و با این‌که عمر را بزرگ می‌داشتند بر زندگانی خشک و درشت وی افسوس می‌خوردند. چون دوره عثمان فرارسید، دیگر آن خودسازی لازم نمی‌شد. زیرا عثمان تنگی و سختی زندگی را خوش نداشت و به آن جهت آن‌چه در پشت پرده بود آشکار شد و کار به جایی رسید که زندگی تجملی به خود شهر مدینه راه یافت و در آن کاخها ساخته شد و جوانان به بازیهای پرداختند که عرب با آنها آشنایی نداشت. کار به جایی رسید که عثمان با آن نرمی، ناچار شد در برابر

۱- در این‌جا دلیل سستی و پاپس کشیدن مسلمانان راحت‌طلب و حتی روحانیان عافیت‌جو از مبارزه انقلابی - که در نتیجه نظم موجود به‌نان و نوا و زندگی راحتی رسیدند - روشن می‌شود.  
 ۲- مانند عافیت‌جویانی که امروز از باز کردن اندیشه‌شان شرم دارند و لذا برای فرار از زیر بار وظیفه «به توجیهات ابلهانه و شرم‌آوری متوسل می‌شوند»، توجیهاتی که هم خود آنها و هم دیگران به‌کنه آن واردند و «عافیت‌جویی و تسلیم‌طلبی انگیزه واقعی آن است».

این فتنه که از خارج وارد شده و رفته رفته به دل‌های مردم راه می‌یافت، ایستادگی کند.»

«پس از آن، اعراب دیدند که گروهی از صحابه پیغمبر، با آن جایگاه و پیشینه در اسلام، به زندگانی راحت و خوش پرداخته‌اند و آنان نیز بر راهی که پیشوایان و آموزگاران‌شان می‌رفتند به راه افتادند. پس از آن کشورگشاییها گروه فراوانی از بندگان را به حجاز و بلاد عرب آورد که هر یک در کشور خود پیش از آن که گشوده شود، شکل زندگانی خاصی داشتند. این بندگان زن و مرد، البته عادت و اخلاق خویش را در مرزهای بلاد عرب نگذاشته بودند و به همین جهت بسیاری از آن اخلاق و آداب را بر خواجگان خویش نمودند و آنان را به فرا گرفتن خلق خویش فریفتند. چون از خواجگان خود ایستادگی ندیدند، بلکه برخلاف، دانستند که رفتارشان مورد پسند ایشان است، هر چه بیشتر در آن چه این خواجگان دوست می‌داشتند، کوشیدند. این کار منحصر به بندگانی که به سرزمینهای عربی آورده می‌شدند نماند، بلکه حال بندگانی که در کشورهای گشوده شده با خواجگان خویش به سر می‌بردند نیز چنین بود و این خود روحیه عربی را تغییر کلی داد و هر چه بیشتر اعراب را از زندگی خشک کهن دور ساخت. هنگامی که عثمان کشته شد و خلیفه چهارم روی کار آمد، خواست تا مردم را به راه آورد و مردم را به روش زمان پیغمبر و شیخین بازگرداند و مردم روی خوش نشان ندادند و دلشان به خواهش خلیفه پاسخ نگفت، بلکه به او همچون خلیفه کهنه‌ی می‌نگریستند که می‌خواهد نسل نو را اداره کند و سر آن دارد که این نسل را طوری بپرچاند که با زندگانی نرم و شیرینی که خواستار آن است هیچ گونه سازگاری ندارد. پس از آن نگریستند و دیدند امیر دیگری در شام است که هماهنگ با نسل جدید خود را "نو" کرده است! وی تنها به گرداندن نفس خویش و سازگار کردن آن با رعایای خویش بس نکرده، بلکه رعیت را بر این کار برمی‌انگیزد و با مال یاریش می‌کند و برای هر کس که خواسته باشد بر خوبی و استواری این کار خویش برهان می‌آورد. بهانه‌اش این است که در همسایگی کشور روم است و می‌خواهد به رومیان ثابت کند که نیرو و شکوه وی کمتر از آنان نیست و توجه وی به پاکیزگیهای زندگی کم از آنان نمی‌آید و یاران و همراهانش نیز چون اویند. چون وی با این رومیان در جنگ است، ناچار باید خود و یارانش را با سلاح

۱- البته اینها عبارات و کلماتی است که دکتر طه حسین انتخاب کرده است. «غرض از آن زندگی خشک، زندگی انقلابی صدر اسلام است» و این نوآوری نسل نو نیز چیزی جز انحراف و تجدیدنظر طلبی نیست.

۲- توضیحات پاورقی ۱- صفحه ۶۱

۳- اکنون ریشه اصلی احادیث و اخبار جعلی نیز روشن می‌شود.

ایشان بسیج کند و چون از سوی دیگر با دشمن خویش در عراق به حال جنگ است، باید که در حق او مکر ورزد و مردم را وادارد تا از پیرامون او پراکنده شوند و از یاریش دست بردارند. همه این مسائل و اسباب در نظر معاویه پسندیده بود بلکه واجب بود که در کار بستن آنها دودلی به خود راه ندهد. چنین بود که معاویه پول خرج می کرد و مردم را به جانب خود می کشید و با کسانی که از فرمان بردن وی سرباز می زدند به حيله و تزویر می پرداخت. همه این اوضاع و احوال روی هم رفته شایسته آن بود تا به دل علی بیندازد که وی در روزگاری که زندگی می کند و در بین مردمی که می خواهد کارهای ایشان را بچرخاند، غریب و بی کس است و به کاری پرداخته که راهی برای انجام دادن آن نیست.

پسرعمویش از او دوری جسته و به مکه رفته بود و در آن جا به آسایش می زیست. بیشتر کارگزارانش بر آن چه از مال دست می یافتند آن را برای خود برمی داشتند. بزرگان قوم پنهانی از معاویه پول می گرفتند و کار عراق را برای او آماده می کردند و عامه مردم راحتی را بر جنگ و بدبختیها و هراسهای آن برگزیده و با خیال آسوده به کار خویش می پرداختند. علی در میان این گروه هر چه می خواند پاسخ نمی شنید و هر چه فرمان می داد فرمانبری نمی یافت»<sup>۱</sup>.

در صفحه ۱۱۸ (همان کتاب) می نویسد:

«... چیزی از این دلایل را آن گاه که ناخوشدلی پیروزمندان نهروان را باز گفتیم و اندوهی که بردل ایشان از کشتن دشمن و دوست نشسته بود نمودیم، برای خواننده نوشتیم که دوست و دشمن، پدر و پسر و برادر و دوست و خویش و هم طایفه یکدیگر بودند. این نکته را نیز در نظر بگیریم که علی از روزی که به کار خلافت برخاست یاران خود را جز به جنگ شومی نفرستاد که پیوندهای خویشی را می برید و روابطی را که شایسته احترام بود تباه می کرد. پدران به جنگ پسران برخاستند. برادران در برابر برادران و دوستان به روی دوستان شمشیر کشیدند. چون به این نکات توجه کنیم خواهیم دانست که اگر مردم عراق سستی نشان می دادند و این نبردی را که از آن جز پشیمانی و اندوه نتیجه یی به دستشان نمی آمد ناخوش می داشتند معذور بوده اند»<sup>۲</sup>.

۱- کتاب الفتنة الكبرى، جلد ۲، صفحه ۱۷۸

۲- البته این معذوریت نظر شخصی نویسنده است، والا قشر آگاه در دورانی که «جنبش فداکاری بیشتر می طلبد» به هیچ وجه مجاز نیست به این گونه توجیحات متوسل شود. همچنین سایر برداشتها و قضاوتهای نویسنده بیشتر ناشی از دید غیرانقلابی و تا اندازه یی سطحی بین اوست. والا علی جز برای پیوند انسانها و ایجاد روابطی که شایسته احترام باشد، برنخاست.

صفحه ۱۸۹ همان کتاب:

«علی مردم را به آن جنگ‌های مهلک بی‌غنیمت می‌خواند و معاویه با مال و حیل، مردم را از یاری او باز می‌داشت و چنین بود که حق علی و حق مردم از دست رفت...».

این را هم (طبق صفحه ۱۸۹ همان کتاب) باید افزود که علی و (هم‌چنین رهبران راستین دیگر) بر طبق اصول متقن حکومت و جنگ عادلانه انقلابی هرگز مردم را بردوکار مجبور نمی‌کرد؛ یکی این که در پناه دستگاه وی بمانند و چه بسیار بودند کسانی که دنیا را بردین خود برگزیدند و از حجاز و عراق بیرون شدند و نزد معاویه رفتند. علی هرگز چنین اشخاصی را وادار نمی‌کرد که با او بمانند و آنان را از رفتن به‌شام باز نمی‌داشت. «وی مردم را آزاد می‌دانست که هر کجا دوست دارند منزل کنند». هر که راه راست و حق را دوست دارد نزد او بماند و هر که گمراهی و باطل را می‌پسندد به‌معاویه بپیوندد.

براستی علی حق آزادی را برای همگان به‌فراخ‌ترین معنای این کلمه می‌شناخت و آنان را بر آن چه نمی‌پسندیدند مجبور نمی‌کرد.

کار دیگری که علی مردم را به آن مجبور نمی‌کرد جنگ بود.

توضیحات بالا به‌خوبی روشنگر اوضاع زمانه و شرایط عینی در آن روزگار است. اینست سرنوشت انقلابی که انقلابیونش بدون انقلابشان زندگی کنند. زیرا یک انقلابی تنها به‌خاطر انقلابش زندگی می‌کند.

فوقاً به نارس بودن و ناپختگی شرایطی که پس از رحلت پیامبر تا این زمان ایجاد شده بود، اشاره کردیم. بنگریم که اکنون در روزگار ما، یک انقلابی «پختگی انقلاب» توده‌یی را منوط به‌چه شرایط و وضعیتی می‌کند:

۱- کلیه نیروهای طبقات دشمن به‌اندازه کافی در اختلال و تشویش غوطه‌ور شده باشند، در اثر مبارزات داخلی به‌اندازه کافی تجزیه شده باشند و در اثر مبارزاتی که مافوق نیروی آنهاست به‌اندازه کافی ناتوان شده باشند.

۲- کلیه عناصر واسط که مردم، لرزان و بی‌ثبات هستند... ماسک آنها در مقابل ملت به‌اندازه کافی برداشته شده باشد و در اثر ورشکستگی سیاسی خویش به‌اندازه کافی بی‌آبرو شده باشند.

۱- یعنی جنگ‌هایی که صرفاً جنگ ایدئولوژی بوده و جز به‌خاطر عدالت نبود، عدالتی که علی اجرای آن را رسالت خود می‌دانست؛ «کونوا قوامین بالقسط».

۳- در میان رنجبران، در مورد اعتقاد به قطعی‌ترین و مصممانه‌ترین عمل متهورانه و انقلابی علیه بورژوازی، نهضتی ایجاد شود و شروع شود به این که توده‌ها را دربرگیرد...

### چه باید کرد؟

پس از حوادث مدائن، دیگر وقت آن است که امام حسن شیوه جدیدی برگزیند. چرا که اکنون فرضیات و شرایط بالکل تغییر کرده و ادامه نبرد به شکل قبلی، باعث نابودی تمام عیار جنبش و به نفع معاویه تمام می‌شود. «زیرا جنبش در ضعیف‌ترین نقطه است و دشمن در قوی‌ترین نقطه» و ادامه نبرد به ترتیب قبلی وقتی به سود دشمن تمام شود امکان ادامه آن در قدم‌های بعدی را هم می‌سوزاند. البته هستند معدودی پاکباز که به اعتبار «احدی‌الحسنین» همیشه جان برکف آمده‌اند اما حتی در زمانه ما که عصر آگاهی است، یک انقلابی گفته است:

«پیشقراول را به نبرد قطعی فرستادن، در حالی که طبقه در مجموعه خودش یعنی توده، یک‌روش پشتیبانی صریح یا لاقبل یک‌بیطرفی خیرخواهانه اتخاذ نکرده است که امکان پشتیبانی او را از خصم کاملاً از او بگیرد بالاتر از حماقت است، خیانت است»<sup>۱</sup>.

به این ترتیب اگر بپذیریم که مبارزه دانشی عینی است و قوانین آن مستقل از ذهن فردی، حاکمیت دارد، پاسخ درست سؤال فوق (چه باید کرد؟) نیز از عینیات جهان بیرونی استنباط می‌گردد، «پاسخی که طبعاً ضروری است و حتمیت دارد». بی‌جهت نیست که می‌بینیم امام حسن در جواب عده‌یی که به قرارداد مصالحه او معترضند «تقدیر و قضای الهی» را یادآور می‌شود که تذکار همان حتمیت است<sup>۲</sup>.

البته آن‌وقتها کلمات و مفاهیم قرآنی از قبیل قضا و قدر (اندازه‌گذاری) الهی هنوز آنقدر به «معاویات» آلوده نشده و اعتبار انقلابی خود را حفظ کرده بود و توجیه بی‌کفایتی رهبری نبود.

۱- در این مورد امام حسین نیز در خطبه‌یی (صفحه ۲۲ سخنان حسین بن علی) چنین گفته است: مرد جنگجو کسی است که شمشیر بردارد و سازوبرگ جنگ را آماده کند و کسی که پیش از رسیدن زمان آن به جنگ و محاربه شتاب کند و کورکورانه به سوی آن بشتابد «به طایفه و کسان خود زیان می‌رساند و خود را به هلاکت می‌افکند» (منظور از «طایفه و کسان» در این‌جا خویشاوندان و افراد تحت تکفل نیست بلکه یاران و هم‌زمان و سازمان رزم خودی است).

۲- توضیح بیشتر در کتاب «راه انبیا»



## صلح

اگر حسن بن علی همان پیشوایی است که ما تا به حال در خلال این سطور کوتاه شناختیم، بلافاصله باید توضیح داد که به کار بردن کلمه صلح در مورد او رسا نیست و کوتاه بینانه است. آیا او از آرمانها و ایدئولوژیهای کوتاه آمده و جانب عافیت و رفاه را برگزیده است؟<sup>۱</sup> «فرق بسیاری است میان آن کس که سازش می‌کند و آن کس که ضرورتها را تشخیص می‌دهد». عدم درک چنین تفاوتی موجب شده است برخی امام حسن را با همان چشمهایی ببینند که «فتنه‌گریزان مصلحت‌پرداز»<sup>۲</sup> را نظاره کرده‌اند. لذا پیوسته باید به‌خاطر داشت که به کار بردن کلمه «صلح» در مورد وی مجازی است. صلح او ادامه دادن به نبرد به ترتیبات مناسب دیگر برای حفظ کیان جنبشی است که معاویه بی‌گمان در صدر ریشه‌کنی آن بود. حسن بن علی آن جنبش را در آزمایشی سخت و با قبول همه برجسبها و اتهامات حفظ کرد تا پس از او برادرش حسین بتواند آنرا به قیام عاشورا بالغ و جاودانه کند.

اگر او به معنی مصطلح عامیانه صلح کرده بود چرا معاویه تا آخر عمر از وی دست برنداشت و بارها در صدد کشتن وی برآمد؟ چنان که پس از صلح نیز که یکبار امام از مدینه به موصل رفته بود، صوفی کوری که به سفارش معاویه بسیار به‌وی نزدیک شده بود، با عصایی که سنان زهرآلود داشت «بر پشت پای حضرت گذاشت و به قوت تمام فشار داد».<sup>۳</sup> چرا عاقبت به نقل معتبرترین تواریخ، هشت سال پس از این صلح نیز توسط زوجه‌اش جده، دختر اشعث بن قیس کندی که سردسته خوارج بود، در ۴۶ سالگی به تحریک معاویه مسموم شد؟<sup>۴</sup>

۱- امام حسن بیست و پنج بار پیاده به خانه خدا رفت. سه بار اموال خود را با خدای خود قسمت کرده و دومرتبه همه را در راه خدا داد (نقل از شیعه و زمامداران خودسر). پیداست که این نشانه سرشت انقلابی و وفاداری مطلق به بنیادهای اعتقادی است که این چنین او را به تحمل مشقت کشانده است.

۲- منظور کسانی است مانند سعد بن ابی وقاص که به بهانه مصلحت، از فتنه‌یی که ایجاد شده بود می‌گریختند، حال آن که می‌بایست فعالانه در جهت اثبات حق دخالت می‌کردند.

۳- نقل از منتخب‌التواریخ، از کامل بهایی. شایان توجه است که معاویه مالک اشتر را هم با استفاده از یک پیرمرد کور مسموم کرد بدون اینکه خودش بداند ظرفی از شیر مسموم به مالک داد.

۴- دکتر طه حسین در این مورد می‌گوید: من یقین ندارم که معاویه سبب زهرنوشاندن به حسن شده باشد و نیز یقین ندارم که وی چنین نکرده باشد. چون مردن با زهر دادن در زمان معاویه به شکل غریبی معروف بود (صفحة ۱۲۲، جلد ۲، الفتنة الکبری).

آیا به راستی امام حسن بر جان خود می‌ترسید و به واسطه آن صلح، ایمنی یافت؟ و آیا به کامروایی دشمنان و طعنه جانکاه دوستان دل خوش داشت؟ این جاست که باید به یکی از داهیان‌ترین تشخیصات انقلابی یک انقلابی حرفه‌یی در عصر حاضر اشاره کرد که «سازش نکردن در موقع لزوم، تاکتیک جدی یک طبقه انقلابی نیست، بلکه عمل بچه‌گانه روشنفکران است».

از این رو امام در سخنرانش پس از قرارداد صلح تأکید کرد که «منظورم جز صلح و بقای شما نبود» و افزود «این آزمایشی است برای شما و امری گذرا و موقت» (فته لکم و متاع الی حین).

تحلیل و جمع‌بندی دقیق عهدنامه صلح، بدیهی می‌سازد که این پیمان «پیمان حفظ و ادامه جنبش است نه گذشت و سازش».

معاویه متعهد می‌گردد پس از خود ولیعهدی تعیین نکند. مسلمین را در همه جا ایمن دارد و شیعیان آل علی و اهل بیت را در هیچ کجا نترساند و نرنجاند. علی را سب (لعن) نکند و فرزندان عبد شمس (امویان) را در برابر بنی‌هاشم تقویت نکند و پیوسته به پیمان خود وفادار بماند.

طبق بعضی دیگر از مواد عهدنامه، امام حسن حق دارد که معاویه را امیرالمؤمنین خطاب نکند و در نزد او برای شهادت حاضر نشود و این آشکارا مبین عدم رسمیت معاویه از جانب امام حسن است.

صلح در ربیع‌الاول سال ۴۱ واقع شد و معاویه به سوی کوفه حرکت کرد و در نخيله در اولین سخنرانی ماهیت خود را آشکار کرد که ضمناً تعادل قوای واقعی آن روزگار را نشان می‌دهد:

«من با شما جنگ نکردم تا نماز گزارید و روزه بدارید و حج کنید و زکوة دهید. این کارها را خود خواهید کرد. بلکه از آن روی با شما جنگیدم که بر شما امیر و فرمانروا باشم و خداوند مرا فرمانروا کرد و شما نمی‌خواستید. بدانید آن چه با حسن شرط کردم در زیرپای من است...».

اندک اندک چهره حقیقی دیکتاتور خونخوار آشکار می‌شود و به قول دکتر طه حسین: «وقتی کار عراق به دست معاویه و جانشینانش از بنی‌امیه افتاد، مردم عراق درستی بیم‌دانه‌های علی را دانستند و پیشگویی او آشکار شد. اکنون کارگزاران اموی همه‌گونه بلا بر سرشان ریختند و به کارهایی که دوست نداشتند وادارشان کردند». و «در مال و جان»

آشکار و نهان و دنیا و دین آزارشان دادند. پس آن گاه به یاد علی افتادند...<sup>۱</sup>  
صرفنظر از غرور ابلهانه همه مرتجعین، «از حزم و سیاست معاویه بسیار بعید است که بدون مصلحت، به این نحو ماسک از چهره بردارد. لذا گمان می رود که شاید این را برای آن کرده باشد تا شورشی برانگیزد و ضمن آن برای همیشه از وجود امام بیاساید. مخصوصاً که از قبل برای قتل امام نقشه ها چیده بود» و این خود صحت خطمشی امام را می رساند.<sup>۲</sup>

## داوری درباره صلح

توطئه های دائمی دشمن از یکسو، عجز دوستان از درک شکل جدید نیز از سوی دیگر موجب اعتراضات بسیاری به امام حسن می گردد که در این میان می توان دو جریان اصلی را تشخیص داد:

اولاً: عناصری که خود تقصیر کرده و صلح را ضروری ساخته اند و اکنون بدین وسیله می خواهند خود را تطهیر و عمل خود را توجیه کنند.  
ثانیاً: یاران صدیقی که به درجات مختلف در تحلیل صلح مزبور دچار اشکال و ابهام هستند.

اما امام حسن با هریک با جوانمردانه ترین شکیبایی انقلابی و درخور فهمشان سخن می گوید و پیوسته دشنامها و طعنه ها را ندیده می گیرد.

کسی چه می دانست که در دل او در پس این شکیبایی پررنج چه می گذشت. به راستی زندگی انقلابی چه فراز و نشیبها دارد. فراز و نشیبهایی که فقط برای آنان که این گونه زندگی می کنند قابل لمس و درک است. لیکن امام مصمم است که تسلیم فرصت طلبی (اپورتونیسیم) ولو «فرصت طلبی صادقانه» نشده و جنبش آینده را فدای منافع آنی روز

---

۱- در این باره علی خود گفته بود (کلام ۹۷ صفحه ۲۹۰ نهج البلاغه ترجمه فیض الاسلام): «به خدا قسم اینان همواره ستم کنند تا آن که هیچ حرام خدا را باقی نگذارند مگر آن که حلال گردانند (هرارزشی را واژگون کنند و معیارها را درهم بریزند) و عهد و پیمانی را رها نکنند مگر آن که آن را به خود بشکنند. تا آن که باقی نماند هیچ خانه از گل ساخته یی و نه خیمه از پشم بافته یی مگر آن که ظلم و ستم ایشان در آن داخل شده و فساد و تباهکاریشان آن را فرا گرفته و بدی رفتارشان اهل آن را پراکنده می سازد» (هرچه را هالیی از ستم و استثمار فرامی گیرد).  
۲- اصولاً صفت مشخصه معاویه را «حوصله» ذکر کرده اند (صفحه ۴۳ تاریخ عرب، ترجمه سعیدی).

نکند<sup>۱</sup>. این است که یک‌رشته کار توضیحی درمیان معترضین شروع می‌کند. از جمله در پاسخ سلیمان بن مهران که از جانب نمایندگان کوفه صحبت کرده و با جمله «سلام بر تو ای کسی که دینداران را خوار و بی‌مقدار کردی» بر امام وارد شده بود، پس از گرامی داشتن و دعای وی شرح می‌دهد که در بند دنیا نیست والا از معاویه حزم و سطوتش کمتر نیست...

در پاسخ سفیان بن اللیل که با جمله «سلام بر تو که مؤمنان را خوار کردی» بر او وارد شد، می‌گوید: «ما اهل بیت چون حق را بدانیم به آن چنگ زنیم و دست از حق بازننداریم». در جواب ابوسعید می‌گوید: اگر من از جانب خداوند امامم (دارنده شایستگی و صلاحیت)، روا نیست که صلح و جنگ مرا از طریق عقل بیرون دانید و رأی مرا به سفاهت منسوب دارید. هر چند که راه حکمت و مصلحت آن بر شما پوشیده باشد<sup>۲</sup>.

به روشنی پیداست که هرگاه فهم معترض به «حد» می‌رسد، امام بالاچار و بیشتر، بر «مصلحت» امر یا بر «شایستگی خود تکیه می‌کند». اما همین کلمه «مصلحت» در ذهن عامیانه در حاله‌یی از معتقدات و احساسات بدوی مذهبی فرورفته و حالت «اسرار» به‌خود گرفته است<sup>۳</sup>. گیرایی حدیث مطلقاً مجعولی که برطبق آن، پیامبر، حسن را در کودکی باخود به‌منبر برده و مردم را بشارت می‌دهد که او میان دو گروه از مسلمین صلح برقرار خواهد

۱- یکی از انقلابیون معاصر در این‌مورد می‌گوید: این فراموش کردن مطالب بزرگ و اساسی به‌خاطر منافع آنی روز، این دودن از بی‌کامیابی‌های آنی و مبارزه در راه آن بدون در نظر گرفتن عواقب بعدی، این جنبش آینده را فدای امروز کردن، شاید هم از روی براهین «صادقانه» به‌عمل آید. ولی این اپورتونسیسم است و اپورتونسیسم هم خواهد ماند و اپورتونسیسم «صادقانه» هم شاید از انواع دیگر آن خطرناکتر باشد.

۲- یک انقلابی «انقلابی واقعی» را از جمله چنین توصیف می‌کند: انقلابی می‌تواند دارای عالیترین درجه عزت نفس و مناعت باشد. می‌تواند به‌خاطر منافع انقلاب ملاپ‌ترین و صبورترین و سازگارترین افراد باشد. و حتی می‌تواند در صورت لزوم انواع تحقیر و بی‌عدالتی را بدون احساس ملا یا لجبازی تحمل کند، چون مقصد و منظور شخصی ندارد، نه احتیاجی دارد تملق بگوید و نه می‌خواهد تملق بشنود. متوقع الطاف شخصی دیگران نیست، بدین جهت احتیاج ندارد که برای استمداد از دیگران خود را خفیف کند. به‌خاطر منافع انقلاب مواظب خودش است و جان و سلامت خود را حفظ می‌کند... اگر لازم باشد به‌خاطر بعضی مقاصد مهم انقلاب تحمل دشنام کند، بارهای سنگین بدوش کشد و کاری بکند که موافق میلش نیست، مشکل‌ترین و مهم‌ترین کار را بدون کوچکترین تردید انجام می‌دهد و میدان را خالی نمی‌گذارد...

۳- عبارت اسرار صلح حضرت حسن(ع) بسیار رایج است و کتابهای فراوانی نیز نوشته شده است.

کرد، از همین جاست. انگار که معاویه، آن خصم مبین اسلام، مسلمانی در جدال با مسلمان دیگر آنهم پیشوایی چون حسن بن علی بوده است! طبعاً کمبود دانایی و دانش مبارزاتی به نوعی پندارگرایی و تفکر ایده‌آلیستی منجر می‌شود که به جای بررسی محتوای سیاسی-اجتماعی مسایل دوران، عقول و قلوب بدوی را به حدیث یا چیزی از پیش مقرر قانع می‌کند.

در این ماجرا تنها وقتی به بی‌تقصیری قشرهای ناآگاه واقف خواهیم شد که ببینیم دانشمندان تا چه حد در تحلیل مسأله بیراهه رفته‌اند. از جمله «فیلیپ حتی»، مورخ مشهور و مؤلف «تاریخ عرب»، با دون‌مایگی می‌گوید (صفحه ۲۴۶):

«حسن که بیشتر در خانه در میان زنان بود تا بر منصب حکومت، هم‌ش صرف اموری غیر از اداره امپراتوری می‌شد و چندان وقتی نرفت که خلافت را به رقیب نیرومند خود وا گذاشت و به مدینه بازگشت تا در آنجا به آرامی و آسودگی سرکند. معاویه تعهد کرده بود که مال فراوانی یکجا و نیز مقرری معتبری که حسن مبلغ آن را شخصاً معین کرده بود، بپردازد».

یا جرجی زیدان در «تاریخ تمدن اسلامی» می‌نویسد (صفحه ۷۷):  
«امام حسن که از نیرومندی معاویه اطلاع داشت، برای جلوگیری از خونریزی با معاویه صلح کرد و خلافت را به او واگذار کرد...»

آیا نویسندگان توجه داشته است که با این استدلال، تلویحاً همه مجاهدان و مدافعان راستین نوع انسانی را به جلوگیری نکردن از خونریزی متهم می‌کند؟ بی‌شک سطحی‌نگری مانع از چنین توجهی است.

هم‌چنین ویل دورانت در «تاریخ تمدن» (جلد ۴، صفحه ۶۴) جریان را به این سادگی برگزار می‌کند:

«معاویه به کوفه هجوم برد و حسن تسلیم شد و معاویه مستمری برای او معین کرد. آن‌گاه حسن که به مکه رفت، چندین بار ازدواج کرد و در ۴۵ سالگی وفات یافت... به گفته بعضیها معاویه او را مسموم کرد و به گفته بعضی دیگر یکی از زنانش از روی حسادت به وی زهر خوراند...».

«فیلیپ حتی» مجدداً ضمن جمله محبت‌آمیزی، با ناآگاهی، هم امام حسن و هم مفهوم «وارستگی» را تحریف می‌کند و می‌نویسد (تاریخ عرب، ترجمه سعیدی، صفحه ۶۳):  
«لیکن امام حسن مردی وارسته بود و سر نزاع و مجادله نداشت و به همین جهت به طیب خاطر از حق خلافت خود صرف‌نظر کرد...»

اما تعجب فراوان در آن جاست که می‌بینیم دکتر طه‌حسین نیز، که او را نسبت به دیگران و تا اندازه زیادی عمیق‌تر یافته‌ایم، می‌گوید: حسن «این را خوش نداشت که به غربت رود و خود را در معرض نیستی قرار دهد» و نیز «حسن آن‌گاه که فتنه برخاست آن‌را ناخوش می‌داشت» یا «باز نشستن حسن از جنگ آن نبود که وی از آن بیم و هراس داشت. بلکه از آن بود که خونریزی را خوش نداشت و به یاران خود امیدوار نبود»<sup>۱</sup>.  
به راستی هم زمان زیادی لازم بوده است تا در اوج تکامل دانش مبارزه، انقلابی جسوری<sup>۲</sup> اعلام دارد:

«هرنسل می‌بایست از میان تاریکی و روشنی رسالت خویش را کشف کند، آن‌را به انجام برساند یا بدان خیانت ورزد. در کشورهای از توسعه مانده نسل‌های گذشته در آن واحد هم در برابر کار فرساینده‌یی که به وسیله استعمار تعقیب می‌شد، مقاومت کرده‌اند و هم مبارزات کنونی را به‌قوام آورده‌اند. اکنون ما که در قلب پیکار قرار گرفته‌ایم بایسته است عادت ناچیز شمردن عمل اجدادمان را به‌دور افکنیم و تظاهر به‌فهم نکردن، سکوت یا مطاوعت ایشان را ترک کنیم، اسلاف ما با سلاح‌هایی که در آن‌هنگام در اختیار داشته‌اند، آن‌طور که توانسته‌اند جنگیده‌اند، اما اگر آثاری از مبارزه‌شان بر صحنه ریگزار بین‌المللی پیدا نیست باید علتش را بیشتر در وضع بین‌المللی که از اساس متفاوت با وضع کنونی بوده است جستجو کرد تا در فقدان شجاعت و قهرمانی. برای آن‌که امروز با چنین یقین و اعتماد به‌پیروزی بتوانیم در برابر دشمن قدعلم کنیم، لازم بوده است بیش از یک‌تن استعمارزده جمله<sup>۳</sup> «این وضع دیگر نمی‌تواند دوام یابد» را ادا کند. بایسته بوده است بیش از یک‌قبیله یاغی شود. لازم بوده است بیش از یک‌شورش دهقانی قلع‌و‌قمع و نیز بیش از یک‌تظاهرات سرکوب شود».  
قریب چهارده‌قرن پیش از این بیان نیز، انقلابی یکتا پرستی که با یاران بس اندکش متهورانه تومار تاریخ ضدتکاملی زمانش را از هم درید، در این باره گفت: برادرم داناترین مردم به‌خدا و رسول خدا و آشنا ترین خلق به‌کتاب خدا بود<sup>۴</sup>. او حسین بن علی پیامبر جاودان آزادی بود که امام حسن را با تمام وجود پیشوا و راهبر خود می‌دانست. روشن است که این دانایی و آشنائی درکی دینامیک و تعقلی است.

۱- تاریخ روضه‌الصفاء، جلد دوم، الفتنه‌الکبری

۲- فانون، «دوزخیان روی زمین»، از این جمله اهمیت شرایط عینی و نیز ساده‌اندیشی ما نسبت به دستاوردهای گذشتگان برمی‌آید و بسیار قابل توجه است.

۳- نقل از سخنان حسین بن علی (ع) صفحه ۳۴

## از نو

دیدیم که امام حسن دوران جدید را موقتی و گذرا خواند (متاع الی حین) یا در پاسخ حجر گفت: «خداوند هرروز در شأن و مقامی است»<sup>۱</sup> و به این ترتیب مسیر آینده را روشن کرد. بدیهی است که هیچ جهشی بدون مقدماتش واقع نمی‌شود و لذا باید که به کار «آمادگی» پرداخت. همان «آمادگی» ازدست‌رفته پیشین که بدون آن اقدام به‌عمل در سطح رهبری هرگز عاقلانه نیست. به‌راستی چگونه امکان دارد قبل از ماههای طولانی حاملگی، نوزاد سالمی به‌دنیا بیاید؟ البته در سطح فردی هر عملی قابل توجیه است، اما یک‌رهبری مسئول هرگز به‌چپ‌روی‌هایی مجاز نیست که جنبش را به بن‌بست بکشاند. چرا که «روح یک‌ملت مثل یک‌ماشین نیست که با پیستون به‌راه انداخته شود»<sup>۲</sup>. سطور زیر که مختصری از سخنان افشاگرانه حسن بن علی قبل از عهدنامه صلح است، به‌خوبی می‌رساند که وی به‌مسئولیت خود و موضوع آن کاملاً واقف بوده است:

«مرا آن توانایی هست که خداوند عزوجل را تنها بپرستم. لیکن می‌بینم فرزندان شما را که بردرسرای فرزندان معاویه ایستاده‌اند و آب و نان از ایشان می‌خواهند. همان آب و نانی که خداوند برایشان مقرر فرموده و خاص ایشان است و آنها ندهند».

و چنین است که در پاسخ سلیمان بن صرد می‌گوید: «از خداوند می‌خواهم که به‌راه رشد ما را عزیمت بخشد و مرا بر کار مورد نظر اعانت فرماید» و به‌این ترتیب دست به‌کار می‌شود تا قدر (اندازه‌ها) و قضا (حتمیت) جدیدی ایجاد کند. از آن‌جا که برحسب شرایط روز این «آمادگی» مخفیانه تدارک می‌شده به‌اشاره‌ی از کتاب «الفتنة الکبری» قناعت می‌کنیم:

«و گفت (حسن در جواب معترضین) که این کار همیشگی نخواهد بود. به‌این ترتیب حسن آنان را چشم‌به‌راه جنگ در وقت مناسب نگهداشت<sup>۳</sup> و آنان را به‌صلح و سلم موقتی فرمان داد که آرام بگیرند و نیک آماده باشند...»

به‌عقیده من همان‌روز که حسن این نمایندگان مردم کوفه را نزد خود پذیرفت و آن سخنان میان ایشان رفت و حسن نقشه کار ایشان را ریخت، روزی است که حزب سیاسی

۱- تاریخ روضة‌الصفاء، جلد سوم: «فان الله کل یوم فی شان»

۲- عمار اوزگان، «برترین جهاد»

۳- در داوری درباره صحت این خط‌مشی، توجه به این گفته یک‌انقلابی روشن‌کننده است: این ماجراجویی است اگر وقتی که توده‌ها هنوز آگاه نشده‌اند ما به‌تعرض دست‌زنیم. چنان‌که ما در رهبری توده‌ها در کاری که مخالف اراده آنهاست اصرار ورزیم، سرانجام با شکست روبه‌رو خواهیم شد.

منظم شیعیان علی و فرزندانش ریخته شد<sup>۱</sup> بزرگان کوفه که به شهر خود بازگشتند، مردم را از سازمان جدید و نقشه‌یی که ریخته شده آگاه ساختند و آنان را برای سلم موقت و جنگی که هنگام دست به کار شدن آن را امام مقیم در یثرب خواهد گفت، آماده کردند.<sup>۲</sup> کار حزب شیعه به این شکل پیش می‌رفت و چون افراد آن به یکدیگر می‌رسیدند نقشه‌ها را یادآوری می‌کردند و آنچه از معاویه و کارگزارانش در تخطی از حق دادگری می‌دیدند به‌خاطر می‌سپردند و چشم‌به‌راه آن بودند تا امامشان فرمان دهد و به‌پاخیزد و خروج کند...».

## سلطنت

حکومت معاویه دوران جدیدی را در تاریخ اسلام می‌گشاید و آن تغییر خلافت به پادشاهی و سلطنت موروثی است. سلطنتی که مشخصه آن اختناق و وحشت و کامجویی مشتی ارادل سفله است و طبق معمول در این‌گونه نظامها، همه حقایق و مقدسات در زیر انبوهی از دروغ و تهمت مدفون می‌شوند. در این دوران طبعاً نوک تیز همه افتراات نفرت‌بار متوجه دودمان انقلاب است که به‌هیچ‌رو نظم حاضر را تأیید نمی‌کند. این است که سبولعن علی و همزمانش آرم مخصوص این دستگاه می‌گردد.

راجع به حکومت معاویه، مطالب بسیار است. لیکن به‌اشاره کوتاه از «تاریخ تمدن» ویل دورانت اکتفا می‌کنیم (صفحه ۵۶، جلد چهارم):

«وی نیز، مانند غالب غاصبان قدرت، می‌کوشید تا ابهت و شکوهی در اطراف تخت خود پدید آورد و در این کار از امپراتوران روم شرقی که آنها نیز مقلد شاهنشاهان ایران بودند، تقلید می‌کرد. حکومت سلطنتی فردی از دوران کورش تا روزگار ما دوام یافته و ظاهراً این روش برای فرمانروایی اقوام نادان و استعمار آنها مناسب است. معاویه شخصاً حکومت خود را چنین توجیه می‌کرد که مایه رفاه عمومی شده و نزاع قبایل را برانداخته و دولت عرب راه، که از جیحون تا نیل بسط داشت، تقویت و به‌وحدت رسانیده است.»

این معانی به‌قدری روشن است که نیازی به‌هیچ‌گونه توضیح ندارد و در همین نظام است که حسن بن علی «مستمری‌بگیر»، «زن‌باز» و «خواستار راحتی و رفاه» معرفی می‌شود!!

بی‌تردید هرائقلابی در مبارزه طولانی در سراسر زندگیش با ناهمواریهای بسیار مواجه

۱- برای کسب اطلاعات بیشتر راجع به شیعه و به‌ویژه منشأ ایدئولوژیک آن، مراجعه شود به: کتاب «شیعه در اسلام».



شده و رنج فراوان برده است، اما در این میان معدودند آنهایی که مانند حسن بن علی در ابهت و کبریایی هدفی آن چنان والا، خالصانه فرورفته و به این حد ناهمواری و رنج و تهمت و برچسب تحمل کرده باشد.

به همین مناسبت در پایان این فصل به یاد جمله‌ی یکی از انقلابیون معاصر می‌افتیم که می‌گوید:

«من معتقدم برای ما چه یک فرد، یک حزب، یک ارتش یا یک آموزشگاه انقلابی، چندان زینده نباشد اگر مورد حمله‌ی دشمن قرار نگیریم. زیرا در آن صورت حتماً چنین مفهوم خواهد شد که ما تا به سطح دشمن تنزل یافته‌ایم. این امر خوبی است که اگر ما مورد حمله‌ی دشمن قرار گیریم، زیرا آن وقت معلوم می‌شود که ما بین خود و دشمن خط‌فاصل روشنی کشیده‌ایم. باز بهتر خواهد شد اگر دشمن به ما وحشیانه حمله‌ور گردد، بدون این که حتی کوچکترین نقطه‌ی مثبتی برای ما قائل شود، ما را به تیره‌ترین رنگها بیالاید، زیرا این نشان می‌دهد که ما نه تنها خط‌فاصل روشنی بین خود و دشمن کشیده‌ایم، بلکه در کارمان هم به موفقیت‌های بزرگی دست یافته‌ایم.»

## پایان کتاب اول







حسین و یارانش کاملاً در مکتب حل شده و ترکیب واحدی را تشکیل داده‌اند؛ ترکیبی که مشکل می‌توان عناصر آن را از هم تفکیک نمود و اکنون دیگر می‌توان از فرد به مکتب و از عمل به نفس اعتقاد و ایدئولوژی راه برد و در این نقطه است که بررسی رستاخیز حسینی برای ما جامعیت و معنای خاصی پیدا می‌کند و آن را از سایر انقلابات مشخص می‌سازد. می‌خواهیم از مصادیق عینی و حسی به‌مفاهیم و معانی راه پیدا کنیم، آن‌گاه این معانی در یک معنی کلی تبلور می‌یابند و آن "معنی وجود" است که "تبیین جهان" نامیده می‌شود.

از متن کتاب